



# یہودیہ کرمان

تالیف: کوروش میزراحی



رواست  
کرم ایلم است  
ملک کرمان وهوا  
اکراز خوش آشناس  
کهنذ و ستانے

# تاریخ یہودیان کرمان

کوروش میزراحی

# تاریخ یهودیان کرمان

تألیف: کوروش میزراحی

ویراستار: لانا دانیالی

چاپ اول: ۱۴۰۲ (۲۰۲۳)

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

ترجمه انگلیسی متن پشت جلد:

کرمان سرزمین شکوه کهن

جایی که تاریخ هزار داستان می گوید

شهری از فرش ها، باغ ها و آتشکده ها

جایی که خورشید به شدت می تابد و باد به آرامی موج می زند

کرمان سرزمین فرهنگ و هنر

جایی که مردم قلبا خونگرم و مهربان هستند

شهر مساجد و بازار و ارگ

جایی که کوه ها بلند و کویر ساکن است.

به یاد پدرم سلیمان میزراحی و مادرم دبوراً میزراحی (حزانی) که  
همواره در مراحل زندگی بزرگ‌ترین راهنما و مشوق من بوده‌اند.  
این کتاب تقدیمی ست برای گرامی داشت روان پاکشان.



## فهرست

- فهرست ..... ۵
- دیباچه ..... ۹
- مقدمهٔ راو داوید شوفط ..... ۱۳
- مقدمه دکتر ناهید پیرنظر ..... ۱۷
- مقدمه: تبعید بابل ..... ۲۱
- انگیزهٔ مولف ..... ۲۹
- یزد ..... ۳۵
- شهر یزد و جامعه یهودی آن ..... ۳۵
- مهاجری به نام بانو مریم ..... ۳۹
- کنیسای یوخبند ..... ۴۱
- دوران شکوفایی ..... ۴۳
- ملا اورشرگاء ..... ۴۶
- ملا آقا بابا ..... ۵۰
- مصیبت قحطی ..... ۵۲
- مدرسه آلیانس ..... ۵۴
- کرمان ..... ۵۷
- یادداشت پرسی سایکس ..... ۶۱
- محلّه خواجه خضر ..... ۶۳
- محلّه گبری ..... ۶۴
- محلّه دولت‌خانه ..... ۶۶
- خصوصیات محلّه ..... ۶۷
- قحطی و مهاجرت ..... ۷۰
- وصیت یک مادر بزرگ ..... ۷۹

۸۱	.....	اوضاع سیاسی
۸۹	.....	قضیه شیخیه
۹۰	.....	طایفه شیخیه که بودند؟
۹۳	.....	حمله به محله یهودی‌ها
۹۵	.....	قدمت یهودیان کرمان
۱۰۱	.....	دوره صفویه
۱۰۵	.....	بنیان‌گزاران جامعه جدید
۱۰۷	.....	دو مهاجر همدانی
۱۱۱	.....	ماشیح
۱۱۵	.....	حرفه‌ها و مشاغل
۱۲۰	.....	حرفه نخ‌تابی و بافندگی
۱۲۱	.....	تجارت
۱۲۲	.....	تهیه مشروبات الکلی
۱۲۳	.....	خیاطی
۱۲۴	.....	محله دولت‌خانه
۱۳۲	.....	سایر مزاحمان
۱۳۵	.....	بانوان یهودی
۱۴۰	.....	شاعره‌ای به نام بی‌بی هُدا
۱۴۵	.....	قضیه عروسی سلطان
۱۴۷	.....	کشف حجاب
۱۵۰	.....	مکتب و آموزش
۱۵۵	.....	مکتب ملا مشه خبیصی
۱۶۰	.....	اعزام دو مأمور آلیانس به کرمان
۱۶۲	.....	ورود به مدارس دولتی
۱۶۴	.....	نوشتن آب و نجسی

## تاریخ یهودیان کرمان

- ۱۶۶..... اوتصر هتورا.....
- ۱۶۸..... مأموریت سلیمان کهن صدق.....
- ۱۷۱..... جنبش ها.....
- ۱۸۴..... یهودیان کرمان و حزب توده.....
- ۱۹۱..... مهاجرت به اسرائیل.....
- ۲۰۲..... خدمت گزاران و مشاهیر.....
- ۲۰۴..... ملا یعقوب.....
- ۲۱۱..... ملا الياهو.....
- ۲۱۳..... ملا مشه سلیمانی.....
- ۲۱۶..... ملا شلمو امدادی.....
- ۲۱۹..... ملا رحمین.....
- ۲۲۴..... موسی کاهنی.....
- ۲۲۸..... حزقیال زرو بابلی (آقای مدیر).....
- ۲۳۰..... سلیمان میزراحی.....
- ۲۳۷..... دکتر یعقوب الياهوئی.....
- ۲۴۱..... حاجی بابائی دندان ساز.....
- ۲۴۴..... موسی صبی.....
- ۲۴۹..... راو مشه زرگری.....
- ۲۵۲..... الیاس حزانی.....
- ۲۵۵..... نسل جدید.....
- ۲۵۶..... اوشالم الیتصور.....
- ۲۵۸..... دکتر زهره میزراحی.....
- ۲۶۲..... منابع.....





## دیباچه

در بین شهرهای یهودی‌نشین ایران شهر کرمان یکی از کلان‌شهرهای مهم ایران و دارای پشتوانه‌های تاریخی متعدد و نمونه‌ای حائز اهمیت به‌شمار می‌رود. اگرچه جمعیت یهودیان کرمان در مقایسه با دیگر شهرها کمتر بوده اما بازتاب فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه یهودیان کرمان برگه از تاریخ کهن یهودیان ایران را شکل داده است، ضمن آنکه بیشتر شهروندان یهودی این شهر دارای اصل و نصب یزدی بوده و شباهت گویش آنان خود گواه بر این امر می‌باشد.

نباید از نظر دور داشت تاریخ کرمان وقایع مهمی را پشت سر گذاشته، بعد از حمله اعراب به ایران شهر کرمان همواره مورد هجوم و تعرض قرار گرفته، از آن جمله حمله محمود افغان، امیر تیمور و نادر شاه افشار که به‌خاطر کشته شدن پسرش رضاقلی میرزا، دستور گردن زدن مردم کرمان را صادر کرد. همچنین به امر آغامحمدخان قاجار، به دلیل حمایت مردم کرمان از لطفعلی خان زند هزاران جفت چشم را از حدقه درآوردند. یقیناً یهودیان کرمان از اثرات این حوادث بی‌نصیب نمانده‌اند. با آغاز فعالیت موسسه بین‌المللی آلیانس در دوران ناصرالدین‌شاه قاجار در ایران و تاسیس مدارس آلیانس (اتحاد) در شهرهای یهودی‌نشین نقطه عطفی در سیستم آموزشی ایران، به ویژه برای نوباوگان یهودی پدید آمد. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در دوران پهلوی با شکل‌گیری مدارس گنج دانش به همت «راولوی» حرکتی مهم و به موقع در راستای ارتقای آموزش زبان عبری و فرایض دینی یهود انجام شد که اگر نبود بسیاری از آداب و رسوم و تاریخ و فرهنگ ما در محدوده ایران که به مکتب‌خانه‌ها و آموزش سنتی خانواده‌ها محدود می‌شد، می‌رفت تا به‌دست

فراموشی سپرده شود. کارنامه فعالیت‌های فرهنگی اولیا و مربیان مدارس گنج دانش در شهرهای ایران و نیز کرمان مبین این امر می‌باشد، نباید فراموش کرد اولین قدم برای تحصیلات کلاسیک و راه پیدا کردن دانش‌آموزان یهودی به دانشگاه، با تاسیس مدارس آلیانس شکل گرفت و متعاقباً آموزش فرایض مذهبی و تحصیلات زبان عبری با همکاری انجمن اوتصر هتورا انجام گرفت. کوروش میزراحی که خود زاده شهر کرمان است، از عنفوان جوانی علاقمند به پژوهش راجع به تاریخ و فرهنگ یهودیان کرمان و یزد بوده و از آنجایی که شهر کرمان در منطقه کویری قرار داشته و آن‌طور که باید و شاید جاذبه توریستی نداشته و حتی به‌عنوان یک مرکز تجاری مهم (به‌ویژه برای تجار یهودی) در مقایسه با دیگر شهرهای ایران، کمتر مورد توجه قرار داشت. از این رو جمع‌آوری مدارک تاریخی راجع به یهودیان کرمان حتی در قرن اخیر کار ساده‌ای نبوده. کوروش میزراحی پس از پایان تحصیلات دبیرستان و در ادامه تحصیلات دانشگاهی در امریکا بیشتر به این امر توجه نمود. او طی سال‌ها با پژوهش و مطالعه کتب تاریخی فراوان، مسافرت، رایزنی و مصاحبه‌های متعدد با شخصیت‌های فرهنگی یهودی و غیر یهودی، موفق شد تا حدود زیادی مدارک مستند شامل عکس، سند از حوادث پیش آمده راجع به یهودیان کرمان به‌ویژه در قرن اخیر جمع‌آوری کند. او در گزیده یادداشت‌هایش اشاره به دو مهاجرت بزرگ یهودیان کرمان به فاصله کمتر از پنجاه سال نموده و حتی در تفحصی عمیق به زندگی پس از مهاجرات بعضی از آنان در غربت اشاره کرده است.

کوروش میزراحی در کتاب تاریخ یهودیان کرمان، به نکاتی درباره یهودیان کرمان اشاره کرده که کمتر مورد توجه پژوهشگران و مورخین در طی این

## تاریخ یهودیان کرمان

سال‌ها قرار گرفته. او با بهره‌گیری از نوشته‌های دانشمندان یهودی، چون "آمنون نتصر" و دیگر مورخین اقدام به تجزیه و تحلیل بسیاری از نکات مهم زندگی یهودیان کرمان شامل آداب رسوم، روابط اجتماعی، معضلات خانوادگی در آن دوران و ارتباط ایشان با غیر یهودیان نموده است.

مرکز پژوهش و مطالعات ایرانیان یهودی در جهت فعالیت‌های فرهنگی خود اقدام به نشر کتاب تاریخ یهودیان کرمان به صورت دیجتالی نموده است، تا از این طریق بخشی از تاریخ یهودیان ایران به خصوص یهودیان کرمان حفظ گردد. در اینجا وظیفه خود می‌دانم از سرکار خانم لنادانیالی برای مدیریت در تنظیم و تصحیح و مردخای امین شموئلیان برای کارهای فنی این مجموعه که همکاری بی‌دریغشان را نثار نموده‌اند سپاس دارم. همچنین از همکاری دوست دانشمند جناب کوروش میزراحی که قبول زحمت نموده‌اند برای تالیف این مجموعه ارزشمند سپاسگزارم.

یوسف ستاره‌شناس

لس آنجلس تابستان ۲۰۲۲



## مقدمهٔ راو داوید شوفط

دانشمند و محقق محترم آقای کورش میزراحی کتاب بسیار ارزنده تاریخ یهودیان کرمان را که اخیراً پس از پژوهش به قلم کشیده‌اند، به من سپردند تا بعد از مطالعه اگر بضاعتی داشته باشم نقاطی چند درباره این کتاب مهم بنویسم.

ما یهودیان در ایران تاریخی ۲۷۰۰ ساله داریم و در نواحی بسیار وسیعی از کشور ایران از زمان حکومت مادها، هخامنشیان، پارت‌ها و اشکانیان ساکن بوده‌ایم. بعد از حمله اعراب به ایران، تا زمان حکومت صفویان و تبدیل ایران سنی به ایران شیعی، تعداد قابل توجهی یهودی در ایران زندگی می‌کردند. اما متأسفانه ما تاریخ دقیق و شفاهی یا مکتوب از گذر وقایع آنها و چگونگی اوضاع اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و روابط آنها با دولت مردان و توده مردم در دست نداریم. یهودیان ایران به جز در موارد استثنایی تاریخ مکتوب ایام خود یا چند نسل گذشته از خود را برای ما به یادگار نگذاشته‌اند.

یکی از تاریخ‌نگاران معاصر که درباره یهودیان ایران تحقیقاتی عالمانه نوشته است آقای ژاکوب نیسنر<sup>۱</sup> است. ایشان چندین جلد کتاب درباره تاریخ

۱- Jacob NEUSNER دانشمند یهودی آمریکایی که در طول عمر ۸۳ ساله خود قریب به ۹۰۰ کتاب و مقاله درباره تاریخ، مذهب و فرهنگ یهودیان نوشته است.

یهودیان نگاشته و انتشار داده است. تحقیقات او درباره یهودیان ایران در زمان پارت‌ها و اشکانیان است<sup>۲</sup> و از دوران حکومت صفویان چنانکه در این کتاب هم ذکر شده است، بابایی بن لطف و نوه او بابایی بن فرهاد اطلاعات مفیدی برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند.

پژوهش بسیار ارزنده آقای کورش میزراحی درباره تاریخ یهودیان کرمان و ریشه‌یابی آنها در حقیقت یک نوآوری و الگوی بسیار مهم و آینه‌گویابی است از تاریخ یهودیان ایرانی که در شهر کرمان و سایر شهرها ساکن بوده‌اند، البته با تفاوت‌ها و مشخصات ویژه هر جامعه یهودی. ایشان در حقیقت یک پیشاهنگ در این زمینه می‌باشند. کار تحقیقی ایشان راهنمای پراهمیتی برای دیگر پژوهشگران تاریخ یهودیان در هر شهر ایران محسوب می‌شود.

نسل‌های آینده یهودیان ایرانی مهاجر، در آمریکا و اروپا و یا در کشوری که ما رحل اقامت انداخته‌ایم، بعد از گذشت چند نسل و اسیمیله شدن در فرهنگ و زبان کشوری که سکنا گرفته‌اند، مشتاق خواهند بود که بدانند اجداد آنها از کجا آمده‌اند و بر آنها چه گذشته است؟ زبان و رسوم آنها چه بوده است؟ این کتاب به زبان انگلیسی یا سایر زبان‌ها ترجمه خواهد شد و پاسخ‌گوی کنجکاوی و کاوش آنها خواهد گردید. آنها وقتی درباره زندگی یحزقل بن الياهو که از بنیان‌گذاران جامعه یهودیان کرمان محسوب می‌شود بخوانند، بیشتر مایل خواهند شد که از گذشته اجداد خود بدانند. یحزقل بن الياهو در شهر همدان متولد شده بود، در جوانی به خاطر بلوای ملا عبدالله نامی علیه یهودیان شهر همدان که منجر به کشته شدن عده‌ای از یهودیان

---

۲- منبع اصلی نیسنر تلمود بابلی و اطلاعات پراکنده در این تلمود و تلمود یروشلمی می‌باشد.

## تاریخ یهودیان کرمان

گردید، مجبور می‌شود ترک زادگاه خود را بکند. ابتدا به یزد و سپس به کرمان می‌رود و در آنجا ساکن می‌گردد.

خواندن این واقعه از یک طرف باعث غم و تاسف آنها خواهد گشت، اما از طرف دیگر به گذشتگان خود افتخار خواهند کرد که در طول تاریخ پر از فرازها و نشیب‌ها، اجدادشان هویت، مذهب و سنت‌های خود را با وجود نامهربانی‌های اکثریت، محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی و خطرات جانی، حفظ کرده و به آنها سپرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت: تاثیرات روانی- فرهنگی این کتاب بر آیندگان بسیار مثبت و آموزنده خواهد بود.

از پروردگار دهنده عقل و دانایی برای آقای کورش میزراحی که با کوشش و پژوهش، با وجود در دست نداشتن منابع اولیه اثری ارزنده و باقی و ماندگار را تهیه و تنظیم کرده‌اند، موفقیت روزافزون، سلامت و سعادت خواستارم و امیدوارم از بستان معرفت ایشان شاهد میوه‌های بیشتر باشیم.

داوید شوفط

۵۷۸۳ / June 2023





## مقدمه دکتر ناهید پیرنظر

آنچه که در کتاب تاریخ یهودیان کرمان به کوشش آقای کورش میزراحی نگاشته شده است گامی است فراتر برای شناخت گوشه‌ای دیگر از تاریخ یهودیان ایرانی که متأسفانه بسیاری از گوشه‌های آن هنوز آن‌طور که باید مورد پژوهش قرار نگرفته است. اصولاً نوشتار مستند در مورد هر موضوعی که مرجع زیادی برای آن وجود نداشته باشد کار آسانی نیست و خوشحالم که آقای کورش میزراحی در این راه بزرگ که خود سال‌ها شاهد تحقیقات و پی‌گیری‌های ایشان بوده‌ام، همان‌گونه که استاد آمون نتصر به ایشان هشدار داده بودند، توانستند با علاقمندی و پشتکار این راه مشکل را بپیمایند و این کتاب ارزشمند را به جامعه تقدیم دارند.

این کتاب نه تنها تاریخچه یهودیان ایرانی را در برمی‌گیرد، بلکه گوشه‌هایی از تاریخ ملی کشورمان ایران و سایر اقلیت‌های این سرزمین پهناور را نیز برای خواننده شرح می‌دهد. ایشان پس از مرور کوتاهی درباره تاریخچه و قدمت ناحیه شهرکرمان و نواحی آن، گزارشی از تحقیقات پژوهندگان فارسی و انگلیسی زبان، در مورد چگونگی ورود یهودیان به آن ناحیه و گویش‌های کرمانی را محتاطانه ابراز کرده، برای آگاهی بیشتر خوانندگان، مراجع معتبری را عرضه می‌دارند.

علاوه بر آن، در مورد برخی از مطالب مطرح شده در کتاب، نویسنده

کوشش می‌کند که در ابتدا خواننده ناآشنا با آن مطالب را با ذکر مقدمه‌ای با آن مطالب آشنا سازد. از آن جمله می‌توان به توضیحات ایشان در مورد مطالبی از قبیل طایفه‌های، شیخیه، مدارس آلیانس و گنج دانش و یا تاریخچه حزب توده نام برد. لذا در این موارد به دانش عمومی خواننده هم می‌افزاید.

نویسنده در مرتبه نخست با خواننده در مورد تاریخ یهودیان ایران از دوران کورش و هخامنشیان تا ایران بعد از اسلام و دوران صفویه و قاجار، تا آن حدی که مراجع مستند اجازه می‌دهد سخن می‌گوید. سپس، شاید به علت امکان وجود مآخذ بیشتر، سعی بر این دارد که خواننده را با جامعه یهودیان کرمان پس از قرن نوزدهم

آشنا سازد. هرچه به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، مطالب زنده‌تر و مستندتر به نظر خواننده می‌رسد. ایشان به خصوص با ارائه عکس‌های بسیار کمیاب و ذکر مصاحبه‌های خصوصی خود، روح زنده‌ای به صفحات خاموش تاریخ این مردمان می‌دمد.

در این کتاب ما با شرایط اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی یهودیان کرمان آشنا می‌شویم. ایشان از انواع مشاغل، نوع مدارس یهودی و غیر یهودی، فعالیت‌های مسیونرهای مذهبی انگلیسی و آمریکایی و روش تبلیغ آنان و علل گرایش و احتیاجات یهودیان به خدمات فرهنگی و پزشکی آنان سخن می‌گوید.

نویسنده همچنین از مشارکت یهودیان کرمان در مورد وقایع تاریخی ایران قرن بیستم، از جمله گزارش جشن‌های کشف حجاب در منزل دوره‌بر یهودی و یا فعالیت‌های یهودیان کرمان در جنبش حزب توده سخن می‌گوید و یا سعی دارد گروهی از خدمت‌گزاران و مشاهیر جامعه یهودی ایرانی را در قرن گذشته

## تاریخ یهودیان کرمان

و حال و نوع خدمتشان را به خواننده معرفی نماید. از انتخاب مطالب و گزارش‌های ایشان آنچه که مرا به خصوص تحت تأثیر قرارداد، توجه ایشان به بانوان یهودی کرمانی و تاریخچه شرایط زندگی خانوادگی و چگونگی ازدواج آنان است. در این فصل او شاعره‌ای به نام بی‌بی هدا را به ما معرفی می‌کند. زنی که مشکلات روحی و عاطفی او می‌تواند نمودار زندگی بسیاری از زنان ایرانی یهودی و غیر یهودی در مورد ازدواج‌های تحمیلی باشد. او که در نوجوانی به همراه دو سه تن از افراد فامیل به اسرائیل سفر کرده است، در آنجا به عقد پسر عموی خود که در ضمن پسر خاله او هم بوده است درآمده، از ازدواج تحمیلی خود به زبان شعر شکایت به نزد پادشاه وقت ایران رضا شاه پهلوی می‌برد و خطاب به او چنین می‌سراید:

شهنشاه ایران رضا پهلوی	که بر سر نهاده است تاج شهی
مبارک بود تاج و تخت شها	که دشمن ز تیغ تو گردد فنا....
که از کودکی ام به قدس آمدم	به هنگام پاییز و قوس آمدم
گرفتار نادان و ظالم شدم	چو دیوانه داران عالم شدم
که شوهر مرا شد پسر عم من	پسر خاله ام نیست دلگرم من

بی‌بی به علت مشکلات عاطفی مجبور می‌شود دختر خردسالش را به دست شوهر سپرده و تنها به ایران بازگردد. او در حدود دو سه سال با فامیل و خویشان در ایران زندگی کرد و در سال ۱۹۴۲ در سن ۳۴ سالگی به علت بیماری سرطان در ایران چشم از جهان فرو بست.

کوروش میزراحی از هر فرصتی استفاده کرده است تا با افزودن خاطرات از افراد، حتی مادر خود به نوشتار خود طراوت ببخشد و الحق هم در این کار،

با درایت و هوشمندی بر ارزش و سندیت گزارش‌های خود افزوده است. این کتاب مسلماً جایگاه همیشگی خود را در تاریخ‌نامه‌های یهودیان ایرانی پیدا خواهد کرد و بسیار نیکوست اگر به همت خود نویسنده، ترجمه انگلیسی آن در دسترس و مورد استفاده نسل‌های آینده ایرانی و غیر ایرانی قرار گیرد.

ناهید پیرنظر

لوس آنجلس، ژوئیه ۲۰۲۳

## مقدمه: تبعید بابل

سال ۵۳۸ قبل از میلاد سالی سرنوشت‌ساز و تاریخی برای ملل خاور نزدیک به‌ویژه یهودیان آن دوره به‌شمار می‌رفت. نزدیک به نیم‌قرن از فتح اورشلیم و خرابی معبد مقدس به دست بخت‌نصر پادشاه آشور می‌گذشت.

عده کثیری از ساکنان اورشلیم و مملکت یهودا به اسارت درآمده و به ناحیه بابل رانده شده بودند.<sup>۳</sup> این اسرای یهودی برحسب اجبار بابل را موطن موقتی خود تلقی نموده و خود را با سکونت تبعیدی وفق داده بودند، لیکن آن جامعه تبعیدی مأیوس نگشته بود و وعده‌های پیامبران خود را به‌خاطر داشت.<sup>۴</sup> آنها با اطمینان خاطر می‌دانستند که در آینده‌ای نه‌چندان دور ناجی آنها ظهور خواهد کرد و اسارت آنها پایان خواهد یافت.

در واقع ناجی موعود آنها همان کوروش هخامنشی بود. کوروش بعد از تثبیت قدرت داخلی قوای خود را به‌سوی غرب اعزام داشت و در تاریخ ۲۹

---

۳- در کتب تاریخ ناحیه بابل به منطقه وسیع جغرافیایی بین کوه‌های زاگرس و رودهای دجله و فرات اطلاق می‌شود.

۴- در کتاب انبیا بنی اسرائیل مکررا به دوره نجات‌یابی اشاره شده است، نمونه‌هایی از این بشارت‌ها را می‌توان در کتاب *یشیاء* نبی (باب‌های ۳۵ و ۴۵-۴۰) یافت.

اکتبر سال ۵۳۸ قبل از میلاد وارد بابل گردید.

جامعه تبعیدی به‌ویژه یهودیان که از جور و ستم حکام مستبد بابل به تنگ آمده بودند از این رهبر عظیم‌الشان استقبال نموده و دروازه‌ها را بر لشکریان پارسی گشودند، در آنجا بود که کوروش اولین اعلامیه حقوق بشر که نویدبخش آزادی ملت‌هاست را صادر فرمود.<sup>۵</sup>

عجیب این‌که متن اعلامیه نامبرده و فتح بابل با پیش‌بینی‌های انبیا بنی‌اسرائیل مطابقت دارد. گویی که این ناجی از وعده‌های پیامبران اطلاع قبلی داشته و یا این‌که امکان دارد که خط‌مشی سیاسی خود را برطبق آن وعده‌ها قرار داده بوده. یک نمونه از این بشارت‌ها را در کتاب یسعیاہ نبی (باب ۴۵) می‌توان یافت:

«خدایانند به مسیح خویش [یعنی کوروش] می‌گوید: دست راست او را گرفتیم تا به حضورش اُمت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها به حضور وی مفتوح نمایم.»

کتاب عزرا نبی باب ششم نیز فرمان آزادی کوروش را چنین رونوشت می‌نماید:

«کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: خدای آسمان‌ها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا آمر فرموده است که خانه برای وی در اورشلیم بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم که به اورشلیم که در مملکت یهودا است برود و خانه را بنا نماید؟»

---

۵- منشور استوانه شکل کوروش به خط میخی در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. امروزه این منشور به طور سیار در موزه‌های مهم جهان از جمله موزه گنی در لس‌آنجلس در معرض نمایش گذاشته می‌شود.

## تاریخ یهودیان کرمان

بهر روی، نویدهای نام‌برده گویای این واقعیت است که پادشاهان هخامنشی سیاستی حمایت‌گر نسبت به یهودیان بابل اتخاذ نموده و حتی طرف‌دار برنامه تجدید بنای معبد مقدس در اورشلیم بوده‌اند. باید تأکید نماییم که مملکت یهودا در آن دوره یک پایگاه استراتژیک به حساب می‌رفت و پادشاهان هخامنشی به اهمیت آن واقف بودند.<sup>۶</sup>

در چنین شرایطی بود که تعدادی از نمایندگان جامعه تبعیدی در دربار پادشاهان هخامنشی تقرب یافتند. یکی از این نمایندگان شاهزاده‌ای به نام زروبابل بود.<sup>۷</sup> این شاهزاده از طرف داریوش بزرگ مأمور گشت که به اورشلیم رفته و فرمانروایی مملکت یهودا را به عهده بگیرد.

او بعد از چهار ماه مسافرت در ماه اوت سال ۵۲۰ قبل از میلاد به اورشلیم رسیده و برنامه بازسازی معبد دوم را آغاز کرد، در کتاب عزرا باب ششم می‌فرماید:

«آنها ساختن معبد را بر طبق کلام خداوند بنی‌اسرائیل و فرمان کوروش، داریوش و اردشیر به اتمام رساندند.»<sup>۸</sup>

باید یادآور شویم که حدود دو قرن قبل از این سکونت مهاجران در ایران موج دیگری از اسرای یهود به سرزمین ماد رانده شده بودند. با استناد به کتاب

---

۶ - مملکت یهودا در غرب ایران آن زمان واقع بود و لشکریان پارسی که عازم فتح مصر بودند به یک پایگاه و مرکز تهیه آذوقه نیاز داشتند.

۷- زرو بابل نوه یهو یا کین (Jehoiachin) از احفاد حضرت داود به شمار می‌رفت.

۸- تاریخ اتمام بنای معبد دوم در کتب تاریخ به صورت متفاوت درج گشته است، پروفیسور آلبرت اولمستد (albert T. olmstead) ایرانشناس شهیر دانشگاه شیکاگو آن‌را مطابق با ۱۲ مارس سال ۵۱۵ قبل از میلاد ذکر می‌کند. این تاریخ مغایر با سال ۴۴۵ قبل از میلاد (مذکور در پژوهشنامه پادیاوند جلد یکم، ص ۱۲) می‌باشد.



دوم پادشاهان، هم‌چنین سنگ‌نوشته‌های سفالینی که در حفاری‌هایی که در اواخر قرن نوزدهم و بیستم به دست آمد می‌توان گفت در سال چهارم پادشاهی حزقیای پادشاه بر مملکت یهودا، مقارن با سال هفتم پادشاهی هوشع بن ایله پادشاه اسرائیل، شلمنصر پادشاه آشور به سامره آمده آن را محاصره کرد و پس از دو سال نبرد وطن یهودیان را تسخیر نمود سپس گروهی کثیری از اسرای یهودی را به آشور کوچانید و آنها را در «حلق»، «خابور» و «نهر جوزان» در سرزمین مادها برده و سکونت داد.

با این وصف می‌توان ادعا نمود که قدمت تاریخی یهودیان در ایران به ۲۷۰۰ سال می‌رسد. یهودیان ایرانی از قدیمی‌ترین جوامع یهودی در غربت محسوب می‌شوند.

در دوره پادشاهان هخامنشی موقعیت‌های جدید اقتصادی روی کار آمد و داد و ستد رونق گرفت، به‌طورکلی زمینه برای جلب مهاجر و سکونت مساعد گردید و تعدادی از یهودیان موقعیت‌های جدید را غنیمت شمرده و به فلات ایران روی آوردند.

افزون بر جوامع یهودی بزرگ‌تر ساکن شهرهایی چون اکباتان (همدان) و شوش، از جوامع کوچک‌تری آگاهی داریم که از ارمنستان تا خلیج فارس، در جهت شمال شرقی تا دریای خزر و بعدها در دوره ساسانیان در نواحی جنوب یافت می‌شدند.

باستان‌شناسان فرانسوی که ظرف سالیان متمادی در شوش به کاوشگری می‌پرداختند به این نتیجه رسیده‌اند که تحقیقات آنها با مطالب کتاب استر

## تاریخ یهودیان کرمان

قابل انطباق است.<sup>۹</sup> به عنوان مثال این کاوشگران دروازه‌هایی که مردخای در آن می‌نشست را مشخص کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

پروفسور ریچارد فری<sup>۱۱</sup> به موضوع جالبی در مورد تأثیر متقابل طرز فکر دربار هخامنشی در یهودیت اشاره می‌نماید. وی می‌نویسد: «داریوش بزرگ نه تنها فعالانه در فکر تدوین قانون‌های مدنی و ترویج آن در ممالک سلطنتی بود، بلکه او می‌خواست که این قانون‌ها بر وفق آداب و رسوم حوزه هر ایالت اجرا شود.» (The Golden Age Of Persia, p 86)

داریوش به ساتراپ خود در مصر آریاندز<sup>۱۲</sup> دستور داد که مردان عالم آن سرزمین را احضار کرده تا قوانین جدید را تدوین نمایند. هرچند که این برنامه قبل از فوت داریوش اتمام نیافت، لیکن جانشینان او بعدها این طرح را با علاقه خاصی دنبال کرده و قانون‌های بومی ولایت تدوین گردید.

در چارچوب چنین برنامه‌هایی باید تلاش‌های عزرا و نحمیا در امر نگارش و تدوین قانون‌های موسایی پی برد که در دوره سلطنت اردشیر اول تحقق پذیرفت.<sup>۱۳</sup>

---

۹- آنها از سال ۱۸۹۵ برنامه کاوشگری را آغاز و تا دهه ۱۹۷۰ ادامه دادند (ر. ک *Persia Bible*).

۱۰- کتب عزرا و دانیل و هم چنین تلمود اهمیت تاریخی شهر شوش را برشمرده‌اند. قدمت این شهر به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد.

11- Richard Frye

12- Ariyandes

۱۳- در آن دوره عزرا قانون‌های موسایی را در حضور مردم قرائت می‌نمود. نحمیا در دربار اردشیر اول صاحب مقام جام داری و تشریفات درباری را به عهده داشت. او به دستور پادشاه ایران در سال ۴۴۵ قبل از میلاد عازم اورشلیم گشت و به مدت سیزده سال در آنجا حکومت می‌نماید.

باید یادآور شویم که منشور استوانه‌ای کوروش کبیر و هم‌چنین لوحه‌های داریوش بزرگ (واقع در نقش‌رستم) با استفاده از خط میخی نگاشته شده‌اند. البته استفاده از این نوع خط اشکالاتی داشته است و کاتبان درباری آن دوره به فکر کاربرد یک نوع خط و حتی زبان متفاوت بوده‌اند تا بتوانند با مردم ممالک تحت سلطه خویش در تماس بمانند.

یهودیان آن دوره با خط و زبان آرامی آشنایی داشته و باید یقین داشت که خدمات تجربه‌هایشان در امور جایگزینی و ترویج زبان نامبرده کماکان مؤثر واقع گشته است.<sup>۱۴</sup>

در این راستا باید رواج سکه و واحدهای ارزی را نیز ذکر کرد. در عهد داریوش بزرگ بود که سکه حک گردید و رواج یافت. یک واحد پول آن زمان به نام شیکلو<sup>۱۵</sup> با پول رایج در سرزمین یهودا به نام شِکِل ربط داشته است.<sup>۱۶</sup> شواهدی از دوره پادشاهی اردشیر اول، داریوش دوم و اردشیر دوم (سال‌های ۴۵۴ تا ۴۰۴ قبل از میلاد) نشان می‌دهد که شمار قابل‌توجهی افراد با اسامی یهودی در دربار پادشاهان نامبرده صاحب منصب بوده‌اند. به‌عنوان مثال در دربار داریوش دوم از دویست نفر مأمور یازده نفر یهودی خدمت می‌کرده‌اند.

۱۴- زبان آرامی در اصل یک زبان سامی است که از سوریه سرچشمه گرفته است. در میان مدارکی که به زبان آرامی در مصر کشف گردیده پنج گروه تشخیص داده شده است. این زبان قرن‌ها مورد استفاده ساکنان بین‌النهرین و سایر ممالک بوده است.

15 - Shiqu

۱۶ - آیا شِکِل از شیکلو گرفته شده و یا بالعکس؟ جواب آن بر ما معلوم نیست. آنچه که می‌دانیم این است که واحد وزنی شیکلو به ۱۶۰ یسه (yesh)، واحد پول قدیمی، اطلاق می‌شده است. شصت شیکلو معادل یک مانا (Mana) بوده است. از طرف دیگر شکل از نقره ساخته می‌شد (هم وزن یک Quarter امروزی) لیکن ارزش آن به مراتب چند برابر بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

آنها صاحب حرفه‌هایی از قبیل جمع‌آوری مالیات، خزانه‌داری و عاقد قراردادهای بازرگانی بوده‌اند. از شواهد چنین برمی‌آید که تبعیض و محدودیت‌های شغلی در بابل برای ساکنان یهودی در کار نبوده است.<sup>۱۷</sup>

بعد از انقراض سلسله هخامنشی، پادشاهان اشکانی همان سیاست تثبیت یافته تسامح و مدارا را با یهودیان دنبال کردند. در دوران سلطنت اشکانیان و ساسانیان بود که امپراطوری روم سیاست سلطه‌جویی در پیش گرفت. رومیان رقیب به شمار می‌رفتند و با سپاه هخامنشی ایران در چند جبهه من‌جمله خود مختاری یهودیان در فلسطین به جنگ پرداختند. یهودیان به هیچ وجه حاضر نبودند حکومت رومیان را بپذیرند، در نتیجه به ستیزه و مقابله برخاستند. تاریخ آن دوره حاکی از نمونه‌هایی بارز از هم‌پیمانی بین جنگجویان یهودی و سپاه ایران بر علیه دشمن مشترک می‌باشد.

به هر روی، کوروش و جانشینان او چنان خاطره خوبی از خود به جای گذاشتند که تا قرن‌ها این اعتقاد در میان یهودیان رایج بود که هرگاه سواری (ایرانی) بار دیگر اسبش را در گورستانی فلسطینی<sup>۱۸</sup> ببندد ناجی ظهور خواهد کرد.

گذشته از شواهد تاریخی، قدمت یهودیان ایران را می‌توان از یک دیدگاه دیگر مورد بررسی و مطالعه قرارداد. منظور گویش یهودیان ایران است که در دوره مهاجرت و سکونت یهودیان در شهرها و آبادی‌های ایران به وجود آمد.

---

۱۷ منبع اطلاع بر گرفته از: *History of Persian Empire* 186-187 page and *Persia and the bible* (۲۳۳-۲۳۴) page.

۱۸ - در دوره باستان رومی‌ها مملکت یهودا و ورشلیم را فلسطین نامیدند. منظور قبرستان واقع در آن مملکت می‌باشد.

آنها که با زبان‌های آرامی و عبری آشنایی داشتند، واژه‌هایی از دوزبان نام‌برده را با مادی و پهلوی مخلوط کرده و گویشی قومی (یهودی) را به وجود آوردند. با توجه به تحقیقات پرفسور نتصر در این باره می‌توان گفت بنا به مقتضیات اقلیمی، این گویش طبعاً سیر و تکامل خود را طی نموده و لهجه‌های متفاوت به وجود آورده است. به‌عنوان مثال امروزه یک فرد آشنا با لهجه و یا گویش یزدی بعید به نظر می‌رسد که از شنیدن گویش یهودی اصفهانی فهم مطالب عایدش شود. در حقیقت گویش اصفهانی یکی از قدیمی‌ترین لهجه‌هاست و به گویش کاشانی شباهت دارد، درحالی‌که گویش یزدی دارای ویژگی‌های دیگری است و به زبان ماد قدیم نزدیک است. مطالعه و پژوهش در مورد این مبحث قسمت جالبی از فارسی‌پهود است که تشریح آن در این مختصر مقدمه نمی‌گنجد.

مسلم آن که حفظ و حراست از واژه‌های فارسی قدیم در گویش یهودیان ایرانی نشانه بارزی از وفاداری این قوم به ملیت ایرانی و زادوبوم خود است. علاوه بر پاسداری از زبان‌های قدیم، یهودیان ایران در حفظ آداب و سنن، موسیقی و ادبیات و فلسفه نیز کوشا بوده و خدمات ارزنده‌ای ارائه داده‌اند.

## انگیزهٔ مولف

یک روز تابستان سال ۱۳۵۲ شمسی خبر ورود یک میهمان تازه‌وارد در محلهٔ یهودیان کرمان پیچید. معمولاً یک مسافر از طریق دوست و یا آشنایی سراغ محله را می‌گرفت و حتی در بعضی موارد به تنها کنیسه (عبادتگاه یهودیان) واقع در محله رجوع می‌کرد.

آن میهمان گرامی همین طریق را در پیش گرفت و غروب هنگام در مراسم نیایش شرکت جست. آن شب جناب میهمان خود را به‌عنوان پژوهشگر به حضار معرفی نمود و هدف خود از مسافرت به کرمان را بیان کرد. در واقع او هدفی جز آشنایی با تاریخ یهودیان کرمان و گویش محلی آنها نداشت.

پدر من، سلیمان میزراحی و شادروان حزقیال زرو بابلی، مدیر دبستان گنج دانش به میهمان خوش آمد گفته و وعده همکاری دادند. قرار بر این شد که میهمان گرامی روز بعد در دبستان گنج دانش حضور یابد تا میزبانان اطلاعاتی در اختیار او بگذارند. طبع کنجکاوی مرا واداشت که روز بعد در مشایعت پدرم در آن جلسه موعود حضور یابم و از نزدیک با میهمان آشنا شوم.

جلسه در دفتر آقای زرو بابلی، مدیر در مدرسه گنج دانش برقرار گردید. پدرم ضبط صوت کوچکی را با خود آورده بود تا مطالب شفاهی را ضبط نماید. او مطالب خود را با مختصر تاریخ یهودیان شهر آغاز نمود و سپس به‌طور خودمانی دو سه ترانه را به زبان گویش محلی خواند. اتفاقاً بانویی به نام استر دانیالی که یکی از کارمندان دبستان بود رشته سخن را در دست گرفت و قصه‌ای جالب به زبان محلی نقل کرد.

میهمان ما آن روز با علاقه و هیجان خاصی ادای کلمات و واژه‌ها را دنبال می‌کرد و به نظر می‌رسید که همه مطالب و کلمات به گوش او آشنا هستند. گوئی او شیفته آن جلسه و فضای آن گشته بود.

باید متذکر شوم که گویش مورد بحث ما همان گویش یهودیان یزد است! ریشه گویش نامبرده با سایر گویش‌ها (از قبیل اصفهانی و یا کاشانی) مغایرت دارد و به‌طور کلی می‌توان گفت که کاربرد این گویش‌ها یک سیر رو به افول را طی می‌نماید.

در آن دوره قبل از ترک ایران، آن عده آشنا با گویش‌های محلی سعی مبذول می‌داشتند که در دنیای خارج گویش خود را انکار کرده و به نحوی کتمان نمایند.

این تصور غلط رایج بود که کاربرد این گویش‌ها فقط باید در چهار دیواری‌های محله محدود بماند و در غیر این صورت حقارت‌آمیز به‌شمار می‌رود! غافل از این‌که گویش ما یهودیان ایرانی امتزاجی از واژه‌های باستانی دوره مادها و کلمات عبری است.

به هر روی، در آن جلسه ملاقات مدرسه گنج دانش، هدف آن استاد پژوهشگر از سفر به شهر کرمان برای من قدری شگفت‌انگیز به نظر می‌رسید.

## تاریخ یهودیان کرمان

تحمل رنج سفر به این شهر دورافتاده آن هم نه برای خرید قالی معروفش و یا چشیدن قاوات مرغوبش بلکه به خاطر شنیدن یک گویش محلی!

خلاصه مطلب آن میهمان ارجمند به سفر کوتاه مدت خود در کرمان خاتمه داد و بر حسب غفلت نام و هویت مبارکش ناشناخته ماند. فقط تصویری از قیافه عالمانه او صحنه‌هایی چند از آن جلسه و قدری صحبت‌ها در ذهن من باقی ماند.

سال‌ها بعد از این قضیه، هنگامی که در شهر بستن ایالات ماساچوست اقامت داشتم، کتابی ارزنده به نام منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران به دستم رسید. خواندن این کتاب مرا ترغیب نمود که در اولین فرصت با مؤلف آن از نزدیک آشنا شوم. خوشبختانه این ملاقات در پاییز سال ۱۹۸۶ میلادی در دانشگاه عبری اورشلیم رخ داد و به محض ورود به دفتر پروفیسور آمون نتصر او را شناخته و به جا آوردم.

آن ضرب‌المثل فارسی که می‌گوید کوه به کوه نمی‌رسد؛ ولی آدم به آدم می‌رسد چه مصداق دارد! تقدیر و یا تصادف روزگار مرا در حضور آن استاد پژوهشگر میهمان کرمان دوباره قرارداد. این برخورد مجدد سبب شد که بر اثر مرور زمان با سبک پژوهش و کارهای تحقیقاتی پروفیسور نتصر بیشتر آشنا گشته و طی ملاقات‌های بعدی در هر فرصت از خرمن دانش او توشه‌ای بردارم.

یک روز دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی در یک جلسه ملاقات با استاد در دفتر کارش در اورشلیم، تصمیم خود را جهت تألیف چنین کتابی با او در میان گذاشته و در این زمینه‌ها با او مشورت نمودم. وی صریحاً مشکلات چنین کاری را به من هشدار داد. منطق آکادمیک او این بود که کرمان شهری



دورافتاده است که به ندرت گذر جهانگردان خارجی و یا مأموران جمع اعانات اعزامی از سرزمین مقدس به آنجا افتاده است، بنابراین کمبود سفرنامه‌ها و یا گزارش‌ها از کرمان دست پژوهشگر را بسته نگاه می‌دارد!

از طرفی دیگر، طی سال‌ها در فرصت‌های مقتضی یک سری مصاحبه با افرادی فرهیخته به فرهنگ قومی به عمل آورده و اطلاعاتی کسب کرده بودم که احتیاج به ثبت و نگارش داشت. این افراد حکایاتی را نقل کرده بودند که به صورت نقل قول از نسل‌های پیشین سینه‌به‌سینه به ارث رسیده بود.

به احتمال قوی حکایات و جزئیات به صورت مستند در اختیار ما نیست، لیکن با در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی دوره مربوطه می‌توان صلاحیت و شایستگی هر واقعه را سنجید و یا پسندید.

سعی ما بر این بوده است که نقل قول‌های یک منبع را با دیگری مطابقت داده و حتی المقدور وقایع را به نحو شایسته‌ای عرضه نماییم. خوشبختانه اشخاصی که مرا در این نوشتار همراهی کرده‌اند، هر یک حکیمانه و با صبر و حوصله خاصی به سولات من پاسخ مقتضی داده و حتی در مواردی مرا ارشاد کرده‌اند.

طبع حق‌شناسی ایجاب می‌نماید که من خود را مدیون اشخاص راوی دانسته و در هر فرصت از آنها یاد نموده و مراتب سپاس را به‌جای آورم. در صدر این اشخاص باید از پدر و مادر خود ذکر نمایم که با حوصله خاصی شرح مهاجرت‌های اجداد خود را به کرمان بیان داشته‌اند. حقیقاً آنها بودند که بذره‌های استعداد به مطالعه تاریخ را در سنین کودکی در ذهن من کاشته و طی سال‌ها با بیان روایات و سرگذشت‌ها این بذرها پرورش یافت که محصولش این کتاب ناچیز است. به‌ویژه توصیه و تأکید مادرم در دنبال کردن این هدف

## تاریخ یهودیان کرمان

سرانجام بر هشدار و استدلال آکادمیک پروفیسور نتصر غلبه کرد. البته در طی سه دهه اخیر دیگر انگیزه‌ها، در هر موقعیت مرا ترغیب به دنبال کردن نگارش این کتاب می‌نمود. یکی از این موقعیت‌ها گردهمایی سالانه کرمانی‌ها در شهر بنی براک اسرائیل بود که تحت سرپرستی مرحوم متتیا سیمانطوب برگزار می‌گشت.

تابستان سال ۲۰۰۱ میلادی بود که من به اتفاق پدر مشغول دیدار از اسرائیل بودیم و این سعادت دست داد که در آن گردهمایی شرکت جویم. این گردهمایی‌ها با رسوم سنتی در کنیسایی هنگام غروب برگزار می‌گردید و قاعدتاً مراسم دعا و نیایش برگزار می‌گشت. حضار از همه گروه سنی بودند و تعدادی از آنها به‌ویژه نسل جوان‌تر غیر آشنا به نظر می‌رسید. زیرا آنها وابسته به خانواده‌هایی بودند که حدود نیم‌قرن پیش به اسرائیل مهاجرت کرده بودند. دیدار چهره‌های آشنا توأم با شنیدن صوت ملکوتی شادروان زروبابلوی مرغ اندیشه حاضران در آن مجلس را به‌سوی کرمان سوق می‌داد.

گویی در آن محیط می‌توانستی به‌سادگی خاطرات تلخ‌وشیرین را از نظر گذرانیده و یا صحنه‌هایی از کوچه‌پس‌کوچه‌های محله دولت‌خانه را در ذهن مجسم‌سازی.

در آن لحظه بود که در فکر فرورفته و از دوره تبعید یهودیان در خطه بابل یاد کردم. آن جامعه تبعیدی به فرمان کوروش هخامنشی آزاد گشته و عده‌ای به سرزمین مادها و آریائی‌ها روی آوردند! طی قرن‌ها اسلاف آن تبعیدیان در قریه‌ها و آبادی‌های ایران سکونت گزیده و در عمران و پیشرفت مملکت شرکت جستند!

سرانجام حدود یک قرن و نیم پیش عده‌ای از افراد آن جامعه شهر یزد را

ترک گفته و بعد از تحمل یک سری مُشقات خارق العاده به کرمان رسیدند و یک جامعه یهودی را تشکیل دادند!

اینک در این مکان مقدس (کنیسای بنی براک) گروهی از آنها شرکت جسته و این مناسبت بازگشت به سرزمین اجدادی را فرخنده می‌شمارند. این قضیه بازگشت به سرزمین اجدادی را می‌توان نمونه‌ای از تعبیر وعده‌های انبیاء یهود تلقی کرد. تأسیس مملکت نو بنیاد اسرائیل بعد از دو هزار سال بر اساس وعده‌های نام‌برده یک پدیده بی‌نظیر در تاریخ ملت‌های جهان به شمار می‌رود! در پایان این مقدمه، از صاحب‌نظران و دوستانی که مطالبی در اختیار دارند تمنا دارم که بر من منت گذاشته، چه از طریق مکاتبه و یا پست الکترونیکی مطالب و یا پیشنهادها خود را ارسال فرمایند تا در چاپ بعدی ضمیمه گردد.

منظور ما از مطالب یک زندگی‌نامه و یا گزارش و یا یک قطعه شعر و حتی یک قطعه عکس رنگ و رو رفته قدیمی می‌تواند باشد که هر یک به نوبه خود پاسخگوی رازهای گذشته تلقی می‌گردد.

با عرض تشکر  
کوروش میزراحی  
تابستان ۲۰۲۳

## یزد

### شهر یزد و جامعه یهودی آن

امروزه اکثریت یهودیان کرمانی از مهاجران یزدی هستند، لذا در این مقدمه مختصر شرحی درباره شهر یزد و یهودیان آن می‌آید.

شهر یزد در فاصله ۷۰۰ کیلومتری جنوب تهران و در حاشیه کویر لوت و دامنه شیرکوه واقع گردیده است. طبق یک روایت قدمت تاریخی این شهر به دوره هخامنشیان و به روایتی دیگر تأسیس آن را به سلطنت یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) نسبت می‌دهند.

مارکوپولو در سال ۱۲۷۲ میلادی از این شهر گذر نموده و آن را باعظمت می‌نامد. جهانگرد دیگری به نام جوزفا باربارو<sup>۱۹</sup> در سال ۱۴۷۴ میلادی می‌نویسد که محیط شهر یزد پنج مایل معادل هشت کیلومتر بوده و مرکز مهم تولید ابریشم به‌شمار می‌رفته است. سال‌ها بعد جهانگرد معروف دیگری به

نام تاورنیه<sup>۲۰</sup> سه روز در یزد اقامت کرده و می‌نویسد که زن‌های یزدی زیباترین زن‌های ایران هستند. تاورنیه یک ضرب‌المثل یزدی را ذکر می‌کند که می‌گوید: «برای این که یک مرد از زیستن راضی باشد باید یک زن یزدی داشته باشد، نان یزد را خورده و شراب شیراز بنوشند».

لرد کرزون<sup>۲۱</sup> که در سال‌های آخر قرن نوزده میلادی از ایران دیدن کرده است و یادداشت‌هایی از سفر خود به یزد و کرمان به‌جای گذاشته چنان می‌نویسد: «حاکم شهر در ارگ و یا قلعه مستقر است. این قلعه از خشت بنا شده و اهمیت نظامی چندانی ندارد. شهر یزد شامل دو بخش قدیمی و تازه‌ساز است که با دیواری از هم جدا شده‌اند. این دیوار دارای دو دروازه است. قسمت قدیمی در جنوب شهر دارای هفت محله و قسمت نوساز دارای شش محله و پنج دروازه است».

در اوایل سده نوزدهم جمعیت تخمینی این شهر به صد هزار نفوس بالغ می‌گشته که در بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۶۰ میلادی به چهل هزار نفوس تنزل یافته است.<sup>۲۲</sup>

در ضمن او گزارش می‌دهد که جمعیت نامبرده شامل دو هزار یهودی می‌شده که در آن زمان می‌بایست یک وصله در سمت جلوی کت خود بپوشند تا مشخص باشند.<sup>۲۳</sup> طبق یادداشت‌های کرزن، تعداد زرتشتیان به مراتب بالاتر

20 Tavernier

21 Lord Curzon

۲۲- در نیمه اول قرن مذکور خشک سالی و قحطی شدید موجب گشت که نیمی از جمعیت یزد هلاک شوند.

۲۳- درباره جمعیت یهودیان یزد و صحت رقم فوق اشاره‌ای خواهد شد.

## تاریخ یهودیان کرمان

بوده که اکثر آنها به کشت و زراعت در دهات اطراف یزد اشتغال داشته‌اند. باید در نظر داشت که قانون‌های شرعی مقرر بر علیه یهودیان شامل وضع زرتشتیان هم می‌شده و حتی در بعضی موارد به صورت شدیدتری اجرا می‌گشته است. قانون‌های مزبور به «احکام اهل ذمه» مشهور است که شامل محدودیت‌هایی از قبیل پوشیدن لباس‌های وصله‌دار و منع خروج از خانه در روزهای بارانی به سبب نجس بودن و غیره می‌شد. البته دو اقلیت نام‌برده می‌بایست پول و درآمد خود را به نحوی مخفی نگه داشته و از پوشیدن لباس‌های فاخر پرهیز نمایند.<sup>۲۴</sup>

با این مختصر مقدمه درباره شهر یزد و اشاره به جامعه یهودی آن، این سؤال پیش می‌آید که، اولین بار در تاریخ یزد کدام گروه مهاجر یهودی در آن سکونت گزیدند؟

کتابی به نام از یزد تا سرزمین مقدس نوشته یوسف شرگاء (چاپ اورشلیم) حاوی مطلبی جالب در این مورد است.<sup>۲۵</sup> بر طبق روایات کتاب نام‌برده و سنت شفاهی رایج در میان ریش سفیدان جامعه یزدی حدود ۱۴۰۰ سال پیش سه نفر به نام‌های اسحق و یعقوب و میریام به دنبال یافتن رزق و روزی شهر اصفهان را ترک کرده به طرف جنوب شرق روانه می‌شوند تا به یزد

---

۲۴ - چند سالی بعد از دیدار لرد کرزن از یزد قوای انگلیس به نام «SPR» در جنوب ایران مستقر گشتند. نظر به این که تعدادی هندی ایرانی‌الاصل موسوم به «پارسی» در این قوا وجود داشت آنها فعالانه از هم کیشان زرتشتی خود حمایت به عمل آورده و با این ترتیب وضع آنها به مراتب بهبود یافت.

۲۵ - پروفیسور نصر مقاله‌ای تحت عنوان "یهودیان ایرانی از دیدگاه جهانگردان یزد" (مقاله شصتم مجله شوفاز نیویورک) نوشته‌اند که مطالب آن پیرامون روایات کتاب نام‌برده می‌باشد. لذا شرح فوق را مدیون روایات این کتاب و اقتباس از مقاله نام‌برده می‌دانم.

می‌رسند. نظر به این که آن سه مسافر البسه متفاوتی به تن داشتند، حاکم شهر به آنها مضمون گشته و آنها را به جرم جاسوسی متهم و بازداشت می‌نماید. گویا بعد از یک محاکمه، حاکم دستور می‌دهد که آن سه نفر را در آتش انداخته و بسوزانند.<sup>۲۶</sup> مسافران محکوم از حاکم تقاضای سه روز مهلت می‌نمایند تا به روزه و نیایش پردازند. حاکم موافقت می‌نماید.

یکی از آنها خوابی امیدبخش دیده که در آن رؤیا یکی از مقدسان الهی بر او ظاهر گشته و نوید می‌دهد که «مترس؛ چون تو را نجات دادم و تو را به نامت خواندم، زیرا تو از آن من هستی. چون از آب‌ها بگذری، من با تو خواهم بود، و نهرها تو را فرو نخواهند برد، چون به میان آتش بروی، سوخته نخواهی شد و شعله تو را آتش نخواهد زد.»<sup>۲۷</sup>

مختصر این که آن سه نفر روز امتحان جان سالم به در برده و بر آنها آسیبی وارد نشد، لذا مورد التفات حاکم قرار گرفتند. جناب حاکم دستور می‌دهد که آن سه یهودی خانواده‌های خود را از اصفهان فراخوانده و در یزد سکونت نمایند. سپس سه قطعه زمین به آنها اهدا شد که بر روی زمین‌ها سه آبادی به نام‌های اسحق‌آباد، یعقوب‌آباد و مریم‌آباد احداث گردید.

به شکرانه این واقعه سکونت، آنها کنیسیایی برای عبادت در میان آن سه ده بنا می‌نمایند و آن را «ثلاثه» یعنی متعلق به سه آبادی می‌نامند. البته بعد از

۲۶- روایت فوق که احتمالا از تلمود برآمده اضافه می‌کند که آن حاکم با قضیه یاران دانیال نبی (به نام‌های حنیا، میثائیل و عزریا) آشنا بوده که چگونه آن سه شخص را در تنور آتش انداختند و آنها بدون آسیب نجات یافتند! برای اطلاع بیشتر به کتاب دانیال فصل اول آیات ۶، ۱۱ و ۱۹ رجوع شود.

۲۷ این آیه از کتاب یسعیاہ نبی، فصل ۴۳ می‌باشد.

## تاریخ یهودیان کرمان

قرن‌ها که ساکنان یهودی دهات نامبرده به داخل شهر کوچ می‌نمایند، بنای این کنیسا فرسایش یافته و خرابه‌های آن به «سرسنگ» معروف می‌گردد. در طول قرن‌ها، خرابه‌های نامبرده منزله مکانی مقدس داشته که ساکنان یزد چه یهودی و مسلمان به آنجا رجوع کرده و سر بر آستان زیارتگاه می‌مالیدند تا رفع بلاهای آسمانی خشکسالی و قحطی شود.<sup>۲۸</sup>

قضیه تأسیس ده مریم آباد به روایت دیگری در کتاب ملا اورشگاد یزدی نوشته یوسف متمد نقل گشته است. این کتاب همانند مرجع قبلی سرشار از حکایات و روایات جالبی است که جنبه فولکلور دارد.<sup>۲۹</sup>

### مهاجری به نام بانو مریم

قهرمان کتابی که به آن اشاره شد، بانویی به نام مریم بوده که قضیه مهاجرت او از این‌قرار است:

وی به اتفاق شوهرش ربیع و دو فرزند و چند عضو دیگر خانواده که جمعاً یک گروه یازده نفره را تشکیل می‌داده‌اند دیار خود را ترک کرده و عازم یزد می‌شوند.<sup>۳۰</sup>

---

۲۸- باید تأکید نمائیم که امروزه از دهات اسحق آباد و یعقوب آباد اثری نیست، لیکن در نقشه‌های قدیم یزد قریحه مریم آباد در دو کیلومتری جنوب شرقی یزد واقع گردیده است. چه بسا امروزه بر اثر پیشرفت‌های خانه سازی این ده بخشی از شهر یزد است.

۲۹- باید تأکید نمائیم که مبحث فولکلور از ارکان مهم فرهنگ ملت‌ها بوده و بسیاری از رازهای تاریخی و چگونگی مهاجرت‌ها و سکونت‌های اجداد ما در این روایات نهفته است.

۳۰- ما دقیقاً از دوره حیات او اطلاعی در دست نداریم، لیکن به احتمال زیاد وی در دوره قبل از سلجوقیان می‌زیسته است. گمان می‌رود که او از یکی شهرهای شمالی به یزد مهاجرت کرده باشد.



در روزگاران قدیم مسافران معمولاً با کاروان و درشکه مسافرت می‌کرده‌اند. آنها روزها در حال حرکت و شب‌ها در یک کاروان‌سرا و یا یک آبادی اتراق می‌کردند. در مسیر راه دزدان سرگردنه در محل‌های خاصی کمین گرفته و در فرصت مناسب به مسافران نگون‌بخت شیخون می‌زدند.

حکایت است که شبی درشکه حامل بانو مریم و خانواده‌اش در مکانی اتراق کرده تا استراحت نمایند، ناگهان در تاریکی شب و سکوت مطلق، صدای سم اسب‌ها به گوش می‌رسد. ورود چند سوار همه را دچار وحشت می‌نماید و مسافران بیچاره چون بید می‌لرزیدند و نمی‌دانستند که چه عکس‌العملی از خود نشان دهند. گویا بانو مریم از جای برخاسته و در مقابل آن گروه دزدان سوار بر اسب می‌ایستد و خونسردانه به آنها می‌گوید که مادر دو طفل خردسال بوده و عازم یزد است. وی سپس اضافه می‌کند که از مال و ثروت دنیا فقط یک انگشتر دارد که یادگاری است. به هر روی نطق و استدلال بانو مریم در دل سرکرده دزدان مؤثر واقع گشته و آنها از دستبرد و شیخون به یک زن بیچاره صرف‌نظر کرده و راه خود را در پیش گرفته می‌روند.

سرانجام بعد از تحمل دشواری و رنج سفر چند روزه، بانو مریم و سایر مسافران به دروازه شهر یزد وارد می‌شوند. دروازه‌بان به دلایلی از ورود آنها ممانعت می‌نماید، لذا آنها مجبور می‌شوند به ده مجاور رفته و عجالاً سکونت گزینند این ده متعلق به یک خانواده زرتشتی بوده است. مختصر این که بانو مریم و گروهش با حرفه ریسندگی و صنعت بافتن نخ‌های ابریشم آشنا می‌شوند.

آنچه که درباره بانو مریم به‌عنوان یکی از بنیان‌گزاران اولیه جامعه یهودی یزد می‌دانستیم در دوروایت مختصر نقل گردید و از آن جهت قابل توجه است

## تاریخ یهودیان کرمان

که، طبق یک سنت شفاهی اصالت اولین گروه مهاجر که حدود دو سده پیش راه کرمان را در پیش گرفته‌اند به آبادی مریم منسوب می‌شود.<sup>۳۱</sup> در این مقدمه باید به نکته دیگری اشاره شود و آن این‌که، از لحاظ پژوهش علمی، سنت‌های شفاهی دارای نارسایی‌ها و حتی در مواردی تناقض‌هایی هستند. جهت ثبوت صلاحیت و درستی یک داستان، پژوهشگر باید حتی‌المقدور اسناد و مدارک لازمه از مراجع معتبر را ارائه دهد. لذا در حال حاضر مختصراً به روایت داستان‌هایی که در اختیار دارم پرداخته و بسته به استدلال شخصی آن را پذیرفته و یا رد می‌نمایم.

در مورد دوگانگی قضیه بانو مریم، می‌توان یقین داشت که قرن‌ها بعد از این‌که بانویی به یزد رفته و یک آبادی به نام او افتتاح گردید، می‌شود بانوی دومی با همان نام یا نام دیگری در آن ده سکونت گزیده باشد. به‌هرتقدیر در اذهان اهالی آبادی مریم به‌عنوان مؤسس ده باقی و ثبت گردیده است.

### کنیسه‌ای یوخبید

در آن روزگاران که فقط از مردان اسمی به‌جای می‌ماند و نام آبادی‌ها و اماکن عمومی به آنها تعلق می‌گرفت، بسی شگفت‌آور است که علاوه بر یک آبادی یک کنیسه نیز به اسم زنی نام‌گذاری گردیده باشد.<sup>۳۲</sup> تاریخ تأسیس این کنیسه را نمی‌دانیم، بی‌تردید این کنیسه در دوره شکوفایی جامعه یهود یزد دایر گشته

---

۳۱- این موضوع در مقاله شوفاور که به آن اشاره گردید ذکر شده است. باید تأکید نمائیم مهاجرت یهودیان به کرمان منحصر از مریم آباد و یا به طور کلی یزد نبوده بلکه همان‌طور که در فصل‌های بعدی اشاره خواهد شد از سایر شهرها نیز بوده است.

۳۲ - یوخبید نام مادر حضرت موسی علیه‌السلام می‌باشد.

است. ۳۳

نظر به این که تعداد کثیری از یهودیان یزد بعد از استقلال اسرائیل به آن کشور مهاجرت نمودند، تعدادی از کنیساهای آنها تعطیل گشت. گویا تا قبل از این دوره بیش از ده کنیسا در آن شهر دایر بوده است. امروزه امکان دارد که فقط یکی یا دو تا از آن تعداد دایر باشند، و بقیه تحت سرپرستی اداره موقوفات درآمده باشد.

گفتیم که تأسیس کنیسای یوخبند حدود سه قرن پیش، به دوره شکوفایی منسوب می‌گردد و موقعیت آن مهم به شمار می‌رفته، زیرا خاخام اورشراگ (؟-۱۷۹۴ م) در آن شرکت می‌جسته است. در آن دوره بود که جمعیت یهود یزد رو به ازدیاد می‌گذاشت و تعدادی از اعضای جامعه تصمیم گرفتند یک کنیسای جدید تأسیس نمایند. برای این منظور آنها به یک سفر تورات نیاز داشتند.<sup>۳۴</sup> قدر مسلم این که نزدیک‌ترین شهر یهودی‌نشین به یزد اصفهان بوده، و اعضای این دو جامعه کماکان با هم در تماس بوده‌اند.<sup>۳۵</sup>

به هر روی، بعد از قدری مشورت در میان اعضای جامعه، قرار بر این شد که فردی لایق را به اصفهان اعزام داشته تا با خود یک سفر تورات بیاورد. انجام این‌گونه مأموریت امر ساده‌ای نبود، زیرا آنها باور داشتند که اگر خدای ناکرده در راه به آن محموله صدمه و آسیبی وارد آید امکان دارد که برای

۳۳ - به دنبال این بحث، در مورد دوره شکوفائی شرحی مختصر خواهیم نوشت.

۳۴ - کتاب آسمانی تورات که روی چرم نگاشته شده باشد را سفر تورات می‌نامند. جهت اطلاعات بیشتر درباره تورات‌های عتیقه و گلدسته‌های آن به پادیاوند (جلد اول صفحه ۱۶۹) رجوع فرمائید.

۳۵ - فاصله یزد تا اصفهان ۳۰۰ کیلومتر است.

## تاریخ یهودیان کرمان

فرد حامل و خانواده‌اش عواقب وخیمی به بار آید.

گویا بانویی دلیر و توانا چون مریم داوطلب گردید که این مأموریت را به عهده بگیرد. نام او یوخبند بود و زنی دیگر را به همراهی برگزیده و راه اصفهان را در پیش گرفتند. بدون تردید آن زن شجاع به طرز فکر و روحیه راهزنان واقف بوده و می‌دانسته که چگونه در مقابل آنها ایستادگی و رفع مزاحمت بنماید. همان‌طور که در شرح حال مریم ذکر شد، در آن دوران هرج و مرج و خودمختاری، راهزنان در مواردی استثناء قائل شده و وقتی زنی را با یک محموله می‌دیدند می‌پنداشتند که آن زن طفلی با خود همراه دارد و با این نحو گذشت می‌کردند.

خلاصه مطلب این که یوخبند موفق شد به مأموریت رفته و یک سفر تورات را با خود به یزد ببرد. به واسطه این خدمت ارزنده و سایر شایستگی‌های این بانوی شجاع، جامعه یهودی یزد کنیسای جدید را به نام یوخبند نام‌گذاری نمودند.

### دوران شکوفایی

در کتاب انوسی نوشته بابائی بن لطف و نوه او بابائی بن فرهاد قطعه شعری با عنوان «تعصب کردن مسلمانان یزد و به اردو رفتن جمع و التماس کردن به شاه‌عباس ثانی» آمده که مطالبی آموزنده در بر دارد.<sup>۳۶</sup> در واقع این قطعه شعر واکنش یهودیان یزد در مقابل احکام تغییر مذهب اجباری رایج در دوره صفویه را بیان می‌نماید.

---

۳۶ - جهت مطالعه بیشتر در مورد مطالب کتاب *انوسی* می‌توان به کتابی به نام *Iranian jewry's hour of Peril and heroism* نوشته پروفیسور Vera Bosch Moreen رجوع کرد.

باید یادآور شد که در دوره شاه‌عباس ثانی (۱۶۶۶-۱۶۴۲ میلادی) احکام تغییر مذهب اجباری بر علیه یهودیان ایران شدت گرفت. وزیر مقتدر آن دوره به نام محمد بیک آصف سهم به‌سزایی در اجرای این احکام داشت. این وزیر یهودی‌ستیز بوده و با خشونت در هر فرصتی مقاصد شوم خود را به مرحله اجرا در می‌آورد.

یهودیان ساکن بسیاری از شهرهای ایران به‌ویژه اصفهان و کاشان قربانی هدف‌های غیرانسانی محمد بیک آصف گشتند. در آن دوره به‌سبب ترویج مذهب شیعه اثنی‌عشری، علمای فقه نیز نظر مساعدی با یهودیان و سایر اقلیت‌ها نداشتند. احکام و فتوای‌های خصمانه این علما آینده نامطلوبی را برای این بندگان خدا ورق زده و آنها را در پرتگاه نابودی قرار داده بودند.

در آن عصر جهل و تعصب باید از دو مورد استثنائی نام برد: یکی فیلسوف دربار شاه‌عباس کبیر معروف به شیخ بهائی (۱۶۲۱-۱۵۴۶ میلادی) و دیگری ملامحسن فیض کاشانی (۱۶۸۰ تا ۱۵۹۸ میلادی) که هر دو در مواردی اعمال نفوذ نموده و از دفاع یهودیان برخاسته و شفاعت نموده‌اند.<sup>۳۷</sup>

در آن‌چنان اوضاع و احوال نامساعد که آینده یهودیان ایران را تهدید می‌نمود، جامعه یهودی یزد به فکر چاره‌ای افتادند. این جامعه نسبتاً از وضع مالی و اقتصادی مناسب‌تری برخوردار بوده، صاحب باغ‌های پرورش کرم ابریشم و به‌طورکلی کارگاه‌های ریسندگی و بافندگی بوده‌اند. بدون شک با

۳۷ - سال‌ها پیش پروفیسور تنصر نامه‌ای به شهرداری اورشلیم نوشته و تقاضا کرده بود که به خاطر خدمات شیخ بهائی یک خیابان را به اسم او نامگذاری نمایند. ضمناً، اخیراً کتابی به نام درد/اهل زمه در لس آنجلس به چاپ رسیده است که احکام آن دوره را بررسی نموده و درباره دو شخصیت فوق مطالبی می‌نویسد.

## تاریخ یهودیان کرمان

مسلمان روابط حسنه داشته و داد وستدها سبب این قربات شده بود.

این صاحبان کارگاه‌ها مشکل خود را با کدخدایان مسلمان در میان نهاده و با پرداخت رشوه و انعام آنها را مأمور می‌نمایند تا به دربار شاه‌عباس ثانی رفته و طلب شفاعت نمایند. کدخدایان درخواست همشهریان یهودی را پذیرفته و راه اصفهان را در پیش می‌گیرند تا تقاضای خود را به دربار شاه‌عباس ثانی مطرح نمایند.

آنها اظهار داشتند که در یزد خواه‌ناخواه تعداد قابل توجهی زرتشتی نیز به سر می‌برند، بنابراین از نقطه نظر قانون‌های نجسی و محشور شدن با اهل ذمه، وجود یهودیان تأثیری ندارد. وانگهی چنانچه یهودیان ترک دیار نمایند، کار ما مسلمانان از رونق خواهد افتاد پس بهتر که آنها را به حال خود گذاشته و از حکم تغییر مذهب آنها صرف نظر شود. شاه‌عباس ثانی استدلال کدخدایان را پذیرفته و با این ترتیب یهودیان یزد از حکم تغییر مذهب معاف ماندند.<sup>۳۸</sup>

این پیشامد بی‌سابقه و استثنائی موجب گشت که تعدادی از سایر یهودیان ایران جهت تأمین امنیت بیشتر به سوی یزد روانه شوند. آنها از شهرهایی چون اصفهان، کاشان، همدان و حتی قسمت‌های شمالی ایران مهاجرت نمودند. گویا تعداد مهاجران همدانی به حدی بوده که از خود محله جداگانه‌ای در یزد داشته‌اند. به هر تقدیر، در آن دوره تا قبل از بروز قحطی‌های شدید که مصادف

---

۳۸ - این معافیت را باید یک پیروزی برای جامعه یهودی ساکن یزد در دوره صفویه تلقی نمود و از این لحاظ می‌توان آن را " دوره معافیت " نامید. باید در نظر داشت که بر اثر رقابت‌های درباری، محمد بیگ آصف از مقام خود خلع گردید و الله وردیخان به جای او نشست. بنابراین می‌توان یقین داشت که ماموریت کدخدایان یزدی به دربار بعد از عزل محمد بیگ انجام گرفته و از این لحاظ شفاعت آنها موثر واقع گردید.

با ظهور سلسله قاجاریه است یک وضع نسبتاً آرام در یزد حکم فرما بود.

### ملا اورشرگاء

از تاریخ تولد آن علامه مقدس اطلاعی در دست نیست. تاریخ وفات او را یک منبع ۱۷۹۴ میلادی و در کتاب دیگری ۱۷۹۲ میلادی قید کرده‌اند.<sup>۳۹</sup> نام پدر این علامه عالی‌قدر ملا شموئیل و نام پدر بزرگش ملا غیاث می‌باشد. روایت است که خانواده او از شمال ایران (سبزوار) در اواسط قرن هیجدهم به یزد مهاجرت کرده است.



زیارتگاه هاراو اورشرگا

از مختصر زندگی‌نامه خاخام اورشرگاء چنین بر می‌آید که او در سنین

---

۳۹ - مقاله پروفیسور نصر درباره اورشرگا (مجله شوفاژ نیویورک شماره ۲۶۶) که اطلاعات آن از کتاب از یزد تا سرزمین مقدس گرفته شده سال وفات را ۱۷۹۴ م ذکر می‌نماید.

## تاریخ یهودیان کرمان

جوانی در کنیسای یوخبند به موعظه می‌پرداخته است. گویی که یهودیان یزد در آن دوره تا آن زمان یک چنین پیشوای مذهبی لایق و کاردان را نیافته بودند. در واقع آنها منتظر یک چنین پیشوای مذهبی بوده‌اند تا امور رهبری آنها را در دست گرفته و با کاردانی و لیاقت سر و سامان بخشد.

اولین قدم مهم اورشرگاء تأسیس یک مکتب بود. در آن دوره خانواده‌های مرفه برای بچه‌های خود معلم خصوصی استخدام می‌کردند و یا این‌که آنها را نزد ملائی می‌فرستادند. خانواده‌های بی‌بضاعت بچه‌های خود را در خانه نگه داشته و یادگیری این بچه بسیار محدود بوده است.

در واقع این خانواده‌های فقیر مجبور بودند که بچه‌های خود را به کارگاه‌های پارچه‌بافی و نخ‌تابی فرستاده تا لقمه نانی به‌دست آورند. این کارگاه‌ها تاریک و مرطوب بوده و از لحاظ بهداشتی شرایط نامساعدی داشته. یکی از ابتکارات اورشرگاء جمع‌آوری اعانه و صدور قانون پنج درصد مالیات بر قصابی‌های محل بود برای پرداخت مخارج مکتب‌های درسی بود.

تأسیس مکتب مزبور تحول‌شگرفی در زندگی یهودیان یزد به وجود آورد و یک موج عظیم از اشتیاق کسب تحصیل تورات و فراگیری معارف یهود در قلب‌های اعضای جامعه پدید آورد. صدها دانش‌آموز حتی از خانواده‌های بی‌بضاعت در این مکتب شرکت جستند و از یادگیری بهره‌مند گشتند.

بدون شک در دوره رهبری ملا اورشرگاء بود که شهر یزد یک مرکز روحانی یهودی به شمار رفته و به نام «اورشلیم کوچک» اشتهار یافت. به‌راستی ملا سیمان‌طوب ملمد متخلص به طوییا (سال وفات ۱۸۳۸ میلادی) که در مشهد



می‌زیسته است یکی از شاگردان ملا اورش‌رگاء بوده است<sup>۴۰</sup>.

روایات و تعریف‌هایی چند درباره کرامات و معجزات ملا اورش‌رگاء نقل شده است. بعضی از این روایات جنبه افسانه دارد که عجزاً از بیان آنها صرف‌نظر می‌کنیم و به یک روایت که بیانگر منزله عرفانی اوست بسنده می‌کنیم.

می‌گویند که این مرد با تقوا صاحب علم غیب بوده و در مواردی چند در زندگی روزمره چشمان خود را می‌بسته و با عالمی دیگر راز و نیاز می‌کرده است.

من جمله یک شب عید پسخ هنگام برگزاری مراسم، حاضرین متوجه شدند که ملا شرگاء درحالی که چشمانش بسته بود دچار تغییر حالت گشته و گویی به عالم عرفانی خود فرورفته بود. آن شب حضار همه متحیر مانده و نمی‌دانستند چه عکس‌العملی نشان دهند، تا این که وی بعد از لحظاتی طولانی چشمان خود را گشوده و یک لبخند رضایت‌بخش بر لبان او ظاهر گشت.

یک ماه از این جریان گذشت و یک روز یک عده ناشناس درب خانه ملا را کوفتند و خواستار ملاقات با وی شدند. این افراد درحالی که هدایای نفیسی در دست داشتند با احترام وارد شده و علت دیدار را چنین بیان نمودند:

«ما یک ماه پیش از یک سفر دریایی به ایران برمی‌گشتیم. یک شب امواج سهمگین و طوفان کشتی ما را متلاطم ساخت و خطر غرق گشتن واقعی به نظر می‌رسید. صحنه هراس‌انگیزی بود و ما همه مشغول فریاد و استغاثه بودیم. هر یک از ما به نوبه خود دست به دعا و نیایش گشوده و از خدای خود کمک می‌طلبیدیم. در بین مسافران یکی فریاد برآورد و می‌گفت "یا خدای

---

۴۰- طویبا نگارنده کتاب *حیات‌الروح* می‌باشد. این کتاب دارای اشعار مذهبی و عرفانی به زبان فارسی و خط عبری (شامل ۳۷۰ بیت شعر) می‌باشد.

## تاریخ یهودیان کرمان

اورشرگاء کمک کن.»<sup>۴۱</sup>

سرانجام آن مسافران از مهلکه نجات یافته و زندگی خود را مدیون دعا و نیایش ملا اورشرگاء می دانستند. آن شب که ملا اورشرگاء به عالم عرفانی خود فرورفته بود مصادف با شب سرنوشت ساز آن مسافران دریایی بوده است. ملا اورشرگاء با شنیدن ماجرای آن میهمان ها با کمال فروتنی و تواضع سرخود را به پایین افکنده و بعد از لحظه ها سکوت از دیدار آنها تشکر می نماید.<sup>۴۱</sup>

حرفه مقدس پیشوایی روحانیت در خاندان ملا اورشرگاء موروثی گشت. اشخاص برجسته ای چون ملا آق بابا، ملا یوسف شرگاء و ملا الیاهو (اهل کرمان) از نواده های این علامه شریف بوده اند.<sup>۴۲</sup> از ملا اورشرگاء نامه ای به جای مانده که در زمستان سال ۱۷۸۲ میلادی خطاب به جامعه یهودی مشهد نوشته شده است.

در نامه ای، اورشرگاء از یهودیان مشهد تقاضای اعانه می نماید، از قرار معلوم وی یک مهمان به نام حاخام الیاهو از شهر حبرون داشته است که در آن شرایط دشوار به ایران سفر کرده و مدتی در یزد مهمان ملا اورشرگاء بوده است. بدون شک هم کیشان مشهدی اعانات خود را تقدیم داشته اند و حاخام

---

۴۱ - پروفیسور نتصر ملا اورشرگاء را یکی از مشاهیر بزرگ یهود ایران می داند. وی در سال ۱۹۹۹ از اداره پست اسرائیل درخواست می نماید که دو تمبر یکی به نام مولانا شاهین و دیگری ملا اورشرگاء چاپ نمایند. خوشبختانه سفارشات او نتیجه بخش بوده است. برای اطلاعات بیشتر به مقاله چهل و پنجم شماره ۲۴۹ مجله شوفاژ مراجعه کنید.

۴۲ - اصولاً در دوره قدیم انتخاب حرفه ها در میان فرزندان یک خانواده موروثی بود و آنها حرفه پدر را ادامه می داند. کما این که پنج قرن قبل از اورشرگا در خاندان مشه بن مایمون پدر و اجداد آن علامه شهیر تا هشت نسل فقیه ربانی بوده اند.

الياهو پس از بازگشت به حبرون آن اعانات را به مستمندان بخشیده است. نکته قابل توجه این که ملا اورشگاء با زبان عبری آشنایی داشته و با مهمان خود با این زبان مکالمه می کرده.<sup>۴۳</sup>

### ملا آقا بابا

حکایت است که طبق وصیت ملا اورشگاء دو پسر او یکی به نام موسی و دیگری به نام شموئیل مسئولیت رهبری جامعه را به عهده می گیرند. به اولی وظایف شرعی از قبیل ذبح و ختنه و به دومی وظایف تدریس و قضاوت واگذار گردید.



حاخام اوربن موشه نسل چهارم هاراو اورشگاء میریام بت حاخام یوسف نسل ششم هاراو

۴۳ - متن نامه در کتاب تاریخ یهود در عصر جدید به کوشش پروفیسور تنصر (صفحه ۲۳۲) چاپ شده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

اورشرگاء - حاخام ماشالله بن حاخام اور نسل پنجم هاراو اورشرگاء

حدود نیم قرن بعد ملا آق‌بابا نوه ملا اورشرگاء روی صحنه آمد. وی در مطالعه و علوم تورات صاحب فضل و کمال بود. اهالی آن دوره یزد چه یهودی و چه غیر یهودی برای او احترام زیادی قائل بوده و مشورت او را در مورد رفع مشکلات جويا می‌شدند. یک نمونه از کاردانی ملا آق‌بابا در جهت رفع یک مصیبت بزرگ که جامعه یهودی آن زمان را تهدید می‌نمود، به شرح زیر است: روزی در ایام حیات ملا آق‌بابا یک شایعه رواج یافت که یک قصاب یهودی گوشت ذبح شده مکروه خود را به مسلمانان می‌فروشد. بروز این شایعه سبب شد که عده‌ای از او باش فرصت طلب فوری به منزل شیخ کرباسی مجتهد یزد مراجعه کرده تا از وی فتوا بگیرند و سپس دست به غارت و کشتار یهودیان یزد بزنند.<sup>۴۴</sup>

شیخ کرباسی یک نوکر را به منزل ملا آق‌بابا فرستاده و او را احضار می‌نماید تا وضع را جويا شود. ملا آق‌بابا فوری و بدون اتلاف وقت خود را به منزل شیخ می‌رساند. وی هنگام ورود خود را با جمعیت انبوهی که خشمناک به نظر می‌رسید مواجه می‌بیند.

شیخ روی یک صندلی نشسته بود و به حرف‌های مردم گوش می‌داد. ملا آق‌بابا به محض ورود روبه‌روی میزبان نشسته و درحالی که دست خود را کمی

---

۴۴ - از این نمونه اتفاقات در بسیاری از شهرهای ایران بروز می‌کرده است که طبقه اوباش تحت رهبری یک فرد روحانی نما به محله اقلیت‌های مذهبی هجوم برده و دست به کشتار، غارت و چپاول می‌زدند. قضایای مشابهی در طول تاریخ یهود رخ داده است که خطای یک عضو جامعه سبب ایجاد پیش آمدهای ناگوار برای تمام جامعه می‌شده است.

بالا گرفته بود انگشتر خود را ۱۸۰ درجه چرخاند. وی با این عمل می‌خواست که علامت رمزی را به شیخ بدهد تا شاید وضع را عوض نماید.

پس از قدری مشورت محرمانه، مجتهد جمعیت مضطرب را خطاب کرده گفت: «آقایان اگر یک فرد قصاب یهودی مرتکب خلافی شده باشد آیا کل جامعه یهودی مسئول خطای او هستند؟ چنانچه یک شخص گناهکار است چرا همه یهودیان باید انتقام پس بدهند؟ مگر آنها پسرعم ما نیستند؟»

سپس شیخ کرباسی با ایراد سخنانی برگرفته از قرآن در مدح موسی کلیم‌الله خشم آن جمعیت را فرونشاندن آنها را مرخص نمود. بعداً ملا آقا بابا مراتب سپاس را ابراز داشته مقداری هدایا به منزل ایشان فرستاد.

### مصیبت قحطی

با بروز قحطی‌های خانمان‌سوز در اوایل قرن نوزدهم میلادی، و در نتیجه اوج گرفتن فقر و فلاکت، یهودیان یزدی فعالانه به دنبال راه‌حل جهت بقا بوده‌اند. یک راه‌حل ترک دیار و مهاجرت بوده است. همان‌طور که اشاره شد در دوره حیات ملا اورش‌گاد تعدادی از یهودیان یزدی در مشهد می‌زیسته‌اند که یقیناً به تجارت و کسب اشتغال داشته‌اند. در فصل بعد قضیه مهاجرت تعداد دیگری از آنها به کرمان بحث خواهد شد. از اولین گروه مهاجر از یزد به کرمان اطلاعی در دست نیست.

سخن از حاخام الیاهو اهل حبرون مأمور جمع اعانه و میهمان ملا اورش‌گاد به میان آمد. بی‌تردید آن مأمور با موعظه‌های خود موجی از عشق به سرزمین اجدادی در دل میزبانان خود به وجود آورد. بدون شک حاخام الیاهو موفق شد تا حدی میزبانان یزدی خود را به مسافرت به سرزمین مقدس ترغیب

## تاریخ یهودیان کرمان

نماید. با وجود این که اکثر آنها فقیر بوده‌اند، لیکن چنانچه فردی مختصر امکانات را فراهم می‌آورد یهودیان یزد مشتاقانه راه اورشلیم را در پیش می‌گرفت.

باید یادآور شویم که یهودیان یزد از دیرباز عشق و علاقه خاصی به سرزمین اسرائیل داشته، تعدادی رنج سفر را تحمل کرده و به زیارت اماکن مقدس می‌شتافتند. حتی خانواده‌هایی دسته‌جمعی به اسرائیل مهاجرت کرده و برای همیشه در سرزمین اجدادی سکونت گزیدند.

در این بین چند خانواده سرشناس یزدی را می‌توان نام برد: خانواده ملا پینحاس کهن در دهه ششم قرن نوزدهم، خانواده ملا یحزقل کهن (ساکن صفاد)، خانواده نیسان بن یحزقل صدیق که در سال ۱۹۱۵ چهل خانواده یزدی را با خود به اورشلیم آورد از جمله خانواده ملا مئیر رفائل (۱۹۲۳)، خانواده ملا یعقوب اورشرگاء (۱۹۳۴) و بسیاری خانواده‌های دیگر.<sup>۴۵</sup>

یکی از بارزترین مهاجران نامبرده اسحق فرزند شالم کهن که در دهه دوم قرن نوزدهم در یزد متولد گردید و چند سالی بعد با خانواده‌اش از طریق شام وارد سرزمین اسرائیل و در شهر صفاد سکونت گزید. وی با پشتکار و زحمت شبانه‌روزی اقداماتی خیرانه از قبیل ساخت کاروان‌سرا و کارخانه صابون‌سازی داشت. گویا وی به قدی بخشنده بود که حتی به زارعین عرب نیز کمک می‌کرده است.<sup>۴۶</sup>

به هر روی بعد از استقلال اسرائیل، تعداد کثیری از یهودیان یزدی به کشور

---

۴۵ - برگرفته از کتاب از یزد تا سرزمین مقدس

۴۶ - جالب این که او به سمت کنسول دولت عثمانی در صفاد منصوب گشت (برگرفته از تاریخ یهود در عصر جدید - پروفیسور تنصر).

نامبرده مهاجرت کرده‌اند که تعداد آنها را سه هزار نفوس تخمین زده‌اند. آنها در شهرهای اورشلیم، قریه ملاخی، بنی براک و سایر جای‌ها سکونت گزیده و از خود کنیسه‌هایی مجزا دارند.

در این راستا باید دو سه نکته در مورد آمار و جمعیت آنها اضافه نماییم. در کتاب از یزد تا سرزمین مقدس جمعیت یهودیان یزدی در اوائل قرن هیجدهم هشت هزار نفوس قید شده است. از گزارشی که به انجمن یهودیان انگلستان در سال ۱۸۷۵ تسلیم گردیده جمعیت نامبرده صد خانواده قید شده است.

بر طبق گزارشی از مؤسسه ایانس، در سال ۱۹۲۶ میلادی جمعیت نامبرده حدود سه هزار نفوس بوده که ده درصد آنها به حرفه پبله‌وری، ۲۴ خانواده مغازه‌دار و سی خانواده به حرفه ابریشم‌ریسی اشتغال داشته‌اند. گویا در اوائل دهه ۱۹۷۰ فقط حدود چهارصد نفوس یهودی در یزد به‌جای مانده است.

### مدرسه آلیانس

تأسیس مدرسه پسرانه آلیانس در سال ۱۹۲۸ میلادی و دخترانه دو سال بعد تحول عظیمی در زندگی اجتماعی و فرهنگی یهودیان یزد به‌وجود آورد. باید متذکر شویم که مؤسسه ایانس سالیان سال در نظر داشت مدرسه‌ای در یزد افتتاح نماید، لیکن مخالفت شدید ملاحی سنت‌گرا مانع می‌گشته است.

۱

## تاریخ یهودیان کرمان

در مورد این مبحث به تفصیل در بخش بعدی کتاب موسوم به «مکتب و آموزش» خواهیم نوشت. به منظور بررسی آمار دانش آموزان کافی است اشاره شود که در سال تحصیلی ۱۹۳۳-۱۹۳۲ میلادی تعداد پسر ۱۵۰ و دختر ۷۰ نفوس گزارش داده شده است.<sup>۱</sup>

این مدارس حدود بیست سال تحت سرپرستی مؤسسه الیانس به کار خود ادامه دادند و بعد تحت نظارت او تصرهتورا در آمدند و به نام مدرسه اتحاد معروف گشتند.

---

داد.

۱ - آمار دانش آموزان مدارس الیانس در پژوهش نامه پادیاوند جلد دوم (صفحه ۱۸۰) درج شده است.





## کرمان

شهر کرمان مرکز استان کرمان به فاصله ۱۰۷۶ کیلومتر از تهران در جنوب شرق ایران واقع گشته است. استان کرمان بعد از استان خراسان دومین استان پهناور کشور است و در حدود ۱۱ درصد از خاک ایران را دربرگرفته است. رشته‌کوه‌های اطراف این شهر دنباله چین خوردگی‌های آتشفشانی است که از آذربایجان شروع شده و تا بلوچستان ادامه دارد.

بر اساس آخرین تقسیمات کشوری استان کرمان مشتمل بر ۱۰ شهرستان ۷۰ شهرک (ده) و ۳۱ بخش است. شهرستان‌های آن عبارت‌اند از: بافت، بردسیر، بم، جیرفت، رفسنجان، زرنند، سیرجان، شهراباک، کرمان و کهنوج. پیدایش آثار باستانی در این شهر گواه بر آن است که سابقه سکونت و استقرار انسان در این خطه به هزاره چهارم قبل از میلاد می‌رسد.<sup>۱</sup> در مدارک تاریخی منطقه کرمان، کارمانیا یا کرمانیا ذکر شده است.<sup>۲</sup>

---

۱ - اخیراً در اطراف جیرفت ظروف و ابزاری پیدا شده است که متعلق به دوره مذکور می‌باشد.

۲ - کرمانیا یک واژه هندی است.



درب ورودی خانه یکی از شهروندان یهودی کرمان در دهه ۲۰۱۰ میلادی

## تاریخ یهودیان کرمان

هرودوت می‌نویسد: «هنگامی که کوروش هخامنشی با لشکر خود بابل را فتح نمود دستور داد که نئونید آخرین پادشاه بابل را به "کرمانیا" تبعید نمایند. مارکوپولو سیاح معروف و تعدادی دیگر از جهانگردان اروپایی که از کرمان گذر کرده‌اند در سفرنامه‌های خود نام این شهر را "کرمانیا" قید نموده‌اند.<sup>۳</sup>

در طول تاریخ چند هزارساله این دیار، طوفان‌های شن، زلزله‌ها و سایر عوامل خسارات زیادی به جا گذاشته و از این لحاظ آثار تاریخی معدودی در شهر کرمان به‌جامانده است.

با این‌وجود آثار برجسته‌ای از قبیل: قلعه دختر، گنبد جلیه، آب‌انبارها، بادگیرها، کاروان‌سراها، بازارها و مجموعه معماری بی‌نظیر گنجعلی خان نشانه توانایی، پایداری و کوشش‌های مردم این خطه است.

آن‌عه از جهانگردان اروپایی که از کرمان دیدار به عمل آورده‌اند، در سفرنامه‌های خود عظمت و شکوه این شهر و خطه را ستوده‌اند. در درجه اول، کیفیت قنات‌ها با دهانه‌هایی به‌صورت لکه‌های برجسته از سطح زمین در فاصله‌های معین که در دشت گسترده شده‌اند، تحسین این جهانگردان را برانگیخته است.<sup>۴</sup> بادگیرها، آب‌انبارها، مجموعه بازار و کاروان‌سراها و به‌طورکلی ابنیه تاریخی این شهر و خطه دارای ویژگی‌های خاص بوده و دیدنی است.

---

۳- عبور مارکوپولو از ایران مصادف با دوره قراختانیان (۶۱۹ تا ۷۰۳ ه ق) بوده است.

۴- جهانگرد انگلیسی به نام Richards در کتاب *Persian journey* دهانه قنات‌ها را به ردپای حیوان عظیم‌الجثه Mastodon تشبیه می‌نماید. وی حیرت خود را در کتاب مذکور به نحو شیوایی بیان نموده است.

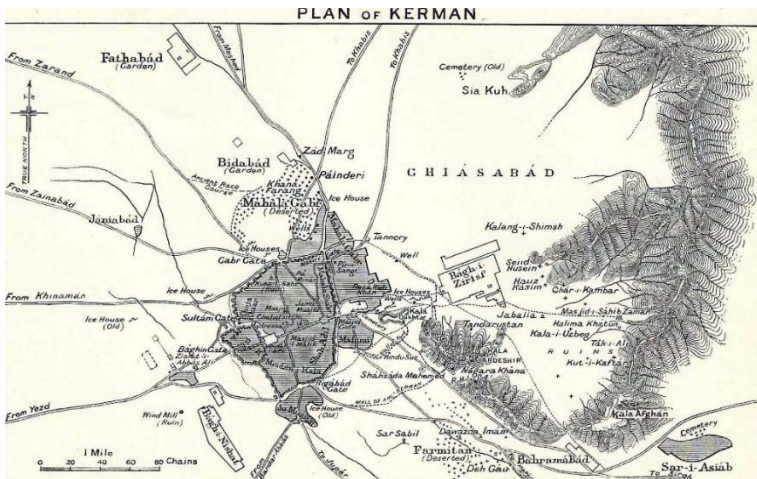
لرد کرزن که بعد از دیدار از یزد عازم کرمان می‌شود، چنین می‌نویسد:  
 «قسمت قدیمی شهر به طول سه میل به سمت شرق در امتداد قسمت جدید  
 شهر واقع گشته است. مساحت قسمت حدود سه چهارم میل مربع است».  
 وی سپس اشاره به قلعه دختر و سایر بناهای دیدنی شهر می‌نماید و  
 می‌گوید که حاکم شهر در قلعه و برجی سکونت دارد. در ضمن لرد کرزن  
 اشاره به جمعیت شهر می‌نماید که این سرشماری در سال ۱۸۷۸ میلادی از  
 طرف حاکم شهر به عمل آمده است. طبق این آمار جمعیت شهر بالغ بر  
 چهل هزار نفوس بوده که شامل ۱۳۴۱ زرتشتی، ۸۵ یهودی و ۲۶ هندو است.



نمایی از سمت هخال کنیسیای کرمان در دهه ۲۰۱۰ میلادی

## یادداشت پرسى سایکس

پرسى سایکس مستشار نظامى انگلیسى دو ماه از مأموریت خود در ایران (مه و ژوئن سال ۱۹۱۷ میلادى) را در شهر کرمان مى گذراند. وی در کتاب معروف خود<sup>۵</sup> علاقه خود را به طرز مبسوطى درباره شهر کرمان و اوضاع و احوال مردم آن، در آن زمان وصف مى نماید.



اولین نقشه جغرافیای شهر کرمان توسط پرسى سایکس (مستشار نظامى انگلیس) در کتابش با نام ده هزار مایل در پرشیا - در سال ۱۹۱۷ میلادى ارائه شده.

من جمله آمار جمعیت شهر کرمان را در آن سال ۱۹۱۷ میلادى به شرح

زیر درج مى نماید:

آمار جمعیت شهر کرمان به شرح از پرسی سایکس در سال ۱۹۱۷	
۳۷۰۰	شیعه
۷۰	سنی
۳۰۰۰	بابی بهائی
۶۰	بابی عزلی
۶۰۰۰	شیخی
۱۲۰۰	صوفی
۷۰	یهودی
۲۰	هندو
۴۹۱۲۰	جمعیت کل

رقمی که سایکس از جمعیت یهودی ۷۰ نفری ذکر می‌کند باید تخمین دست‌کم باشد. زیرا همان‌طور که ذکر شده بود کرزن این آمار را در سال‌ها قبل‌تر ۸۵ نفر قید کرده است. از طرف دیگر یک جهانگرد یهودی که در سال ۱۸۸۲ میلادی از ایران دیدن کرده است جمعیت یهودی کرمان را ۳۰ خانواده ذکر نموده است.<sup>۶</sup>

در هر صورت یک اختلاف نظر در مورد جمعیت یهودی کرمان در آن دوره حکم‌فرما است. شاید یک دلیل آن این است که در آن زمان تعدادی از خانواده‌های یهودی در سایر بخش‌های استان کرمان مانند: سیرجان و بافت و یا بم مشغول پیله‌وری بوده و کرمان را ترک کرده‌اند. سفرنامه پرسی سایکس حاوی نقشه ارزنده‌ای از شهر کرمان در آن زمان

## تاریخ یهودیان کرمان

است.<sup>۷</sup> این نقشه نمایانگر دروازه‌ها، میدان‌ها، مساجد و سایر بناهای تاریخی، جاده‌های اصلی و دهات اطراف شهر است.

سایکس به محله گبری در قسمت شمال و محله خواجه خضر در غرب شهر اشاره نموده، لیکن از سایر محله‌های کرمان از قبیل چوپان محله و محله‌های دولت‌خانه اسمی به میان نیاورده است.

نقشه دیگری توسط یک متخصص محلی ترسیم گردیده که کرمان را شهر "شش دروازه" نامیده است.<sup>۸</sup>

این نقشه دارای جزئیات بیشتری است. تنها اشکال این نقشه یک نکته در مورد جدا بودن محله کلیمی‌ها از محله دولت‌خانه است. این دو محله در قسمت جنوب غربی محله خواجه خضر واقع گشته‌اند. تا آن جایی که ما اطلاع داریم این دو محله در واقع یکی بوده‌اند.<sup>۹</sup> در فصل بعدی این کتاب درباره محله نامبرده صحبت خواهیم کرد.

### محله خواجه خضر

در محله یک مسجد بزرگ با صحنی وسیع واقع است که قسمت بنای آن به دوره قراختانیان می‌رسد. البته تاریخ تأسیس این محله به دوران قبل از ظهور اسلام می‌رسد. افسانه‌ها و روایات متعددی در مورد تأسیس و معجزاتی که در

---

۷ - کتاب *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in Iran* سفرنامه سایکس به نام

*Iran* حاوی مطالبی جالب از مشاهدات او در ایران می‌باشد.

۸ - این نقشه در کتاب *محله و مسجد خواجه خضر* از مرکز کرمان شناسی چاپ گردیده و متأسفانه نامی از ترسیم کننده نقشه ذکر نگردیده است.

۹ - شاید در آن زمان ترسیم نقشه آن دو محله از هم جدا بوده‌اند.



این محله اتفاق افتاده نقل گشته است. لیکن بدون شک نام این محله "خضرا" از روایات و احادیث مربوط به حضرت خضر (الیاس نبی) سرچشمه می‌گیرد که سمبل سبزی و حیات و شادابی است.<sup>۱۰</sup> نظر به این که مردم این خطه از ازمنه قدیم آرزوی نزولات آسمانی و برکت و سبزی بودن مراتع داشته‌اند نام حضرت خضر را پسندیده و محله مزبور را به اسم او نام‌گذاری نموده‌اند.<sup>۱۱</sup>

گو این که حضرت الیاس نبی از بنی اسرائیل برخاسته لیکن الهام از معجزات او در مورد باران و برکات آسمانی متعلق به کلیه پیروان ادیان الهی است. سؤال جالبی که در این جا پیش می‌آید این است:

آیا در دوره مورد بحث ما هیچ وقت به فکر اهالی محله خواجه خضر این سؤال خطور کرده است که منشأ این نام از کجا آمده است؟<sup>۱۲</sup> آیا آنها می‌دانستند که همسایگان محله مجاور، یهودیان ساکن محله دولت‌خانه پیروان مستقیم اعتقادات حضرت خضر نبی هستند؟

## محله گبری

همان‌طور که اشاره شد، از دوره‌های باستان کرمان و سایر نواحی جنوب ایران به طور پیوسته محل سکونت زرتشتیان بوده است.

۱۰ - داستان حضرت الیاس نبی که در *تورات* نقل شده است در کتاب *قصص الانبیاء انعکاس* یافته است.

۱۱ - جالب این که یکی از شهرک‌های شمال اسرائیل به خاطر سبز و خرم بودن خدا نام دارد که مترادف خضر می‌باشد.

۱۲ - در ظرف سال‌های اخیر کتابی به نام *تاریخچه محله و مسجد خواجه خضر* (تألیف محمد دانشور) چاپ شده است که به سوال فوق اشاره‌ای نمی‌کند.

## تاریخ یهودیان کرمان

به‌ویژه بعد از حمله لشکر عرب به ایران یک سری انتقال جمعیت به‌وقوع پیوست که طی آن عده‌ای از ساکنان غرب و شمال غربی ایران به‌منظور حفظ آئین زرتشتی به جنوب ایران من جمله کرمان کوچ نمودند.

به جز بعضی استثنائات، مورخان رابطه بین مسلمانان و زرتشتیان ساکن کرمان را در دوران قبل از پادشاهی سلسله صفویه حسنه قلمداد نموده‌اند.

روایات حاکی از آن است که سرنوشت پیروان دین زرتشت در دوران رواج شیعه اثنی‌عشری مشابه سرگذشت یهودیان دستخوش تحولات نامطلوبی بوده است. چنان‌که از عبارات زیر پیداست، در آن دوره زرتشتیان را در محله‌ای جداگانه سکنا داده بودند:<sup>۱۳</sup>

«در زمان شاه سلیمان صفوی [دوم] انارالله برهنه، علمای کرمان گفتند، مجوسیه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانان محشور نباشند. آنها در خارج بلده سمت شمال، جنب همین دروازه (دروازه گبری) سکنا دادند و خانه‌ها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند.»

محله مزبور فاقد برج و باروی مستحکمی بوده و از لحاظ دفاعی سست جلوه‌گر می‌شد. بی سبب نیست که هنگام حمله محمود افغان به کرمان در سال ۱۷۲۰ میلادی، محله گبری اولین محله‌ای بود که مورد تجاوز و غارت قرار گرفت. دنباله این مطلب در تاریخ کرمان چنین ذکر شده است:

«اوغانان، گبر محله را که سمت شمالی غربی شهر بود از ناطق و صامت پرداخته، تمام مایعرف مجوسیه را غارت کردند. این بندگان خدا که همه اهل ذمه بودند از مرد و زن عور به شهر داخل شدند و از آن روز تا کنون مجوسیه

---

۱۳- تاریخ کرمان تألیف احمدعلی خان وزیر و تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی.

کرمان در شهر سکونت دارند.»<sup>۱۴</sup>

در واقع زرتشتیان از خانه رانده شده به ناحیه‌ای در غرب محله خواجه خضر پناه برده و سکنا گزیدند. این ناحیه سال‌ها بعد به محله دولت‌خانه معروف گشت.

(در فصل بعدی کتاب مطالب بیشتری در مورد این محله ارائه خواهیم داد.)

### محله دولت‌خانه

بدون شک این محله چون محله خواجه خضر، دارای قدمتی تاریخی است. ما از دوره تأسیس و قدمت آن اطلاعی نداریم. لیکن می‌دانیم که نام دولت‌خانه از زمان حکومت حاکم کرمان به نام شاهرخ خان زندیه بر این محله نهاده شده است.

شاهرخ خان در سال ۱۱۶۰ هجری (مطابق با ۱۷۷۴ میلادی) و اوائل سلطنت زندیه حکومت کرمان را در دست گرفت. وی مقر حکومتی خود را در این محله پایه‌گذاری کرده و بنائی معروف به دولت‌خانه در این محله تأسیس نمود.

این عمارت تدریجاً بر اثر فرسایش از بین رفته، لیکن نام دولت‌خانه به‌جامانده است. همان‌طور که اشاره شد تعدادی خانواده زرتشتی مجبور شدند در این محله سکونت گزینند. تعداد دقیق آنها را نمی‌دانیم. لیکن باید یقین داشت که بعد از حمله محمود افغان و مظالم وارد شده به این جماعت،

۱۴ این محله سال‌ها بعد به وسیله صاحبان خانه‌ها (زرتشتی‌ها) تغییر و آباد گشته و به محله زریسف معروف گشت. در سال‌های اخیر محله زریسف یکی از نظیف‌ترین محله‌های کرمان به حساب می‌رفت.

## تاریخ یهودیان کرمان

حکومت کرمان آنها را در کنف حمایت خود قرار داده و آنها را در این محله پناه داد.

چند دهه بعد از این جریان مهاجران یهودی یزدی هم که به کرمان آمدند در این محله ساکن شدند. با این ترتیب محله دولت‌خانه ماوای سه فرقه دینی مسلمان، یهودی و زرتشتی گشت که طی دو قرن اخیر در جوار یکدیگر می‌زیستند.<sup>۱۵</sup>

### خصوصیات محله

از لحاظ سبک معماری و ساختمانی، محله دولت‌خانه و سایر محله‌های کرمان خصوصیات تقریباً یکسانی دارند. کوچه‌های این محله‌ها به‌طور کلی تنگ و کم عرض بوده به حدی که در سال‌های اخیر تعدادی از ساکنین محله مجبور بودند اتومبیل‌های خود را در خیابان اصلی پارک نمایند.<sup>۱۶</sup> این کوی و برزن‌ها در زمان قدیم طوری طرح شده بود که فقط گنجایش ایاب‌وذهاب انسان‌ها و در بعضی موارد چهارپایان را داشت.<sup>۱۷</sup>

در ظرف شش و یا هفت دهه اخیر، با استفاده از مواد ساختمانی جدید از قبیل آجر و سیمان و تیر آهن کیفیت ساختمانی تعدادی از خانه‌های مسکونی تغییر یافت.

---

۱۵ - در موارد متعددی این نمونه همسایگی اقلیت‌ها در کتب تاریخ ثبت شده است. یک نمونه آن اسکان ارمنی‌ها در محله گبرها در اصفهان صفویه است.

۱۶ - بی سبب نیست که عده‌ای از ساکنان محل به واسطه محرومیت از ورود آمبولانس به منازلشان در مواقع اضطراری از درمان فوری محروم مانده و در نتیجه جان خود را از دست می‌دهند.

۱۷ - در روزگاران قدیم حتی لشکریان سوار بر اسب به سختی می‌توانستند وارد این کوچه‌های تنگ شوند.

قبل از دوره مذکور، به طور کلی همه خانه‌ها از خشت و گل (کاهگل) بنا می‌شد. دیوار خانه‌ها متشکل از چند چینه بود و در بعضی موارد بلندی دیوار از یازده چینه تجاوز می‌کرد.

برای این که دیوارها فرو نریزد معمولاً قسمتی از کوچه را با سقفی خشتی می‌پوشاندند و این قسمت راهرو دار کوچه "ساباط" خوانده می‌شد. هر کوچه یکی دو ساباط داشت یا به وسیله اتاق‌های هلالی و دیوارهای دو طرف مستحکم‌تر می‌شد.<sup>۱۸</sup>

تأمین آب مستلزم زحمت فراوانی بود. تا قبل از احداث لوله‌کشی در کرمان آب از چاه تهیه می‌شد.<sup>۱۹</sup> هر منزل چاهی داشت. معمولاً هر چاه ده تا پانزده متر عمق داشت و بر دهانه هر چاه چرخ می‌نصب می‌کردند و شخص توانای خانواده پشت چرخ می‌نشست و با پای درپی پله چرخ را به طرف پائین فشار می‌داد و ریسمان بر گرد چرخ می‌پیچید و دلو بالا می‌آمد، پس زبانه چرخ را مهار می‌کرد و دلو را از سر چاه بر می‌گرفت. سپس آب را در خم و ظروف ذخیره نموده و تدریجاً استفاده می‌کردند.<sup>۲۰</sup>

۱۸- نویسنده توانا دکتر باستانی پاریزی مقدمه جالبی را در کتاب *تاریخچه محله و مسجد خواجه خضر نگاشته‌اند*. ایشان که خود مدتی در آن محله می‌زیسته‌اند، نکات سودمندی درباره "ساباط" و طریقه تأمین آب ذکر نموده‌اند. بنده این قسمت از مطالب فوق درباره محله را مدیون نوشته ارزنده ایشان می‌دانم.

۱۹- احداث لوله‌کشی از اوایل دهه ۱۳۴۰ (مطابق با ۱۹۶۱ میلادی) در کرمان آغاز گردید.  
۲۰- با عرضه پمپ‌های برقی به بازار بعضی منازل از طریق پمپ آب می‌کشیدند و به قول شاعر:

از آب و خاک کرمان، غافل مباش ای دل شش ماه خاک بر سر، شش ماه پای در گل  
توضیح این‌که "منظور شاعر از "شش ماه خاک بر سر" طوفان‌های شنی است که در فصل تابستان و پاییز می‌وزد.

## تاریخ یهودیان کرمان

در وسط بعضی کوچه‌ها چاهی حفر نموده و سر آن را می‌پوشاندند تا آب باران زمستانی از آن فرو رود. به‌طورکلی هنگام زمستان و فصل باران، آب در بسیاری جاهای کف محله روی هم انباشته و در اندک مدتی مبدل به باتلاق می‌گشت. قدم‌نهادن و گذر کردن بسیار دشوار بود به حدی که گل‌های چسبیده آن قدر سخت به کفش می‌چسبید که کفش را از پای رهگذر می‌کند.

محله دولت‌خانه مانند سایر محله‌های شهر دارای چند خرابه بود. دو نمونه از این خرابه‌های متروکه سابقه تاریخی دارند که قضیه آنها را مربوط به حمله مصیبت انگیز آغامحمدخان قاجار در سال ۱۲۰۸ هجری یا ۱۷۹۴ میلادی می‌دانند. در یکی از آن خانه‌ها نقشه و توطئه بازکردن دروازه کرمان به روی لشکریان آغامحمدخان طرح شد و این خانه را به‌واسطه این خیانت مطرود و متروک می‌دانند. در خانه دیگر بلا و فاجعه دیگری رخ داد.



عکس خانواده ناشناس کرمان ۱۲۹۸ خورشیدی - ۱۹۲۰ میلادی

هنگام حمله لشکریان شهوتران آغامحمدخان به خانه‌ها، دخترها و زن‌ها مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. از جمله صاحب خانه مسلمان دو دختر جوان خود را در اتفاقی گلی مخفی کرده و فقط روزنه کوچکی برای تنفس آنها باز گذاشته بود. وقتی دوسرباز وارد شده و از تجسس فارغ گشته و از خانه خارج شدند به زبان ترکی صحبت می‌کنند. آن دو دختر از شنیدن لهجه ترکی می‌خندند. آن دو سرباز آنها را بیرون کشیده و به آنها تجاوز می‌کنند. پدر آنها که از این واقعه با خبر می‌شود به طرز فجیعی آنها را سر می‌برد. شوربختانه این رسم حفظ ناموس در بسیاری از کشورهای عربی هم متداول است.

### قحطی و مهاجرت

دو شهر یزد و کرمان به فاصله حدود ۳۰۰ کیلومتر واقع در حاشیه کویر لوت، از لحاظ اقلیمی وضع مشابهی دارند. بارش نزولات جوی به مقدار محدودی، بیشتر به صورت باران است.<sup>۲۱</sup>

در دوران گذشته مردم آن ناحیه مجبور بوده‌اند با احداث قنات آب را از دامنه کوه به آبادی‌ها و شهرها روان نمایند و با این ترتیب آن را به مصرف آشامیدن و آبیاری برسانند. روش دیگر تأمین آب آشامیدنی این بود که در فصل زمستان آب‌انبارها را پر نموده و از آب باران یا چاه ذخیره می‌ساختند.

قدر مسلم این که اگر سالی برحسب اتفاق به اندازه کافی باران نمی‌بارید مصیبت بزرگی به حساب می‌رفت. قنات‌ها خشک می‌شد و آب‌انبارها تهی

---

۲۱ - به عنوان نمونه میزان بارندگی سالانه استان کرمان در سال ۱۳۷۰ (مطابق با ۱۹۹۱ میلادی) برابر ۱۱۴۷ میلیمتر بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

می‌گشت. در نتیجه کشتزارها و درختان همه از بین رفته قحطی همه‌جا را فرا می‌گرفت. یک خشکسالی ولو به میزان پائین هزاران قربانی به‌جا می‌گذاشت. مقایسه یک آمار کوچک می‌تواند این قضیه را روشن‌تر سازد:

جمعیت کل یزد در اوایل قرن نوزده میلادی حدود صد هزار نفوس بوده است. در سال‌های بین ۱۸۷۰ تا ۱۸۶۰ میلادی این جمعیت به حدود چهل هزار تنزل یافته است.<sup>۲۲</sup>

لرد کرزن در اواخر قرن نوزده از ایران دیدن نموده و یادداشت‌هایی جست‌وگریخته درباره یهودیان ایران نقل می‌نماید. من جمله در دهه مذکور جمعیت یهودیان یزد به دوهزار نفوس تنزل یافته و این جمعیت با وصله‌های دوخته به جلوی کت مشخص بودند.

بروز این بلایای آسمانی در نتیجه شرایط نامساعد حیاتی سبب می‌شد که تعدادی از یهودیان یزد کوله‌بار خود را به پشت گذاشته و راه مهاجرت را در پیش گیرند. یک عده از آنها در سال ۱۷۷۰ میلادی یزد را ترک کرده و به مشهد کوچ نمودند. عده دیگری از مرزهای خراسان فراتر رفته و سر از افغانستان در آوردند.<sup>۲۳</sup>

شرایط نامطلوب اقتصادی تعداد دیگری از خانواده‌های یهودی را وا می‌داشته است که زندگی شهری را رها نموده و به دهات اطراف یزد پناه ببرند. اولاً این‌که در دهات تعصبات مذهبی کمتر بود و در نتیجه رواداری به مراتب

---

۲۲ - این آمار در کتاب *Persia* که نگارنده آن جهانگرد شهیر انگلیسی به نام Lord Curzon قید شده است.

۲۳ - سال مذکور قبل از واقعه الله داد و یقیناً اوضاع زندگی برای سکونت یهودیان قدری آرام‌تر بوده است.



بیشتر می‌بوده است. ثانیاً امرار معاش از طریق پیلهوری و یا فلاحت و کشت و زرع به یهودیان این فرصت را می‌داد که تا حدی مستقلانه زندگی نمایند. جالب این که تعداد کثیری از مالکین باغات و کشتزارهای اطراف یزد زرتشتیان بودند. به‌درستی این مالکین وضع یهودیان را درک می‌کرده و با آنها دادوستد می‌کردند. مسلماً بین این دو اقلیت مسئله‌ای به نام "نجسی" در کار نبوده است.

البته این پدیده خشکسالی در قرن نوزده میلادی زندگی ساکنان بسیاری از مناطق ایران زمین به‌ویژه نواحی حاشیه کویر لوت را کمابیش تهدید نموده بود.<sup>۲۴</sup> بیان تأثیرات این قحطی‌ها و شیوع مرض‌های واگیر آن دوره از قبیل وبا و طاعون مستلزم مطالعه جداگانه است.

این دوره مصادف است با سلطنت قاجاریه که حکومت آنها بر پایه خودکامگی و زورگویی و چپاول مال و دارایی ملت بود. آنها کمتر توجهی به بهبودی اوضاع و احوال مملکت داشتند و از این لحاظ زندگی اکثریت مردم به فلاکت و ادبار کشانده شده بود.

در چنین شرایط بحرانی و فناپذیر بود که عده‌ای از مردم مورد مطالعه ما مجبور شدند راه جنوب را در پیش گرفته تا بلکه از خطر هلاکت فرار کرده باشند. البته کوچ آنها در یک‌زمان و به‌طور یک‌گروه دسته‌جمعی نبود، بلکه در بعضی موارد آنها به‌طور انفرادی و در مواردی دیگر به‌صورت خانوادگی یزد را ترک کردند. این بیچارگان دقیقاً نمی‌دانستند که در این راه طولانی ۳۰۰

---

۲۴ - در این سده بود که مملکت ایران یک ربع از جمعیت خود را بر اثر قحطی از دست داد.

## تاریخ یهودیان کرمان

کیلومتری به سوی کرمان چه مخاطراتی در انتظار آنها خواهد بود.

تجربه تلخ گرسنگی و تهی دستی ظرف سالیان دراز آنها را برای مقابله با هر بلایی آماده ساخته بود. مگر نه این که در دوره ظهور یکتاپرستی خاندان یعقوب به واسطه قحطی و خشکسالی مجبور شدند کنعان را ترک کرده و به سوی مصر بروند. قرن‌ها بعد از اقامت در مصر و تکثیر یافتن، ملت بنی اسرائیل تحت رهبری حضرت موسی کلیم‌الله راه صحرای سینا را در پیش گرفته و عازم سرزمین موعود شدند.

اینک پس از گذشت سه هزار سال، این یهودیان یزدی با الهام گرفتن از معجزات الهی که در صحرای سینا به وقوع پیوست، راه طاقت‌فرسای کویر را در پیش گرفته و عازم کرمان می‌شوند. هرچند که این مقصد سرزمین موعود آنها نیست، لیکن تا ظهور ناجی، اختیاری دیگر نمی‌توان گزید.

آنها بدون استثنا یک کتاب تهلیلیم (مزامیر حضرت داود) را با خود برداشته و خواندن آن را در هنگام مسافرت مایه فرج می‌دانستند. همان‌طور که ذکر شد این مسافران به مدد الهی و معجزات عالم غیب توکل نموده و راه کویر لوت را در پیش گرفتند.

گرچه سفر در کویر به گاه شب میسر بوده اما شنیده‌های مولف حاکی از آن است که، مسافرت در اغلب اوقات هنگام روز انجام می‌پذیرفت و چنانچه هنگام غروب به یک ده و یا آبادی می‌رسیدند توقف نموده و به استراحت می‌پرداختند. در آن راه کویری و آفتاب سوزان سایه یک درخت نعمت بود و یک مسافر می‌توانست توقف نموده و رفع خستگی نماید.

هنگام ورود به ده یا آبادی، آن مسافر با پرداخت مبلغی به یکی از اهالی ده

می‌توانست شب را در خانه او گذرانده و در ضمن قدری خوراک خریداری نماید.<sup>۲۵</sup>

چون به نقشه راه مورد نظر نگاه کنیم می‌بینیم که اولین آبدی موسوم به انار است که پانزده فرسخ در جنوب یزد واقع گشته است. با پیمودن تقریباً همین مسافت به رفسنجان می‌رسیم، سپس با پیمودن حدود بیست فرسخ به طرف مشرق مقصد خود، کرمان می‌رسیم.<sup>۲۶</sup>

در آن ایام می‌توان به طور اختصار سه چیز را لازمه سفر دانست:

۱. بستگی به تعداد مسافران، یک یا چند رأس الاغ که بتواند آذوقه و مایحتاج مسافران را حمل نماید.

۲. غذای کافی و آب آشامیدنی که در مشک‌های چرمی حمل می‌شد.

۳. لایه‌های پوشاک مناسب و مقتضی گرمای شدید روز کویر و سردی شب که تفاوتی فاحش دارد.

فقدان یکی از این سه کافی می‌بود که یک مسافر بخت برگشته را فرسوده ساخته از پا در آورد.

البته در دوران قدیم قافله‌ها که مرکب از چند شتر می‌بود بین شهرهایی چون یزد و کرمان در حرکت بوده‌اند. ما به درستی نمی‌دانیم که چند تن از مسافران

۲۵- البته این امر بستگی به برخورد آن فرد مسافر با شخص دهاتی داشت. چنانچه آن دهاتی متعصب بود، و از هویت یهودی آن مسافر با خبر می‌شد مصیبت بود و بدون شک آن میهمان ناخوانده را از خود می‌راند.

۲۶- در نیمه اول قرن نوزده تعداد انگشت شماری خانواده‌های یهودی در رفسنجان سکونت گزیدند. گویا دو سه خانواده از این مهاجران به قدری در مضیقه بودند که مجبور شدند تغییر مذهب داده و مسلمان شوند. یک خانواده اسم طاهری را بر خود گزید (منظور پاکی و رهائی از نجسی) و دیگری نام خانوادگی موسی زاده.

## تاریخ یهودیان کرمان

مورد مطالعه ما از این قافله‌ها استفاده نموده‌اند. لذا بهتر این که به اطلاعات مختصری که از چند تن از مسافران مزبور به‌جای مانده اکتفا نماییم.

مختصر روایتی که از یک خانواده به‌جا مانده حاکی از آن است که آنها با هزار بدبختی و تحمل چند روز گرسنگی، سرانجام از رفسنجان گذر کرده و به دهی موسوم به رباط رسیده بودند.<sup>۲۷</sup> از مایملک آنها فقط کتاب تهلیم و مقداری پارچه ابریشم مانده بود.

آنها به زنی از اهالی ده برخورد کرده و به او پیشنهاد یک معامله می‌نمایند. آنها حاضر بودند که کالای ابریشم خود را در ازای قدری خوراک معاوضه نمایند. آن زن دهاتی به خانه رفته و مقداری آرد داخل یک کیسه را به حضور این مسافران نگون‌بخت می‌آورد. بدون درنگ معامله انجام می‌پذیرد.

اعضای خانواده چون کیسه آرد را در جلوی خود یافتند نتوانسته طاقت بیاورد و با حرص و ولع شروع به بلعیدن آرد خام نمودند، درحالی که آن زن دهاتی با حیرت به این بیچارگان می‌نگریست. مع‌هذا این خانواده را باید خوش‌شانس تلقی نمود، چون آنها سرانجام به کرمان رسیدند.

خانواده دیگری که عازم کرمان بودند، پس از طی مسافتی آذوقه مختصر خود را از دست داده، طبعاً دچار تشنگی و گرسنگی شدید می‌شوند و ضعف بر آنها مستولی می‌گردد. آنها در محلی قدری نخود خام پیدا کردند، لیکن پدر پیر دندانی نداشت که آنها را بچورد و با عجز و زاری جان را به جان‌آفرین تسلیم نمود. سایر اعضای خانواده نیز یکی بعد از دیگری از پای افتاده و مردند.

تنها بازمانده این خانواده نگون‌بخت دختری دوازده‌ساله به نام ملکا بود. این

دخترخانم با وجود صغیری سن چون شیرزنی بالغ رفتار نموده و شجاعانه به راه خود پیاده ادامه می‌دهد. خوشبختانه یک جوانمرد سوار بر اسب ملکا را دیده و چون از وضع اسفناک او جويا می‌شود به ملکا رحم نموده و او را بر زین اسب خود نشانده به کرمان برده و به اقوامش تحویل می‌دهد.<sup>۲۸</sup>

عجیب این که وقتی ملکا به کرمان رسید فقط چهار خانواده یهودی در این شهر می‌زیسته‌اند است. بدون شک تاریخ ورود این دوشیزه شجاع در نیمه اول قرن نوزدهم اتفاق افتاده است.

شرح سرگذشت بعدی مربوط به راحل و شوهرش نیشان می‌شود که داستانی بس شگفت‌انگیز و درعین حال عبرت‌آمیز است.<sup>۲۹</sup>

یقیناً این زوج در نیمه قرن نوزدهم زندگی اشتراکی خود را آغاز نموده‌اند. نیشان تصمیم می‌گیرد که یزد را ترک کرده و عازم کرمان شود تا بلکه در آنجا کاری پیدا کند و معیشتی کسب نماید. وی چون سایر مسافران مذکور با خود یک تهیلیم و مقداری توشه برداشته و راه بیابان را در پیش می‌گیرد.

این مسافر بینوا بعد از طی مسافتی از پا درآمده و می‌میرد. مدت‌ها می‌گذرد تا این که یک روز چوپانی از کنار جسد او گذر کرده و کت برآمده از خاک نیشان را مشاهده می‌کند. چوپان این کت را با خود به یزد برده و آن را به شخص دیگری نشان داده و قضیه را بیان می‌کند.

آن شخص ثانی از دیدن کتاب داخل جیب (تهیلیم) متوجه می‌شود که این کت متعلق به یک یهودی بوده است! لذا آن را نزد پیشوای یهودیان شهر ملا آقا

۲۸ شرح مختصر ملکا نقل قول از مرحوم داود آبائی می‌باشد. پدر بزرگ مرحوم آبائی نوه ملکا بوده است.

۲۹ - این داستان را مرحومه مادرم برای من نقل نموده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

بابا می‌برد.<sup>۳۰</sup> ملا آقا بابا صاحب آن را شناسائی نموده و سپس راحل را احضار کرده و خبر تأسف‌آور را به وی ابلاغ می‌دارد.<sup>۳۱</sup>

باید خاطرنشان نمود که جامعه یهودی در حال تشکیل در قرن نوزده منحصراً ترکیبی از مهاجران مذکور نبوده، بلکه سال‌ها بعد تعداد انگشت‌شماری خانواده یهودی از شهرهای مشهد و اصفهان به کرمان وارد و در محله دولت‌خانه سکونت گزیدند.<sup>۳۲</sup>

یکی از این مهاجران تاجری مشهدی با لقب "حاجی گنده" یک تجارت خانه فرش در کرمان افتتاح نمود.<sup>۳۳</sup> بدون تردید این تاجر با در نظر گرفتن مشکلات حفظ هویت یهودی در مشهد، کرمان را شهری امن‌تر تشخیص داده و در آن جا اقامت می‌گزیند.<sup>۳۴</sup>

---

۳۰ - ما به درستی نمی‌دانیم که چه تعداد از مسافران یهودی عازم کرمان در راه جان سپرده‌اند. به هر تقدیر طوفان‌های شنی جسد این گونه مسافران را در زیر توده‌های خاک دفن کرده و احتیاجی به خاک سپاری نبوده است.

۳۱ - معمولاً صاحب کتاب‌های فقهی نام خود را پشت جلد آن کتاب می‌نوشته‌اند. نکته دیگر این که سرانجام بخت نیک با راحل یاری می‌نماید که شرح آن در قسمت بعدی این کتاب خواهد آمد.

۳۲ - کرمان به غریبه نوازی معروف است و شاید این مهاجران می‌دانستند که وضع آنها کماکان در کرمان بهتر خواهد شد.

۳۳ - متأسفانه اسم دقیق او را نمی‌دانم. مرحوم آقای موسی کاهنی عکس این تاجر و دو شریک وی و کارمندان تجارتخانه آنها را به من داد و اشخاص مذکور را شناسائی نمود لیکن اسم دقیق "حاجی گنده" را نمی‌دانست.

۳۴ - در روز چهارشنبه یازدهم محرم ۱۲۵۵ مطابق با ۲۷ مارس ۱۸۳۹ مصیبتی عظیم بر علیه جامعه یهودی شهر سبب شد که بیش از سی نفر یهودی کشته و صدها نفر سخت مجروح گردند. بازماندگان این جامعه یا می‌بایست اسلام را بپذیرند و یا این که مشهد را ترک کردند.



از سمت راست ایستاده: متتیا آقائی، اوراهام آقائی، موسی ذکریائی و حاجی ابراهیم شرافتخواه  
 از سمت چپ نشسته: حاجی گنده (به معنای هیکل مند)، یحزقل آقائی (پدر متتیا و اوراهام)، موسیو داود (پدرزن حاجی ابراهیم) کرمان ۱۹۱۹ میلادی

همان‌طور که از عکس پیداست حاجی گنده در کنار دو شریک معتمد و سرشناس یکی به نام موسیو داود و دیگری به نام یحزقل آقائی نشسته است.<sup>۳۵</sup>

---

۳۵ - موسیو داود در اصل کرمانی بوده که مدتی به مشهد رفته و به تجارت پرداخته است، وی بعد از سال‌ها به کرمان برگشته و با حاجی گنده شریک می‌شود. آن شادروان یکی بانیان کنیسیای کرمان بوده است. یحزقل آقائی از یک خانواده یزدی بوده است.

## وصیت یک مادر بزرگ

در مقدمه این کتاب مختصر اشاره‌ای به اهمیت سنت شفاهی در امر نگارش و تدوین تاریخ قومی گردید.

اولین نقل قول که شایستگی نگارش در این قسمت از بحث ما را دارد مربوط به وصیت یک مادر بزرگ است.<sup>۱</sup> نام او استر و در یزد به دنیا آمده است. وی در عنفوان شباب به عقد بنیامین نامی از اهالی کرمان درآمده و طبعاً در کرمان سکونت می‌گزیند. از تاریخ تولد او اطلاعاتی در دست نیست لیکن می‌دانیم که وی در سال ۱۳۲۴ شمسی دارفانی را وداع گفته است.

استر همانند عده کثیری از مردم هم دوره خود طعم تلخی قحطی و خشکسالی را تجربه کرده بود. طبعاً گرسنگی‌های شدید در چهره و اندام نحیف او تأثیر به‌سزائی داشته است.

باید یادآور شد که قسمت‌هایی از ایران به خصوص شهرهای اطراف کویر لوت در دوره قرن نوزده دچار قحطی و خشکسالی شدید گشته بود. مسلماً تعداد کثیری از ساکنین این شهرها قربانی این بلای آسمانی می‌شدند.

وضع وخیم ناشی از کمبود غذا و حتی فقدان دانه و قوت سبب می‌شد که مردم هسته‌های خرما را برای تغذیه مصرف نمایند.<sup>۲</sup> جویدن هسته‌های سخت

---

۱- استر مادر بزرگ پدر نگارنده مرحوم سلیمان میزراحی می‌باشد. شرح حال این مادر بزرگ را را از قول پدر بیان می‌نمایم.

۲- در آن دوره قحطی هر نوع میوه و دانه ارزش فراوان داشت. البته خشکسالی سبب می‌شد که بسیاری درختان خشک گشته و در نتیجه میوه نایاب می‌شد. تنها درختی که هنوز به جای می‌ماند درخت نخل بود که به مختصر آبی نیاز داشت. آن عده مردم که استطاعت داشتند خرما را مصرف کرده و هسته‌های آن را به فقرا می‌بخشیدند. لذا فقرا هسته‌ها را برشته کرده و سپس در هاون می‌کوبیدند و رفع گرسنگی می‌کردند.



سخت سبب شکستن و یا از بین رفتن دندان‌ها می‌شده در نتیجه استر و عده کثیری از مردم نواحی قحطی‌زده آن دوران از داشتن دندان‌های ردیف و سالم محروم بودند.

اصل مطلب این‌که استر در دوران پیری وصیت می‌نماید که پس از وفاتش جسد او را به یزد برده و در آنجا به خاک بسپارند. وی کرمان را شهری نفرین شده می‌پنداشت و راضی نبود که در شهر مذکور دفن شود.

چرا استر معتقد بوده که کرمان شهری نفرین شده است؟ چون در دوره هخامنشی یک جماعت یهودی در این شهر می‌زیسته است.

قضیه مربوط است به دوره پادشاهی خشایارشا و وزیر مقتدر او موسوم به هامان که دستور قتل عام یهودیان را در سراسر مملکت صادر نمود.

پس از آن‌که ملکه استر نزد خشایارشا به شفاعت پرداخته و فرمان شوم و نافرجام هامان را لغو می‌نماید تا هم‌کیشان خود را از این مهلکه نجات دهد، مأموران پیک سلطنتی فرمان لغو کشتار یهودیان را به شهرها رسانده و در بسیاری از نقاط مملکت به مرحله اجرا درآمده. لیکن این فرمان ثانی (لغو حکم اولیه) خیلی دیر به دست حاکم کرمان رسیده و در نتیجه یهودیان این شهر هلاک می‌شوند. به این ترتیب این اعتقاد در میان یهودیان یزدی من جمله استر رایج بوده است که کرمان شهری نفرین شده است.

سفارش این مادر بزرگ مستلزم تعمق در مورد این سؤال است که آیا بعد از فتح تاریخی بابل به دست کوروش کبیر تا دوران پادشاهی خشایارشا، یهودیان مهاجر تازه‌وارد این فرصت را یافته‌اند تا در شهرهایی دور افتاده چون کرمان سکونت گزینند. پاسخ به این سؤال مستلزم پژوهش گسترده‌ای است و نیاز به تخصص‌های گوناگون دارد.

## تاریخ یهودیان کرمان

در خاتمه این بخش باید متذکر شد که در قرن نوزدهم ورود مهاجران یهودی به کرمان مصادف با رخدادهایی از قبیل:

اختلافات طبقاتی، شروع فعالیت‌های انگلیسی‌ها در این ناحیه، فعالیت‌های آزادی خواهان و سران مشروطه خواه کرمان بوده است. گو این که تعداد این مهاجران قلیل بوده و وزنه سنگینی در تشکیل اجتماع بزرگ آن دوره به حساب نمی رفتند، لیکن پس از گذشت کمتر از یک قرن، مهاجران مذکور موفقیت‌های شایانی در رشته کار و حرفه خود کسب می نمایند.

در بخش‌های بعدی این کتاب از نحوه زندگی و اوضاع آنها خواهیم نوشت.

## اوضاع سیاسی

رویدادها و وقایع جهان و اوضاع و احوال سیاسی یهودیان ایران در قرن نوزدهم یک سیر پر از فراز و نشیب را طی می نمود.

بروز یک موج یهودی ستیزی در روسیه تزاری سبب گردید که یک سری پوگروم در محله‌های یهودی نشین به وجود آید. بر اثر این پوگروم‌های خانه برانداز چندین محله یهودی نشین به آتش کشیده شد که در طی آن صدها بی گناه کشته و بیش از صد هزار نفر بی خانمان گشتند.<sup>۱</sup>

یهودیان ساکن کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان توانستند حوزه کار و فعالیت‌های خود را در فراسوی دیوارهای گتو گسترش داده و طبعاً مدارج پیشرفت و ترقی‌های اجتماعی را کسب نمایند. آدر این عصر بود که

---

۱ - پوگروم در لغت روسی به معنی کشتار گروهی است. این پوگروم‌ها در سال ۱۸۸۱ آغاز گشته و تا ۱۹۱۷ ادامه یافت.

۲ - یک نمونه این پیشرفت‌ها را می توان روی کار آمدن خانواده متنفذ روتچیلد (Rothschild)

سازمان‌های خیریه یهودی با هدف‌های بشردوستانه تشکیل یافت و نه تنها به کمک هم‌کیشان خود شتافتند، بلکه به سایرین نیز کمک‌های امدادی ارسال داشتند.<sup>۱</sup> به موازات تحولات مزبور در اروپا، یهودیان ساکن ممالک تحت سلطه دولت عثمانی هم از حقوق شهروندی شایسته‌تری بهره‌مند شدند، و به آنها عنوان "ملت" داده شد.<sup>۲</sup>

در ایران به اقلیت یهودی گاهی با عنوان مطیع‌الاسلام و یا در مواردی دیگر اهل طایفه موسایی اطلاق می‌شد لیکن به طور عامیانه آنها را "جهود" و یا "جود" می‌نامیدند. کلیمی هم از دیگر عناوین بود که یهودیان را با آن می‌شناختند که البته متأخر است، با آغاز برنامه تعیین نام و فامیل و صدور شناسنامه در ایران حدود یک سده پیش پسوند کلیمی به نام خانوادگی به برخی شناسنامه‌ها اضافه گردید به هر روی سال‌ها طول کشید تا تحولات مذکور در اروپا تأثیری در وضع یهودیان ایران به وجود آورد.

نخست باید یادآور شد که مداخله مستقیم رهبران یهودی اروپا و ملاقات‌های آنها با ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۸۷۳ میلادی و بالاخره تأسیس مدارس الیانس در ایران تحولی عظیم در وضع یهودیان ایران به وجود

دانست. آنها در توسعه امور خطوط بازرگانی و بانکداری پیشرفت شایانی نموده و اداره بازارهای سهام آن دوره را در دست گرفتند. ترقی یهودیان انگلستان در صحنه سیاسی به حدی بود که برای اولین بار نماینده آنها در مجلس عوام راه یافت.

۱- برای نمونه می‌توان از کمک‌های مالی موسی مونت‌فیوری (Moses Montefiore) نام برد که یک حساب اعانه به نام Persian Famine Relief Fund تشکیل داد. او به قحطی زده‌های مسلمان و مسیحی و یهودی آن دوره ایران کمک رساند.

۲- این عنوان جنبه به رسمیت شناختی اقلیت یهودی را داشت و بالاتر از کلمه دهیمی که عنوان دیگری برای یهودیان بود قرار می‌گرفت.

## تاریخ یهودیان کرمان

آورد.<sup>۱</sup> در قرن نوزدهم میلادی، خشکسالی و قحطی شدید به طور کلی بقا و ادامه حیات ساکنان منطقه خاورمیانه را به طرز فجیعی تهدید می نمود.<sup>۲</sup> گذشته از تأثیرات اسفناک این بلای آسمانی، یهودیان منطقه مزبور با مشکلات و دشواری های بی سابقه ای مواجه بودند. در این عصر بود که شیوع افکار موهوم ضد یهودی اروپای قرون وسطی در خاورمیانه اوج گرفت.<sup>۳</sup> پدیده "اتهام خون"<sup>۴</sup> در صدر این اعتقادات غیرانسانی قرار داشت.<sup>۵</sup> واقعه ناگوار تغییر مذهب اجباری یهودیان مشهد (سال ۱۸۳۹ میلادی) و قضیه یهودیان دمشق (سال ۱۸۴۰ میلادی) دو نمونه بارز از تأثیرات این نوع افترا ظالمانه می توان تلقی نمود.

یک جهانگرد یهودی اهل مجارستان به نام آرمینیوس وامبری<sup>۶</sup> که از سرتاسر ایران و سایر ممالک آسیای مرکزی در دوره مزبور دیدن کرده است چنین می نویسد: «من مردمی بیچاره تر و تهی دست و بدبخت تر از یهودیان

---

۱- باید از این دو رهبر برجسته آن دوره آدولف کرمیو (Adolphe Cremieux) و سر موسی موته فیوری (Sir Moses Montefiore) نام برد.

۲- در مملکت ایران یک چهارم جمعیت جان باختند.

۳- تعداد جهانگردان و دیپلمات های اروپایی از قرن ۱۶ به بعد به ممالک خاور زمین افزایش یافت. آنها اعتقادات آنتی سمیتیک رایج در اروپا را با خود به مناطق نامبرده (منجمله ایران دوره صفویه) آوردند.

۴- اتهام خون؛ بهانه های خون در سده ۱۲ در انگلستان و فرانسه شروع شد و پس از آن به آلمان و ایتالیا و کشورهای دیگر توسعه پیدا نمود و متعاقب آن گاه گاهی جوامع یهودی کامل قتل عام می شدند. با توسل به بهانه های خون باز در قرن ۱۹ دادگاه هایی علیه یهودیان منجمله در دمشق و در لهستان تشکیل دادند.

۵- معادل انگلیسی اتهام خون "Blood Libel" از اروپا سرچشمه گرفته است. بر طبق این افترا افترا یهودیان از خون کودکی مسیحی در پختن نان عید فطیر (مصا) استفاده می نمایند.

6- Arminius vombery

ساکن ممالک ایران و آسیای مرکزی سراغ ندارم» وامبری می‌گوید که آنها به جهودی معروف‌اند و باید رنج، عذاب و آزاری که مسلمانان بر آنها روا می‌دارند تحمل نمایند.<sup>۱</sup>

مسافر دیگری به نام ج بنیامین<sup>۲</sup> که در اواسط نوزدهم میلادی به ایران سفر نمود، مصائب و مشکلات یهودیان ایران را در پانزده مورد ذیل چنین گزارش می‌دهد:

۱. در سراسر مملکت ایران، یهودیان ساکن یک شهر باید در قسمتی مجزا از سایرین اقامت نمایند، زیرا آنها مخلوقاتی نجس محسوب می‌شوند.
۲. آنها اجازه تجارت مواد و تعداد کالای محدودی را دارند.
۳. آنها حتی در کوچه‌های محله خود حق بازکردن مغازه ندارند، و فقط می‌توانند ادویه و داروها و یا جواهرات را با دست‌فروشی حمل و یا معامله نمایند.
۴. چنانچه آنها وارد یک خیابان شهر شوند، به واسطه نجس بودن به طرف آنها سنگ و کثافت پرتاب می‌شود.
۵. به همین دلیل روزهای بارانی آنها حق ندارند از خانه خارج شوند؛ چون که آب حاصل از تماس با آنها باعث نجسی پای مسلمان می‌شود.
۶. چنانچه در چنین شرایطی یک یهودی در خیابان شناسایی شود، وی

۱ - قسمتی از سفرنامه وامبری در کتاب *The Jews of islam* نوشته Bernard Lewis انعکاس یافته است.

۲ - او گزارشی به زبان عبری از خود به جا گذاشته و پرفسور نتصر آن را به فارسی ترجمه کرده و در مجله شوفار نیویورک چاپ شده.

## تاریخ یهودیان کرمان

- مورد اهانت قرار می‌گیرد. عابران به صورت او تف انداخته و او را به قصد مرگ خواهند زد تا این که روی زمین افتاده و بی حال شود.
۷. چنانچه یک یهودی به دست مسلمانی کشته شود، خانواده مقتول باید دو شاهد مسلمان را با خود به دادخواهی بیاورد. در این صورت قاتل باید دوازده تومان جریمه پردازد. لیکن اگر دو مسلمان برای شهادت حاضر نباشند آن قاتل کاملاً آزاد است ولو این که این قتل در معرض عام اتفاق افتاده باشد.
۸. حیوانی که یهودیان ذبح می‌کند اگر گوشت آن ناپاک (تریف) اعلام شود، آن گوشت نباید به مسلمان‌ها فروخته شود و باید آن را دفن کنند.
۹. هرگاه یک یهودی وارد یک مغازه شود حق ندارد که به اجناس دست بزند و باید در فاصله معینی ایستاده و قیمت را جویا شود. چنانچه به جنسی دست زد مجبور است آن را به هر قیمتی که فروشنده تعیین می‌کند بخرد.
۱۰. گاهی اوقات که مسلمانان وارد محله یهودیان می‌شوند آنها حق دارند که کالا و جنس یهودی را تصاحب نمایند. چنانچه یهودی صاحب جنس خواسته باشد اعتراض کند زندگی خود را به خطر انداخته است.
۱۱. در صورت اختلاف بین یک مسلمان و یهودی، آن فرد یهودی را به زور به نزد آخوند می‌برند. کافی است که شاکی دو شاهد را آورده و آن‌گاه متشکی باید جریمه سنگینی پردازد. چنانچه متشکی فقیر باشد وی را لخت کرده و به سختی شلاق می‌زنند. اگر وی ناله کند تعداد ضربات شلاق بیشتر خواهد شد.

۱۲. به همین نحو اگر بچه‌های یهودی با بچه مسلمان‌ها دعوا کنند آنها را نزد آخوند محل برده و شلاق می‌زنند.
۱۳. هر یهودی که در ایران مسافرت می‌کند باید به کاروان سرایی که اقامت می‌گزیند مالیات اضافی بپردازد. چنانچه از پرداخت خودداری کند وی را به‌زور وادار به پرداخت می‌نمایند.
۱۴. چنانچه یک یهودی غفلتاً در ایام سه‌روزه سالگرد قتل علی ابن ابی طالب وارد خیابان خارج از محله شود، بدون شک او را خواهند کشت.
۱۵. هر روز و هر ساعت افرادی او‌باش به دنبال بهانه هستند تا به محله یهودیان وارد شده و از آنها باج بگیرند.

لرد گرژن که در سال‌های پایان قرن مزبور در ایران مسافرت می‌کرده است مطالبی آموزنده و جالب به‌جای می‌گذارد. به نظر می‌رسد که وی از بسیاری شهرهای ایران دیدار به عمل آورده و یا اطلاعاتی موثق کسب نموده است. اطلاعاتی که وی ارائه می‌دهد کماکان با برداشت‌های دو جهانگرد قبلی مطابقت می‌نماید.

کرزن می‌نویسد که در اصفهان ۳۷۰۰ نفوس یهودی زیست می‌نماید. وضع آنها نسبت به سایر شهرها اندکی بهتر است. آنها مجازند که کلاه بپوشند و در بازار مغازه داشته باشند، آنها می‌توانند در خیابان‌ها سوار بر اسب و الاغ شده و دیوارهای خانه خود را بلند بنا نمایند.<sup>۱</sup> در تهران و کاشان نیز جمعیت

---

۱ - البته باید در نظر داشت که در زمان دیدار کرزن وضع یهودیان ایران به سبب دیدار رهبران

## تاریخ یهودیان کرمان

کثیری زندگی می‌کنند و وضعشان چندان بد نیست. در شیراز وضع آنها بد است. در بوشهر آنها از آزار و اذیت در امانند و وضعشان خوب است. گُرزن یادداشت‌های خود را چنین ادامه می‌دهد:

«لیکن در ایران و یا سایر ممالک اسلامی به محض این که یک فتنه شروع شود یهودیان در صف اول قربانیان هستند. وای به حال یک یهودی بخت‌برگشته که سر راه او باش چماق به دست قرار گیرد».

در سال ۱۸۸۹ هنگامی که شاه ایران در اروپا بود، در شهرهای اصفهان و شیراز به تحریک شیخ آقا نجفی یک غائله خیابانی به راه افتاد که در آن جریان یک یهودی کشته شد. قاتل به آسانی فرار کرد و فقط در غیاب محاکمه شد. شیخ برای این که وانمود کند که اوضاع را آرام می‌نماید یک سری قوانین متعصبانه علیه یهودیان اصفهان صادر نمود. این قوانین و شرایط محدودیت‌های یهودیان را از لحاظ تهیه خوراک، پوشاک، داد و ستد و قوانین ارث افزایش داده و وضع آنها را طبعاً بدتر ساخته است.

ظل السلطان (حاکم وقت اصفهان) به خاطر حفظ موقعیت خود اصلاً دخالت نکرد. بعداً هیئت نمایندگان جامعه یهودی وقت انگلستان عریضه‌ای به ناصرالدین شاه داده و از وی تقاضا کردند که در حمایت هم‌کیشان خود در ایران اقدام به عمل آید. شاه قول و تضمین داد که در حمایت از یهودیان ایران بکوشد.<sup>۱</sup>

آن عده مبلغین مسیحی که از محله‌های یهودی‌نشین آن دوره ایران دیدار

---

جامعه یهودی اروپا با ناصرالدین شاه اندکی بهبود یافته بود.  
۱- البته این ملاقات‌های بین هیئت نمایندگان جامعه یهودی اروپا و ناصرالدین شاه متمر ثمر بوده و منجر به تاسیس مدارس الیانس گردید که سبب بهبود وضع یهودیان ایران شد.



به عمل آورده‌اند، مشاهدات خود را به صورت یادداشت‌هایی دسته‌وگریخته به جا گذاشته‌اند.

اشترن یک نمونه از این مشاهدات را چنین بیان می‌نماید:

«در بازدیدهای خود از محله (تهران) بارها شاهد صحنه‌های جگرخراش ظلم و بی‌رحمی بودم که این ستمگران (مسلمان) نسبت به یهودیان روا می‌داشتند، و این بیچاره‌ها بی‌سروصدا همه این ناراحتی‌ها را بدون این که بتوانند مقاومتی از خود نشان بدهند، تحمل می‌کردند. گاهی احساس دردآور انتقامی خفه شده در دل از سینه بیرون می‌ریزد، آن هم موقعی که یک یهودی یک مسلمان را در کوچه تنگ و تاریک ملاقات می‌کند. گاهی این‌گونه تجاوز (از سوی یک یهودی) توجه عابریں خیابان مجاور را به خود جلب می‌کند، و یهودی، برای این که خودش را از عواقب مجازاتی که جرأتش به وجود آورده، نجات بدهد، دست به جیغ و فریاد ترحم‌انگیز می‌زند، و برای جلوگیری از شک و تردید مردم، خودش را مجروح می‌کند و او، هنگامی که در خاک و خون می‌غلتد، و درحالی که ترحم یا تمسخر آنان را بر می‌انگیزد، در برابر تماشاگرانی که نسبت به او توجه نشان می‌دهند، از جا برخاسته پا به فرار می‌نهد، زیرا از عواقبی که این صحنه برای او و جامعه‌اش در پی دارد باخبر است.»<sup>۱</sup>

پزشکی اروپایی به نام دکتر ویلز مشاهدات خود را از مراسم سلام نوروزی در دربار ناصرالدین‌شاه چنین گزارش می‌دهد:<sup>۲</sup>

---

۱ این یادداشت اشترن در پیاووند جلد سوم، ص ۱۷۴ درج گردیده است.  
 ۲ به کتاب *ایران در یک قرن پیش، سفرنامه دکتر ویلز*، ترجمه غلامحسین قراگوزلو مراجعه کنید. اطلاعات کتابشناسی را کامل کنید.

## تاریخ یهودیان کرمان

«در میدان چشم ما به تعدادی حدود بیست نفر یهودیان ژنده‌پوش مفلوک افتاد که از قرار معلوم به منظور انداختن به داخل آب یخ‌زده استخر وسط میدان و فراهم آوردن تنوع خاطر ملوکانه در این جا جمعشان کرده بودند... نوبت به یهودیان رسید، فراشان شاهی دست‌وپای آنها را چسبیده و با یک تکان شدید همه آنها را به داخل استخر یخ‌زده انداختند. به محض سرکشیدن از آب و هراسان بیرون آمدن، از هر دو طرف دوباره دست‌وپای آنها را می‌گرفتند و همراه با صدای فریاد و خنده حاضرین به داخل استخر پرت می‌کردند.»<sup>۱</sup>

بانو الا سایکس<sup>۲</sup> نیز این مطلب تأسف‌آور را در سفرنامه خود چنین ذکر می‌نماید:

«در مراسم نوروزی شاعری در مدح اعلیحضرت شعر می‌سراید و خلعت می‌ستاند. دسته‌هایی هم‌زمان، سازهای مختلف می‌نوازند،... یهودیان بدبخت را در میان شادی جمعیت مرتب در تانک آب فرو می‌کنند... هر نوع کار کثیفی را به یهودیان محول می‌کنند.»

### قضیه شیخیه

حدود یک سده بعد از حمله ویرانگر آغامحمدخان قاجار در ۱۷۹۴ م به کرمان، واقعه دیگری آرامش نسبی شهر را تحت‌الشعاع خود قرارداد. این واقعه جریان تعقیب و آزار طایفه شیخی‌ها بود که کماکان تأثیری مستقیم بر وضع

---

۱ - مطالب فوق نمایانگر این حقیقت است که در دوره مزبور موج تعصبات مذهبی و آزار و اذیت علیه یهودیان در ایران به اوج خود رسیده بود.

۲ - بانو Ella Sykes خواهر Percy Sykes می‌باشد که قبلاً از او ذکری به عمل آمد. این بانو برادر خود را در مأموریت به ایران در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ میلادی مشایعت نموده است.

یهودیان شهر به وجود آورد.<sup>۱</sup>

### طایفه شیخیه که بودند؟

ابراهیم خان ظهیرالدوله که یکی از شاهزاده‌های قاجار بود، مدت‌ها فرمانروایی کرمان را به عهده گرفت. وی در اصل مؤسس طایفه شیخیه بود.<sup>۲</sup>

این طایفه در نهایت تجمل و ثروت می‌زیسته‌اند و تظاهرات اشرافی آنها سبب بروز اختلافات طبقاتی شدید گشت. اکثریت مردم کرمان که فقیر و شال‌باف بودند کینه شیخی‌ها را به دل گرفته و منتظر یک موقعیت سیاسی بودند تا با آنها تسویه حساب نمایند. در چنین اوضاع و احوالی شخصی روحانی‌نما به نام حاج میرزا محمدرضا پس از سال‌ها غیبت به کرمان بازگشته بر اوج این سیلاب کینه و حسد نشست و خود را به میان جامعه مذهبی کرمان پرتاب کرد.<sup>۳</sup>

باید متذکر شد که این قضیه آزار و اذیت شیخی‌ها از سال ۱۹۰۴ میلادی شروع شد. در آن زمان از جمعیت پنجاه هزار نفری کرمان شامل حدود

۱ - پدیده تعصب و آزار و اقلیت‌های مذهبی حکم یک آتش را دارد که به همه جا سرایت می‌نماید. گو این که شیخی‌ها مسلمان بوده‌اند، لیکن یک اقلیت به حساب می‌رفتند. موج شیخی ستیزی غوغای ارازل و اوپاش را به محله یهودی‌ها نیز کشاند.

۲ - مطالب این بخش از سه منبع اتخاذ گردیده است: تاریخ کرمان، تالیف احمدخان وزیری (جلد دوم صفحه ۸۸۱)، قضیه شیخیه، تالیف کاتب کرمانی و نهضت بیداری ایرانیان، از ناظم الاسلام کرمانی.

۳ - با مطالعه تاریخ ملت‌ها، مکررا به این گونه افراد عوام قریب بر می‌خوریم که احساسات مردم ساده لوح را به نحوی برانگیخته و به طرز ماهرانه‌ای خود را بر مسند قدرت قرار می‌دهند.

## تاریخ یهودیان کرمان

شش هزار شیخی و هفتاد نفر یهودی ذکر شده است.<sup>۱</sup>

در ابتدا طبقه اوباش و اراذل که حاج میرزا محمد رضا رهبری آنها را بر عهده گرفته بود یک سری تبلیغات ضد شیخی را آغاز نمودند. طبق روحیه‌ای که مردم کرمان از قدیم داشته‌اند، در آغاز این خصومت‌ها محدود به تبلیغات بود و کار به زد و خورد های خونین نکشید. از طرفی دیگر، شیخی‌ها صاحب همان روحیه و اخلاق یهودیان بوده و مجبور بودند که کوتاه آمده و از خود هیچ عکس العمل نشان ندهند.

در ابتدا شخصی به نام شیخ شمشیری ظهور کرده و خود را فرستاده امام (به‌عنوان نایب امام) معرفی نمود. سپس در هر فرصت بالای منبر رفته و بر علیه شیخی‌ها صحبت کرده به آنها نسبت کفر می‌دهد.

در همین حیص و ویص طلبه دیگری به نام حاجی میرزا محمدرضا وارد کرمان می‌شود. وی اصلاً کرمانی بوده پدرش وی را عاق کرده از کرمان می‌گریزد و به اصفهان می‌رود. پس از چند سالی مجدداً به کرمان آمده و جو مذهبی ضد شیخی را برای در دست گرفتن قدرت مناسب می‌بیند.

دلیل دیگر تنفر مردم کرمان از شیخیه این بود که آنها را از طایفه قاجاریه و قاجاریه را بنی امیه می‌دانستند. این تنفر به حدی بود که الواط و اشار نوشته‌ای از جانب علما جعل کردند که مال شیخی‌ها حلال است و حال این که گبر و یهود که اهل ذمه هستند مالشان این طور و این جور بر مسلمانان حلال نیست. اشخاص ضعیف طایفه شیخی را به خانه حاجی میرزا محمدرضا

---

۱- این آمار از گزارش Percy Sykes گرفته شده، لیکن به نظر این نویسنده تعداد یهودیان بیش از هفتاد نفر بوده است.

می بردند که شیخیه را لعن کن تا پاک شوی، مسلمان شوی. بیچاره‌ها از ترس کتک لعن می کردند. آن وقت کلمه برده‌ها را می دادند که فلان اثنی عشری است، بعد از این کسی کار به او نداشته باشد.<sup>۱</sup>

مریدان این شیخ فتنه برانگیز نه تنها این گونه رفتار غیرانسانی را با شیخی‌ها روا می داشتند بلکه دست از سر میت آنها هم بر نمی داشتند. روزی در آن ایام، این مریدان به سرکردگی بشیرآقا حسن یک میت شیخی را در کوچه گیر آورده و بعد از ریختن زباله و کثافت قصد داشتند آن را به قبرستان یهودی‌ها فرستاده تا آنجا دفن نمایند.<sup>۲</sup>

سرانجام خانواده آن میت مجبور شدند به بشیرآقا حسن قدری باج داده تا جسد آن میت را رها سازد.<sup>۳</sup> سپس یک ریش سفید خیر کرمان به نام ناظم‌التجار رفت نزد حاجی میرزا محمدرضا و با اصرار و خواهش از وی حکمی گرفت. این حکم به شیخی‌ها اجازه داد تا مرده‌های خود را در قبرستان جداگانه‌ای دفن نمایند.<sup>۴</sup>

۱- این نشانه قدرت روحانی نمایان می باشد که هر وقت دلشان می خواست موقعیت خود را تثبیت نمایند، اشرار و اراذل را تحریک کرده تا وسایل آزار و اذیت دیگر اقلیت‌ها را فراهم سازند.

۲- بشیرآقا حسن یا بشیر سیاه شخصی بس قلدر و شر بود. وی مزاحمت‌های زیادی برای یهودیان نیز فراهم می آورد. درباره او بعداً خواهیم نوشت.

۳- یکی از خصوصیات اراذل این بود که اول ایجاد ترس و وحشت می کردند و سپس از قربانیان خود باج می گرفتند.

۴- الحق که در میان ملت ایران افرادی خوش نیت و انسان دوست بوده و هستند که به داد مظلومین رسیده‌اند و هم چون فرشته از مقاصد شوم ابلیس صفتان جلوگیری کرده‌اند.

## حمله به محله یهودی‌ها

زمانی دیگر یکی از مریدان به نام حسین علیرضا مجلس روضه‌خوانی تشکیل داده و آن شب حاج میرزا محمدرضا را به مجلس خود دعوت نمود. در خاتمه جلسه میزبان به میهمان خود گفت: «آقا در همسایگی من خانه‌ای است، زنی توی این خانه به نام نوشو هست. توی خانه‌اش شراب و عرق دارد و به مردم می‌فروشد. مختصر کاسبی‌اش شیره‌کشی است. سرکار مرحمتی بفرمایید حکم کنید که خانه او را خراب کنند و خم‌های او را بشکنند.»<sup>۱</sup>

هنوز حکم از دهان آقا صادر نشده بود که یک‌دفعه حدود سیصد چهارصد نفر از طلاب و مریدان آقا به خانه آن زن بینوا هجوم برده و تمام دارائی او را تاراج نمودند. آن زن (نوشو) از بام خانه فرار کرده و در منزل همسایگان پنهان شد.

روز بعد از آقا کسب تکلیف شد که با سایر شیره‌کش‌خانه و خانه‌های تولید عرق و شراب چه کار کنیم؛ «بیشتر این عمل مال یهودی‌ها است، خانه آنها را هم موظفیم خراب کنیم؟»

آقا گفتند: «بله چه خانه مسلمان چه خانه مذهب دیگر، یک شیره‌کش‌خانه در شهر نگذارید». مریدان شیخ یک‌دفعه به محله یهودی‌های بی‌دفاع هجوم برده و شش هفت خانه را خراب کرده و کلیه خم و شیشه‌های آنها را شکستند. سپس در خانه سلیمان نامی چند بطر مشروب را به زمین ریخته و کلیه اسباب

---

۱- البته خانه این زن خارج از محله یهودیان واقع بوده و بدون شک یهودی بوده است.

خانه را تاراج نمودند.<sup>۱</sup>

گویا یهودی‌ها مجبور شدند به خانه‌های همسایه مسلمان خود پناه برده تا غوغا آرام گرفته و محله را ترک گویند.<sup>۲</sup> سلیمان به اتفاق دو سه نفر رفتند نزد حاکم شهر (ظفرالسلطنه) و این ظلم را گزارش دادند.<sup>۳</sup>

ظفرالسلطنه یکی از رهبران غوغا را جلب نموده و تنبیه کرد و مأموران خود را فرستاد تا بقیه را به حضورش بیاورند. از قرار معلوم بقیه ارادل به منزل مرشد خود حاجی میرزا محمدرضا پناه برده و در اصطلاح بست نشستند. کاتب کرمانی این واقعه را با چنین شرح خاتمه می‌دهد:

«سپس حاکم کرمان فراشان خود را به خانه حاجی میرزا محمدرضا فرستاد تا مقصرین را تحویل بگیرند. آنها فرمان حضرت سردار (منظور حاکم) را چنین بیان کردند: مقصرین را بدهید بیاورند باغ تنبیه کنم. این چه اوضاع است؟ خانه یهودی را خراب کردن یعنی چه؟ مگر آنها اهل ذمه نیستند؟ به چه شریعت می‌توان این نوع رفتار با اهل ذمه کرد؟ من فردا جواب دولت را چه بدهم؟ الان این‌ها می‌روند تلگراف خانه عارض می‌شوند.»

این حرف‌ها در تصمیم حاجی میرزا محمدرضا تأثیری نداشت و جوابی به شرح زیر برای حاکم فرستاد:

۱ - کاتب کرمانی می‌نویسد که این نوع مشروب‌ها برندی بوده است که گویا کنسول انگلیس به شخص سلیمان داده است.

۲ - در محله یهودیان کرمان (دولتخانه) تعدادی همسایه‌های مسلمان و زرتشتی بودند که در مواقع خطر همت به خرج داده و درب خانه‌های خود را به روی یهودی‌ها باز می‌گذاشتند.

۳ - گویا سلیمان فرزند ملا یاقوت بوده است. وی چه بسا می‌دانسته است که دادخواهی او ثمر بخش خواهد بود.

## تاریخ یهودیان کرمان

«این ملاعین خلاف شرع انور عمل کرده اند، مسکرات در خانه‌هایشان نگه داشتند. بسیار کار خوبی کردم که دادم خانه‌های ایشان را تاراج کردند. به فتوای من خون ایشان حلال است. من مثل سایرین نمی‌توانم شریعت را از دست بدهم. از من راضی باشید که حکم به قتل آنها نکردم. حالا هم اگر آسمان به زمین بیاید بستی‌ها (مقصرین) را از در خانه‌ام بیرون نمی‌دهم و نمی‌گذارم یک مو از سرشان کم بشود.»

گویا بعد از این که یهودی‌ها باغ حاکم را ترک گفتند قضیه را به کنسول انگلیس گزارش داده و سپس رفتند به تلگراف خانه.<sup>۱</sup>

حدود نیم‌قرن بعد از این قضیه، تعدادی آشوبگر به محله یهودیان شهر ریخته و قدری آزار و اذیت ایجاد نمودند. این بار فرمان یک شیخ و یا روحانی‌نما در کار نبود، بلکه بهانه تعقیب عده‌ای انگشت‌شمار از یهودیان فعال در تشکیلات حزب توده بود.<sup>۲</sup>

### قدمت یهودیان کرمان

باید آشکارا تأکید نماییم که قسمت عمده مطالب این کتاب راجع به قضیه مهاجرت یک عده یهودی یزدی و سکونت آنها در کرمان و شهرهای اطراف آن است.<sup>۳</sup> در فصل‌های بعدی به تفصیل شرح خواهیم داد که چگونه این پدیده مهاجرت از اوایل قرن نوزدهم میلادی آغاز گشته و برای مدت‌ها ادامه یافت.

---

۱ - سرانجام حاکم کرمان موفق می‌شود که حاجی میرزا محمدرضا را به خارج از کرمان تبعید نماید و به فتنه‌های او پایان دهد.

۲ - مختصری از این فعالیت‌ها را در بخشی دیگر از کتاب شرح خواهیم داد.

۳ - شهرستان‌های رفسنجان، سیرجان، بافت و بهم و شهداد سکنه یهودی داشته‌اند که البته در هر یک تعداد خیلی می‌زیسته‌اند.



مع‌هذا قبل از این‌که به بحث پیرامون این موضوع بپردازیم، با این سؤال مواجه هستیم که آیا در دوره‌های باستانی، شهر کرمان دارای سکنه یهودی بوده است یا خیر؟

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، یهودیان تبعیدی مقیم بابل چون به فلات ایران قدم نهادند، در هر ناحیه مستعد آن مرز و بوم سکونت گزیده و به‌صورت پراکنده تشکیل جامعه داده‌اند.

نظر به این‌که قدمت کرمان و نواحی اطراف آن حتی به دوران قبل از سلسله هخامنشی می‌رسد، می‌توان یقین داشت که شهر نامبرده و سایر نواحی جنوب هم یهودی‌نشین بوده‌اند. این واقعیت و شرح پراکندگی جوامع یهودی در ایران جست‌و‌گریخته در سیاحت‌نامه‌ها و کتب تاریخ انعکاس یافته است.<sup>۱</sup>

با مطالعه تاریخ کرمان و بررسی وقایع مهم آن شهر متوجه می‌شویم که بعد از حمله اعراب به ایران و لشکرکشی‌های پی‌درپی یک سری انتقال جمعیت غیر مترقبه در داخل مملکت به وجود آمد. این پدیده انتقال جمعیت سبب شد که تعداد زیادی از زرتشتیان ساکن نواحی غرب و شمال ایران که حاضر نبودند مذهب جدید را بپذیرند به‌سوی کرمان و یزد روانه شوند.<sup>۲</sup>

وقایع‌نگاران آن دوره می‌نویسند که رفتار لشکریان عرب با جوامع یهودی ساکن ایران چندان خصمانه نبوده و گویا آنها را به حال خود گذاشته‌اند.<sup>۳</sup> به

۱- همان‌طور که در فصل قبلی اشاره شد کاوشگری‌های آثار باستانی شوش و پرسپولیس نشان می‌دهد که یهودیان در آن مناطق در دوره هخامنشی می‌زیسته‌اند.

۲- این جریان انتقال جمعیت را می‌توان به یک میز بیلیارد تشبیه نمود که چون ضربه‌ای به یک مهره وارد گردد سایر مهره‌ها به حرکت در می‌آیند.

۳- دلیلش این بود که یهودیان به عنوان اقلیت قدرت مخالفت با اعراب را نداشتند، لذا مجبور

## تاریخ یهودیان کرمان

هر روی، در آن دوره ورود دسته‌جمعی مهاجران زرتشتی به کرمان در ماهیت جمعیت آن ناحیه تغییراتی به وجود آورد.<sup>۱</sup>

اگر فرض کنیم پس از استیلای اسلام، یک جامعه یهودی در کرمان وجود داشته، ما از تأثیرات انتقال جمعیت‌های نامبرده در سرنوشت آنها اطلاعی در دست نداریم.<sup>۲</sup>

یک نمونه بارز از این آثار معتبر تاریخی سیاحت نامه بنیامین تودلایی موسوم به بنیامین بن یونا است.<sup>۳</sup> این بازرگان یهودی در یکی از سال‌های نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی سفرهای خود را از اسپانیا شروع کرده و پس از گذشتن از اروپا به قسطنطنیه، قبرس، ترکیه و لبنان وارد سرزمین اسرائیل می‌شود. وی پس از سفر و دیدار از شهرهای عراق به خاک ایران قدم می‌نهد. این سیاح گزارش می‌دهد که عده‌ای یهودیان آن زمان با پیروان حسن صباح همکاری نزدیک داشته و حتی با حکومت مرکزی در ستیز بوده‌اند.<sup>۴</sup>

---

شدند مالیاتی به نام جزیه پردازند. آنها به عنوان دهیمی شناخته می‌شدند. نماینده هر جامعه یهودی را ناسی می‌نامیدند که مامور جمع‌آوری این جزیه بود.

۱ - البته لشکریان عرب دست از تعقیب آنها برنداشتند و در نتیجه یک عده از زرتشتیان مجبور شدند راه هندوستان را در پیش گرفته و جامعه پارسی را در آنجا تشکیل دهند.

۲ - به امید روزی که بتوان به رازهای تاریخ یهود در آن دوره و دوره‌های دیگر پی برد.

۳ - تودلا شهری در شمال اسپانیا می‌باشد.

نکته دیگر این که پژوهشگران در مورد سال دقیق آغاز و مدت سفر او نظریه‌های مختلف دارند. احتمالاً "سفر وی در یکی از سال‌های میان ۱۱۵۹ و ۱۱۶۷ میلادی آغاز گردیده و مدت سفر او حدود ۷ تا ۱۴ سال ادامه یافته است.

۴ - به پژوهشنامه پادیواند جلد سوم صفحه ۳۶ رجوع شود. پروفیسور نتصر می‌نویسد: "در آن دوره یهودیان و شیعیان به عنوان دو اقلیت مورد آزار و تعقیب منافع مشترکی در مبارزه علیه فضلا و حاکمان سنی داشتند."

بنیامین تودلایی از اصفهان و شوش و تعدادی از شهرهای غربی ایران دیدن به عمل آورده و مختصر گزارشاتی از جوامع یهودی شهرهای نامبرده به جا می‌گذارد. مقصد بعدی او جزیره کیش بوده که از طریق بندر بوشهر به آنجا رفته و گزارش می‌دهد که پانصد خانواده یهودی در آن جزیره زندگی می‌کنند.

گو این‌که او از کرمان ذکری به عمل نیاورده، لیکن سفرنامه ارزنده او بیانگر این واقعیت است که در آن دوره جوامع یهودی حتی در قسمت‌های جنوب و کرانه‌های خلیج فارس پراکنده بوده‌اند.<sup>۱</sup> حتی سه قرن قبل از ورود بنیامین تودلایی به ایران، یک گروه بازرگان یهودی موسوم به رادهانی‌ها (آهالی رادهان) گذرشان به کرمان می‌افتند.<sup>۲</sup>

در کتابی به نام راه‌ها و ممالک نوشته ابوالقاسم عبیدالله ابن خرداد، چنین نقل شده است:<sup>۳</sup> «این بازرگانان سفر خود را از اسپانیا و یا فرانسه آغاز کرده و به مراکش می‌روند و سپس به مصر. از آنجا به دجله و دمشق و کوفه، بغداد و بصره و از اهواز گذر کرده سپس به فارس و کرمان، (از) سند و هند گذشته به چین وارد می‌شوند».<sup>۴</sup>

۱ - والتر فیشر مطالبی جالب و آموزنده در این باره نوشته است.  
 ۲ - بعضی از مورخان را عقیده بر این است که رادهان ولایتی در جنوب فرانسه بوده و عده دیگری می‌گویند که این ولایت در ناحیه شرقی رود دجله واقع گردیده است. به هر روی، میزان تجارت بازرگانان نامبرده در دوره ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی به اوج خود رسید. تعدادی نامه از گنجینه (کنیزا) در مصر به دست آمد است مربوط به دوره سده‌های هشتم تا دهم میلادی می‌باشد. در این نامه‌ها فهرستی از شهرها و آبادی‌های یهودی‌نشین ایران و عراق آن دوره نگاشته شده است. نویسندگان این نامه‌ها همان مسافران و یا بازرگانان رادهانی می‌باشند. جالب این‌که شهر کرمان در این فهرست ذکر شده است.

۳- این شخص فرزند حاکم طبرستان بوده که در نیمه دوم قرن هشتم میلادی می‌زیسته است.  
 ۴ - فعالیت‌های تجاری این بازرگانان در نامه‌ای از یک یهودی ایرانی که در قرن هشتم میلادی

## تاریخ یهودیان کرمان

باید یادآور شویم که در آن دوره از تاریخ، بازرگانان یهودی مسیر سیاحت خود را طوری تعیین و تدارک می‌دیدند که از شهرهای یهودی‌نشین گذر نمایند.<sup>۱</sup> آنها کماکان با زبان عبری آشنایی داشته و هنگام توقف در شهر و دیار مسیر بازرگانی، از میزبانان هم کیش خود اطلاعات لازمه جهت تجارت را کسب می‌نمودند. بنابراین، باید یقین داشت که شهر کرمان در آن دوره دارای جمعیت یهودی بوده است.<sup>۲</sup>

از دیگر شواهدی که به موجودیت یهودیان در کرمان بین سده‌های هشت تا دهم میلادی اشاره کرده، نامه‌هایی است که از گنجینه گنیزا مصر به دست آمده. این نامه‌ها حاوی یک فهرست از شهرها و آبادی‌های یهودی‌نشین در سراسر ایران و عراق آن دوره است. نویسنده این نامه‌ها مسافران و یا بازرگانان فوق‌الذکراند. شهر کرمان در این فهرست قید گردیده است.

سخن از فریضه است، شاید یک مطلب تاریخی معتبر از دوره سلجوقیان و عُزْ بتواند فریضه ما را در مورد وجود جامعه یهودی در کرمان آن دوره تقویت نماید.

این مطلب راجع به نحو حکمرانی شخصی به نام نظام‌الدین است که حکومت شهر را در اوایل قرن سیزدهم میلادی در دست داشته است. وی حاکمی متنعم و دائم در فکر شهوت‌رانی و عیش و نوش بوده است. مأموران وی موسوم به اصحاب دیوان به رعیت ظلم روا داشته مال آنها را چپاول می‌کردند تا صرف

---

می‌زیسته ذکر گردیده است. این نامه در ختن (مغرب چین) یافت شده است.

۱ - سفرنامه بنیامین تودلایی این نکته را به وضوح روشن می‌سازد.

۲ - منظور همان دوره قرن هشتم میلادی.

عیش و نوش نظام‌الدین کنند.<sup>۱</sup> عین قضیه اعمال او چنین نقل شده است:

«اصحاب دیوان هیچ تدبیر صائب‌تر از قسمت ولایت نداشتند و هیچ وجه را بهتر از مال رعیت نیافتند: قلم ستم روان کردند و آسیای بلا و دور جور گردان، و رعیت سوخته بیچاره را به دست شبانکاره باز دادند تا به هر یک دینار که استخراج می‌کرد چند چوب بر رعایا و مسلمان بی‌گناه می‌زدند و به‌شتاب وجه می‌ستدند. هر روز اساس قسمتی نو و استنباط خطائی تازه می‌کردند، و هر تکلیف که در تحت امکان آید و دست احتیال (حیله‌گری) بدان رسد در رای، باب رعیت را نمودند و بر مواشی ولایت خرابی نهادند، و از جهودان و گبران جزیتی بستدند».<sup>۲</sup>

اینک برای ما محرز و آشکار است که به طور حتم در دوره ترکان سلجوقی یک جامعه یهودی در شهر مورد بحث ما می‌زیسته که قدمت آن به طور یقین به سده‌های ماقبل آن دوره می‌رسد.<sup>۳</sup> شوربختانه کلیه اطلاعات ما درباره جامعه یهودی همین مختصر مطلب است و از جمعیت و چگونگی زندگانی آنها هیچ نمی‌دانیم.<sup>۴</sup>

۱ - به کتاب *سلجوقیان و غز* در کرمان تحریر میرزا محمد ابراهیم قیسی و مقدمه باستانی پاریزی، ص ۶۸۳ رجوع شود.

۲ - باید یادآور شویم که وقایع نگاران در آثار خود به ندرت به اقلیت‌های مذهبی اشاره می‌کرده‌اند. آنها معمولاً جیره خوار طبقه قدرتمند بوده و نوشته‌های خود را صرف توصیف عظمت درباری و یا فتوحات جنگی آن طبقه می‌کرده‌اند. لذا باید به کار محمد ابراهیم قیسی ارجح نهاد که اقلاً با یک عبارت احساس دلسوزی خود را برای "جهودان و گبران" ابراز داشته است.

۳ - سلجوقیان در اوایل قرن یازده میلادی به سلسله غزنویان پایان داده و حکومت ولایات آن دوره ایران را در دست گرفتند. اصلیت آنها از ترک‌های غز و یا ترکمنان می‌باشد.

۴ - با وجود تلاش‌های گسترده استادی تاریخ در سال‌های اخیر، متأسفانه قسمت اعظم تاریخ قومی یهودیان ایران در پرده ابهام و تاریکی مانده است.

## دوره صفویه

همان‌طور که گفتیم قسمت اعظم سرگذشت و تاریخ یهودیان ایران زمین تا اوائل قرن هفدهم میلادی نسبتاً در پرده ابهام و تاریکی مانده است. با روی کار آمدن سلسله صفوی این امر تغییر یافت.

تثبیت اوضاع داخلی سبب شد که عده‌ای دیپلمات و جهانگرد اروپایی به مملکت ایران پا نهاده و از خود سفرنامه‌هایی به‌جای گذاردند.<sup>۱</sup> نویسنده این گزارش‌ها شخصی به نام آراکل ارمنی بوده که بعدها گزارش‌ها او به کرملی معروف گردید.<sup>۲</sup> جالب این‌که گزارش‌های آراکل با مطالب کتاب آنوسی مطابقت می‌کند.

باید یادآور شویم که در عهد پادشاهی شاه‌عباس دوم صفوی (۱۶۶۶-۱۶۴۲ م) درباریان و طبقه روحانی‌نما یک سری برنامه آزار و اذیت و تغییر مذهب اجباری بر علیه ارمنی‌ها و یهودیان در پیش گرفتند. بعد از آن که بر ارمنی‌ها فشار وارد گردید، آنها به سراغ یهودیان رفتند.

یک نمونه از این برنامه آزار و اذیت، بیرون راندن یهودیان از خانه‌ها و محله به حکم وزیر مقتدر شاه‌عباس دوم محمدبیک آصف بود. آن بیچاره‌ها را در جوار کوهی بی‌آب و علف به مدت چند شبانه‌روز اسکان دادند.<sup>۳</sup> در چنان شرایط صعب و طاقت‌فرسا، جامعه یهود اصفهان به‌زانو درآمده و مجبور شدند

---

۱- از مشهورترین جهانگردان می‌توان تاواریه (Tavernier)، شاردن (Chardin)، پدرو تیشیرا (Pedro Teixeira) را نام برد.

2- *Iranian jews houk of peril and heroism*. Vera bach moreen

۳- وقایع آن دوره در کتاب/نوسی (بابائی لطف و فرهاد) تشریح گردیده است.

حکم محمدبیک آصف را بپذیرند.

اراکل ارمنی که از نزدیک شاهد چنین وقایع ناگواری بود در گزارش‌ها خود به جامعه یهودی همدردی نشان می‌دهد. او می‌نویسد که قانون‌های تغییر مذهب اجباری دوره صفویه در برخی شهرها من جمله اصفهان با شدت زیاد اجرا می‌گردد، لیکن در شهرهایی دیگر با پرداخت رشوه معاف می‌شدند. کرمان جزء شهرهای معافی بود.<sup>۱</sup> نظر به این که تجارب اراکل ارمنی در سیر و سیاحت گسترده‌تر بوده باید صلاحیت گزارش‌ها او را بپذیرفت.<sup>۲</sup>

نظر به این که از روزگاران کهن یک مسیر بازرگانی بین بندرعباس و کرمان برقرار بوده، این سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه یهودی آن دوره بندرعباس انشعابی از کرمان بوده یا خیر؟<sup>۳</sup> پاسخ به این سؤال همانند جواب‌های دیگر در پرده ابهام مانده است.

قدر مسلم آن‌که در آن دوره یک جامعه یهودی در کرمان سکونت داشته، و این واقعیت را می‌توان از گزارش‌ها کرملی استخراج نمود. نکته دیگری که دانستن آن شاید حائز اهمیت باشد این است که در دوره شاه‌عباس کبیر بنادر جنوب ایران به‌صورت مراکز مهم بازرگانی درآمد. به این

۱- لیست شهرهای معافی به شرح ذیل است: گلپایگان، خونسار، بندرعباس، شوشتر، همدان، کرمان، خراسان، دماوند، استرآباد و گیلان.

باید یادآور شویم که گزارشات اراکل ارمنی با وقایع مشروح در کتاب *انوسی* تفاوت‌هایی دارد. لیست شهرهای یهودی نشین و قضیه مذهب اجباری یکی از این تفاوت‌ها است.

۲- برای اطلاعات بیشتر به کتاب *Iranian Jewry's hour of Peril and Heroism* تألیف Vera B. Moreen رجوع کنید.

۳- فاصله بین بندرعباس تا کرمان ۴۵۰ کیلومتر است. باید یادآور شویم که پشم مرغوب کرمان در دوره صفویه جنبه صادراتی پیدا کرد و از بندرعباس به خارج صادر می‌شد.

## تاریخ یهودیان کرمان

ترتیب بندرعباس و بندر کنگ (بوشهر) به مراکز مهم لنگیرگیری کشتی‌های انگلیسی و هلندی تبدیل گشتند.

این تحول اقتصادی سبب شد که عده‌ای یهودیان شهرهای داخلی به این دو بندر مهاجرت نمایند. به طوری که شاردن جهانگرد فرانسوی هنگام دیدار و توقف در بندرعباس می‌نویسد که تعداد پنجاه خانواده یهودی در این شهر زندگی می‌نمایند (سال ۱۶۷۰ میلادی) دو سال بعد جهانگردی دیگر به نام آب‌کار (Abbe Carre) از بندر بوشهر گزارش می‌دهد که تعداد زیادی یهودی در این شهر سکونت دارند.

این سفرنامه‌ها حاوی یادداشت‌هایی مختصر درباره تعداد جمعیت و اوضاع یهودیان ایران است.

برای نمونه در سال ۱۵۸۰ میلادی پدرو تیشیرا<sup>۱</sup> تعداد خانواده‌های یهودی ایران را بین هشت تا ده‌هزار تخمین می‌زند. یک سده بعد شاردن جمعیت آنها را به ۳۵۰۰۰ نفوس گزارش می‌دهد. برطبق سفرنامه این جهانگردان جامعه یهودی ایران در شهرهای ذیل به صورت پراکنده می‌زیسته‌اند:

ابرقو، اردبیل، اشرف، استرآباد، بندرعباس، بندر کنگ، بروجرذ، جهرم، دماوند، فرح‌آباد، گیلان، گلپایگان، همدان، اصفهان، کاشان، کازرون، کرمان، کرمانشاه، خوانسار، لار، نطنز، نهاوند، هرمز، قزوین، قم، سنه، شیراز، شهرود، تبریز، توستر، سیستان، تهران و یزد.

با این مختصر اشارات به سفرنامه‌های اروپایی کتابی دیگر پاسخگوی معمای ما ست. این کتاب به نام یوره دعا که شامل مطالب هلاخایی (فقهی)

---

۱ Pedro Teixeira خود از اصل و نسب یهودی بوده است.



است و در سده سیزده میلادی به رشته تحریر درآمده است.<sup>۱</sup>

نظر به این که در گذشته دستگاه چاپ و یا کپی وجود نداشت، معمولاً یک شخص خوشنویس از یک کتاب رونویسی می کرد. یک ملا به نام مشه فرزند یوسف قزوینی ساکن کرمان کتاب نامبرده را در سال ۱۷۵۳ میلادی (مطابق با ۵۵۱۳ هجری) رونویسی کرده است. از پسوند نام او می توان یقین داشت که خانواده او از قزوین به کرمان مهاجرت کرده است.<sup>۲</sup>

باید در نظر داشته باشیم که در طی دو سده هفدهم و هجدهم میلادی اوضاع داخلی مملکت به قدری ناامن و مشوش بوده که به ندرت گذر اروپائی ها به ایران می افتد. به ویژه لشکرکشی های پی در پی افغانه به جنوب شرق ایران اوضاع این منطقه را بیش از پیش ناامن می ساخت.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، اولین اروپائی که از کرمان دیدن به عمل آورد یک جهانگرد انگلیسی به نام پاتینگر<sup>۳</sup> بوده است. وی در سال ۱۸۱۰ میلادی چنین گزارش می دهد: «هیچ یهودی و یا هندو و یا ارمنی در این شهر سکونت ندارند.» البته پاتینگر زمانی به کرمان پا نهاد که شانزده سال از حمله ویرانگرانه آغامحمدخان قاجار می گذشت و اوضاع تا حدی آرام گشته بود.

آغامحمدخان قاجار که در تعقیب رقیب سیاسی خود لطفعلی خان زند

۱ - شوربختانه بنده هنوز موفق نشده ام این کتاب را پیدا نمایم.  
شادروان دکتر حبیب لوی در کتاب تاریخ یهود از کتاب نامبرده ذکر می نماید، و من این موضوع را مدیون وی می باشم.

۲ - در اوایل دوره صفویه قزوین پایتخت بوده و به دلیل تعصبات شدید مذهبی که بروز نمود یهودیان قزوین را ترک گفته و به سایر جاها کوچ کردند.

## تاریخ یهودیان کرمان

بود، کرمان را در سال ۱۷۹۴ م با سپاهی عظیم محاصره کرد. مدافعان شهر که طرفداران شاهزاده زندیه به شمار می‌رفتند در برج و قلعه‌های اطراف شهر سنگر گرفته و حدود سه ماه در برابر لشکر آغامحمدخان شجاعانه مقاومت کردند.

آنها به سبب کمبود غله و آذوقه کافی تعداد زیادی از فقرا و مستمندان را از شهر بیرون راندند. گمان می‌رود که اقلیت‌های مذهبی (چه زرتشتی و یا یهودی) نیز از این فرصت استفاده کرده و شهر را ترک کرده‌اند. وقایع‌نگاران این دوره عواقب وخیم ناشی از محاصره کرمان و قحطی شدید را مسبب شمار تلفات سرسام‌آور اهالی شهر می‌پندارند.

گویا یک یهودی به نام داود پیکر تنها دختر باقیمانده از خانواده‌اش را گرفته و شبانگاه از سوراخ برجی واقع در محله دولت‌خانه خارج می‌شود.<sup>۱</sup> او به یزد فرار کرده و مدت زمانی در آنجا می‌ماند تا اوضاع کرمان آرام گردد. بازگشت او به کرمان به اتفاق دو سه تن آشنایان یزدی فصل نوینی در تأسیس جامعه یهودی شهر به شمار می‌رود.

## بنیان گزاران جامعه جدید

در فصل پیش (قحطی و مهاجرت) از افرادی نام بردیم که راه طولانی و پرمخاطره کرمان را در پیش گرفته، و گفتیم که چگونه شرایط دشوار سفر عده‌ای را از پا انداخت و به هلاکت رسانید. هم‌چنین به حمله آغامحمدخان

---

۱ - قضیه داود پیکر را از قول مرحوم سلیمان میزراحی (پدرم) بیان می‌نمایم. وقوع آن را افراد دیگری نیز تایید کرده‌اند. ایشان می‌گویند که این سوراخ تا سال‌های اخیر هنوز به جامانده بود. نظر به این که به زبان کرمانی به سوراخ "کت" می‌گویند لذا آن را کت داوید می‌نامیدند.

قاجار به کرمان و محاصره شهر اشاره شد و گفتیم که عده‌ای از جمعیت ناگزیر شدند که راه فرار را در پیش گیرند و تعدادی هم بر اثر گرسنگی به هلاکت رسیدند.

بی‌تردید با فرار داود پیکر از کرمان در موقع محاصره شهر، دیگر هیچ یهودی‌ای در شهر باقی نمانده بود. گویا بعد از مدت زمانی که آرامش نسبی در شهر برقرار گردید، داود به همراهی دو سه تن آشنایان یزدی به کرمان مراجعت می‌نماید. بر اثر فقر و تهی‌دستی شدید، این تازه‌واردان مجبور شدند که به یک نانوائی رجوع کرده و تقاضای کار نمایند.

باید یادآور شویم که در آن دوره رواج تعصبات مذهبی شدید در بسیاری از شهرهای ایران من جمله یزد اهل ذمه "نجس" محسوب می‌شدند، لذا مشاغلی که با تهیه غذا و فروش آنها سروکار داشت به یهودیان محول نمی‌شد.<sup>۱</sup> بنابراین اقدام آنها را باید عملی متهورانه تلقی نمود و ستود.

یقیناً صاحب آن نانوائی با چنین خرافات و تعصبات مذهبی سروکار نداشته و تقاضای سه چهار یهودی بینوا را می‌پذیرد. به هر تقدیر، داود پیکر و دوستانش در آن نانوائی مشغول می‌شوند تا این که بعد از مدت زمانی گذر یک مسافر یزدی به آن نانوائی می‌افتد. گویا آن مسافر یزدی کارگران یهودی را شناسایی می‌نماید و به صاحب نانوائی ایراد وارد می‌آورد که چرا جهودان نجس را استخدام کرده است.<sup>۲</sup> ما از عکس‌العمل صاحب نانوائی اطلاعی

۱- ادوارد یاکوب پولاک، نخستین معلم اتریشی دارالفنون هم به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید که ارمنی‌ها هم حق فروش مواد غذایی نداشتند.

۲- این گونه وقایع ناگوار به کرات در تاریخ یهود جهان اتفاق افتاده است. یک نمونه بارز آن زمانی بود که بعد از فاجعه انگیزاسیون اروپا، قربانیان این فاجعه موسوم به انوسیم به ممالک

## تاریخ یهودیان کرمان

نداریم و نمی‌دانیم که آیا اعتراض آن یزدی را پذیرفت یا خیر، لیکن باید یادآور شویم در مقایسه با درجه تعصب سایر جاهای ایران، مردم کرمان رفتاری نسبتاً همراهما مدارا با اقلیت‌های مذهبی داشته‌اند.

به‌هر تقدیر داود پیکر و همراهانش موفق شدند که یک کانون یهودی هرچند کوچک به وجود آوردند. گویا آنها یک سفر تورات نفیس را با خود به کرمان آورده بودند که به تورات بابلی معروف بود.<sup>۱</sup>

بعد از قضیه بازگشت داود پیکر، باید از یک گروه تازه‌وارد دیگر نام برد که در کرمان سکونت گزیدند. این گروه شامل افرادی به نام اوراهام، یسعیا، رحمین، میئر و ملایوسف می‌گردند.<sup>۲</sup> هریک از این اشخاص امروزه سردودمان یک خاندان بزرگ به حساب می‌آیند و نسل باقی‌مانده آنها اکثریت یهودیان کرمانی را در اقصی نقاط دنیا تشکیل می‌دهند.<sup>۳</sup>

## دو مهاجر همدانی

در حوالی نیمه قرن نوزدهم میلادی بود که یحزقل بن الیاهو در همدان پا به

---

دیگر من جمله قاره جدید آمریکا پناه آوردند. ماموران بی‌رحم کلیسا دست از سر این بیچاره‌ها برنداشته و آنها را تعقیب نمودند. این ماموران خون‌آشام قربانیان خود را در جاهای دور افتاده چون مکزیک و برزیل شناسائی نموده و برنامه شدید آزار و اذیت آنها را فراهم آوردند. ۱ این سفر تورات به دست تلمید حاخام مشهور در بغداد نوشته شده بود و به تورات بابلی معروف گشت.

۲- این اسامی را سال‌ها پیش پدر بزرگم مرحوم حاجی داود میزراحی (وفات سال ۱۹۹۰ در بوستون) در اختیار من گذاشت.

۳- از ارائه شجرنامه در این مورد معذوریم، لیکن گویا اوراهام سردودمان خانواده‌های اسماعیل زاده، بروخیم و اسحق می‌باشد. یسعیا سرخاندان سلیمانی‌ها و رحمین پدرجد خانواده‌های آبائی و زرو بابلی و بالاخره میئر سرخاندان دانیلی‌ها می‌باشند.

عرصه حیات نهاد.<sup>۱</sup> از سال‌ها قبل والدین او آرزوی فرزندى ذکور داشتند. آنها با خود عهد کرده بودند که چنانچه آرزوی آنها برآورده شود او را یحزقل بنامند. طبق سنت دیرینه زمانى که سن یحزقل به شش رسید، وی را به سرپرستی یک عمه زرنگ و کاردان به بغداد اعزام داشته تا با زیارت مقبره یکی از انبیاء بنی اسرائیل شکرانه نذر ادا گشته باشد.<sup>۲</sup>



خانواده استاد یحزقل همدانى (شخص ریش سفید نشسته در وسط) همراه فرزندان و دامادهایش.

بر حسب اتفاق سال‌های نوجوانى یحزقل مصادف با بروز بلوای یهودى‌ستیزانه ملاعبدالله در همدان بود. به ناچار تعدادى از یهودیان همدان

۱- از تاریخ دقیق تولد او خبر نداریم. به گمان وی در سال ۱۸۵۰ و یا حدود دو سه سال دور و بر آن تاریخ به دنیا آمده است.

۲- در عراق کنونى چند زیارتگاه انبیاء بنی اسرائیل از قبیل یحزقل و ناحوم به جا مانده که در قدیم (دوره تبعید بابل) مرکز بزرگ یهودى نشین بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

ترک ولایت گفته و چندین خانواده یا به تهران و یا به سایر جاها مهاجرت کردند.

یحزقل دو دانی به نام‌های بنیامین و اسحاق داشت.<sup>۱</sup> نظر به این که اوضاع همدان آشفته بود، آن دو، خواهرزاده جوان‌تر را (بنیامین و اسحق، یحزقل را) در کنف حمایت خود قرار داده و راه یزد را در پیش گرفتند. گویا در آن زمان تعدادی از یهودیان همدانی در یزد می‌زیسته و از خود محله جداگانه‌ای داشتند.<sup>۲</sup> لذا آنها در این محله اقامت گزیدند. در آنجا بود که این آقایان تازه‌وارد با حرفه نخ‌بافی و تولید شال‌های ابریشم آشنا گشتند. هنوز یکی دو سال از اقامت آنها در یزد نگذشته بود که آنها کوله‌بار سفر خود را دوباره بسته و راه جنوب را در پیش گرفتند.

در جریان این مسافرت‌ها بود که اسحق بر اثر یک بیماری جان‌فرسا بدرود حیات می‌گوید. ما به طور دقیق نمی‌دانیم که محل وفات او کجا بوده، لیکن این واقعه تلخ در روحیه همراهان او تأثیر می‌گذارد. سال‌ها بعد بنیامین به فرزندان خود سفارش می‌نماید که از عموی خود (اسحاق) با گفتن قدیش (دعای فاتحه) یاد نمایند. به هر روی سال ورود بنیامین و یحزقل را به کرمان باید در حدود ۱۸۶۵ میلادی دانست.

بنیامین یک خانه در قسمت شرقی محله دولت‌خانه خریداری نموده و مدتی بعد خانه‌ای دیگر به مبلغ چهارده تومان برای یحزقل می‌خرد. مساحت خانه یحزقل حدود چهل در پنجاه متر مربع بوده که در حیاط آن چند درخت

---

۱ - در قدیم واژه "خالو" برای دایی به کار برده می‌شد. بنابراین بنیامین را خالو بنیامین می‌نامیدند.

۲ - این مطلب را از پروفیسور نتصر شنیدیم.

میوه وجود داشت. آنها یک کارگاه نخ تابنی و ابریشم‌بافی در این خانه تأسیس نمودند. در آن دوره با استفاده از موادی طبیعی نظیر حنا و روناس، نخ و ابریشم را رنگ می‌کردند و طبعاً محصولات آنها با رنگ‌های ثابت و گوناگون از کار در می‌آمد.

بنیامین معروف به "مهدی یهودی" با یحزقل در این صنعت شریک بودند. کاروبار کارگاه آنها بعد از مدتی رونق یافته و کالای آنها که شامل شال و ترمه و سایر البسه قدیم بوده بازار پیدا می‌نماید.<sup>۱</sup> این کارگاه برای مهاجران بی‌بضاعت محله یک موقعیت اقتصادی جدید به وجود آورد و در مدتی کوتاه حدود ده تن استخدام می‌گردند.

زوجه اول بنیامین خواهر ملا یعقوب بود که از او فقط صاحب دو اولاد گردید،<sup>۲</sup> اما آرزوی فرزندان بیشتر داشت پس به یزد رفته و دختری جوان به نام استر را به نکاح خود در می‌آورد و آنها صاحب دو فرزند می‌گردند. می‌گویند که این وصلت دوم حسادت شدید زوجه اول را برانگیخته و دردسرهای فراوانی برای بنیامین و زن جوانش به دنبال داشت.<sup>۳</sup> حتی گاهی شب‌ها بنیامین از خانه فرار می‌کرد و مجبور می‌شد به یک پایاب (آب‌انبار) پناه ببرد و شب را سحر نماید.

۱ - بنیامین پدر جد این نویسنده و یحزقل نیز پدر بزرگ بی بی سارا (مادر بزرگ مادری) من می‌باشد.

۲ - ملا یعقوب هم یکی از بنیانگزاران جامعه یهودی کرمان بود که به زودی مختصراً درباره او خواهیم نوشت.

۳ - گویا این عداوت به قدری شدید بود که روزی زن اول در نظر داشت که رقیب خود را مسموم نماید که به خیر گذشت.

## تاریخ یهودیان کرمان

به هر تقدیر بعد از مدت زمانی در آمد بنیامین فزونی یافت. در آن روزها بانک وجود نداشت، لذا او پس انداز خود را در داخل خم در منزل نگه می داشت. روزی یکی از دوستانش به او پیشنهاد می نماید که با سرمایه ای که در دست دارد یک ملک در اختیار آباد بخرد.<sup>۱</sup> بنیامین این توصیه را رد می نماید زیرا می ترسید که صاحب چنین ملکی شدن رشک و حسد مسلمانان را برانگیخته و امکان داشت که فتنه و آشوبی بر علیه هم کیشان خود به وجود آورد.<sup>۲</sup>

گویا در سال های کهولت بنیامین از یک الاغ برای ایاب و ذهاب استفاده می کرده است. روزی که سوار بر الاغ بوده شخصی متعصب او را شناخته و از الاغ پایین می کشد و کتک می زند.<sup>۳</sup> بنیامین بعد از این واقعه و تحمل یک بیماری بدرود حیات می گوید.

## ماشیح

در هر دوره زمان از تاریخ، یهودیان منتظر ناجی خود بوده اند، لذا تعدادی خانواده ها نام ماشیح (مهدی) را برای فرزند ذکور می گزیده اند. ماشیح بن الیاهو در یزد دیده به جهان گشود. نظر به این که خواهرش سارا به عقد یحزقل همدانی در آمده بود و در کرمان سکونت داشت، وی نیز به

---

۱- اختیار آباد یکی از دهات بیلاقی کرمان می باشد.

۲- با در نظر گرفتن تجربیات و وقایع تلخ دوره قاجار، طرز فکر بنیامین عاقلانه به نظر می رسد.

۳- تا قبل از ظهور دوره سلطنت پهلوی یهودیان حق سوار شدن بر اسب و الاغ و حتی لنگ جنبانیدن را نداشتند. لنگ جنبانیدن: شخص سواره لنگ پای خود را می جنبانید یعنی به حرکت در می آورد تا رفع خستگی شود.



کرمان رفت. او صاحب قامتی بلند بود و با حرفه زرگری و صنایع فلزی آشنایی داشت. وی با لیاقت و کاردانی توانست از هفت خوان تبعیض و تعصب آن دوره گذشته و در ضرابخانه کرمان شغلی را برای خود تدارک ببیند.<sup>۱</sup>

گویا در آن ایام وی با کارگری دیگر به نام میرزا رضا کرمانی در محل کار خود آشنا می‌شود. میرزا به مهدی (منظور ماشیح) ارادت ورزیده و با هم دوست می‌شوند.<sup>۲</sup> سال‌ها بعد که میرزا رضا به تهران رفته و به جان ناصرالدین شاه سوءقصد می‌نماید، در محاکمات خود اعتراف می‌کند که او قادر بود که شاه را در باغی به قتل رسانده و خود جان سالم به در ببرد و فرار کند، لیکن آن روز یک عده یهودی در باغ مشغول گردش بودند و وجدان او اجازه نمی‌دهد تا خون شاه را به گردن یهودیان بیندازد.<sup>۳</sup>

یک واقعه تأثیرانگیز باعث گردید که روحیه ماشیح منقلب گردد و آن قضیه فوت ناگهانی دختر جوانش، استر است. استر زوجه بابائی صاحب دو طفل خردسال بود.<sup>۴</sup> گویا ماشیح از شنیدن این خبر آن قدر سخت آشفته و مأیوس

۱- چه بسا ماشیح همانند آن کارگران نانوائی خوش شانس بوده و تقاضای استخدام او پذیرفته شده است.

۲- استخدام یک یهودی در ضرابخانه در آن دوره ناصرالدین شاه می‌بایست تحولی در وضع یهودیان ایران باشد، آنچه که مسلم است مردم کرمان نسبت به سایر شهرهای ایران با اقلیت‌های مذهبی با مدارا رفتار داشته‌اند.

۳- در هفته نامه پیام (جلد ۱۸ شماره ۷۹۲ سوم دسامبر ۲۰۱۰) مقاله‌ای تحت عنوان "ماجرای بدل یهودی ناصرالدین شاه" (برگزیده از پارسینه) می‌نویسد که بقیناً آن روز گردش در باغ خود شاه شرکت نداشته بلکه شخص بدل به نام یوسف بخشی اعزام شده بود. گویا میرزا رضا به این امر واقف بوده است.

۴- درباره حاجی دندان‌ساز و فرزندان او در قسمتی دیگر از این کتاب خواهیم نوشت. باید اضافه کنیم که در آن دوره بر اثر فقدان طب و بهداشت مرگ‌های زودرس رایج بود.

## تاریخ یهودیان کرمان

می‌شود که منقل پر از آتش را بلند کرده و روی سرخود خالی می‌نماید. سروصورت او طبعاً بر اثر سوختگی ورم می‌کند. آشنایان با دیدن قیافه سوخته و ورم‌ها احساس تأسف و هم‌دردی می‌کنند، ماشیح در جواب آنها می‌گوید: «این ورم‌ها یک روزی بهبودی خواهند یافت، لیکن زخم دل من هیچ‌وقت التیام نخواهد یافت».

این تراژدی سبب می‌شود که ماشیح کرمان را ترک گفته و به‌سوی مشهد روانه شود. گویا آنجا در تجارت‌خانه‌ای مشغول به کار شده و پس از مدتی او را به سرخس و سپس به بخارا به‌منظور مأموریت تجاری اعزام می‌دارند.<sup>۱</sup> گویند که ماشیح شخصی نیکوکار و دلسوز بوده است. یکی از عادات حسنه او تهیه دانه و ارزن و غذا دادن به مرغان هوایی (گنجشک و کبوترها) بوده است.<sup>۲</sup>

در پایان این بخش باید از دو شخصیت مهم نام برد:

یکی شلموبن یسرائل معروف به آقائی و فرزند او یحزقل آقائی که در امور حبرا و تأسیس حمام و کنیسا فعال بودند. یحزقل آقائی با شراکت موسیو داود یک تجارت‌خانه فرش تأسیس نمودند.

دیگری ملا یوسف از احفاد و ملا اورشرگا و فرزندش ملا الیاهو که به حرفه

---

۱- نقل قول شرح حال ماشیح را مدیون مرحوم سلیمان میزراحی (پدرم) می‌باشم، ضمناً در آخرین ملاقات که با مرحومه سارا مهدیزاده (زوجه مرحوم اسحق مهدیزاده فرزند ماشیح) در اسرائیل داشتم (زمستان ۲۰۰۱) ایشان بخشی از اطلاعات فوق را تأیید فرمودند.

۲- البته باید به خاطر داشت که منظور او نه شکار پرنده‌ها بوده است بلکه به خاطر ثواب این عمل را انجام می‌داده. این عادت او سرمشق برای تعدادی از بازمانده‌های او من جمله پدرم گشته است.

پيله‌ووری اشتغال داشتند. البته آنها پیشوای روحانی آن جامعه کوچک ولی در حال رشد هم بودند.

ملا الیاهو حدود یک سده پیش یک قطعه زمین در قسمت جنوبی محله دولت‌خانه خریداری نمود که نیمی از آن برای ساختن کنیسا استفاده گردید.

## حرفه‌ها و مشاغل

در سفرنامه‌های آن عده از جهانگردان اروپایی عصر صفویه که از محله‌های یهودی‌نشین دیدار به عمل آورده‌اند، مختصر اشاراتی به حرفه‌های آنها شده است. در یکی از این سفرنامه‌ها<sup>۱</sup> گزارشی به شرح زیر می‌خوانیم: «به‌طورکلی یهودیان ایران در حرفه‌هایی چون صنایع‌دستی و تجارت اشتغال دارند. این حرفه‌ها عبارت‌اند از: دلالی، مغازه داری، رنگرزی، بافندگی، خیاطی، آسیابانی، جواهرسازی و عتیقه‌فروشی. آنها در رشته تجارت ادویه، داروها، عتیقه و سنگ‌های قیمتی نیز شهرت به‌سزایی دارند. حرفه تهیه و فروش شراب که بر مسلمانان غدغن است، به عهده یهودیان هست. این حرفه البته یک منبع درآمد درعین‌حال فتنه‌انگیز و مایه دردسر است.»

ادوارد پولاک<sup>۲</sup> در سفرنامه جالب خود مشاغل یهودیان آن زمان را چنین بر می‌شمارد: «گذراندن زندگی آنها اغلب با ابریشم‌بافی، تراش شیشه، کارهای زرگری و جواهرسازی است. الکل، عرق، شراب، آمونیاک، اسیدکلریدریک، اسیدسولفوریک و اسیدنیتریک درست می‌کنند و در علم شیمی خبره‌اند. به همین دلیل در کار ضرب سکه و جودشان بسیار مغتتم است و کارهای فنی این هنر را مباشرت می‌کنند.»

حدود یک قرن بعد از قضیه داود پیکر و اشتغال او در نانواپی، بررسی سایکس حدود دو ماه از مأموریت خود را در کرمان می‌گذراند. او در سفرنامه

---

1- Irano-Judaica. Walter J Fished, p 291,265

۲- یاکوب ادوارد پولاک (متولد اتریش ۱۸۵۱ تا سال ۱۸۶۰ میلادی در ایران زیست و از سال ۱۸۵۵ به بعد پزشک مخصوص ناصرالدین شاه شد. به سفرنامه وی به نام *ایران و ایرانیان* ترجمه کیکاوس جهاننداری رجوع کنید.

خود مختصر یادداشتی از جامعه یهودی شهر چنین توصیف می‌نماید: «سپس ما به یهودیان کرمان برخورد می‌کنیم که در شرایطی رقت‌انگیز زندگی می‌کنند. حرفه آنها پيله‌وری و امرا معاش آنها از طریق کارهای کم‌درآمد است. آنها شعبه‌ای از یهودیان یزدی هستند که از بغداد به طرف شرق مهاجرت کرده‌اند». باید به خاطر داشت که سایکس با محدودیت‌ها و محرومیت‌های یهودیان در آن دوره آشنائی چندان نداشته است. او با طرز فکر اروپائی خود در مواردی آنها را به طور نادرست قضاوت نموده که البته گناه وی بخشودنی است.<sup>۳</sup>

می‌گویند که رضاشاه هنگام بازگشت از سفر سیستان و بلوچستان در کرمان توقف نموده و از این شهر دیدن به عمل می‌آورد. رسم بر این بود که افراد سرشناس شهر و نمایندگان طبقات مردم از شاه استقبال نمایند. با این ترتیب نماینده‌های اقلیت‌های مذهبی به اتفاق صاحب‌منصبان شهر کرمان در ناحیه‌ای از ورود شاه چادر زده و منتظر ورود میهمان فرخنده بودند.

آن روز از طرف جامعه یهودی، ملاشلمو امدادی به همراه دو سه تن از افراد جامعه به استقبال شاه رفتند.<sup>۴</sup> در حالی که ملاشلمو یک سفر تورات در بغل داشت در صفی از رجال و معتمدین شهر ایستاده منتظر ورود شاه بودند.<sup>۵</sup> رضاشاه به محض ورود از اتومبیل خارج شده و حضار را مورد تفقد قرار

۳ - جالب این که خواهر او الا سایکس (Ella Sykes) او را همراهی می‌کرده است و آن بانو مشاهدات خود را از یهودیان به رشته تحریر درآورده است که در فصل بعدی ذکر خواهیم کرد.

۴ - ملا شلمو نوه ملا یعقوب و در عین حال پسرخاله پدر نویسنده، شخصی فاضل و خوش مشرب بوده است. درباره او به فصل‌های بعدی کتاب رجوع کنید.

۵ - در آن دوره استقبال از یک رهبر توسط جامعه یهودی همواره با تورات مقدس انجام می‌پذیرفت با این رسم نشانه ادای احترام بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

می دهد.<sup>۶</sup>

از قضا ملاشلمو مورد عنایت قرار گرفت و رضاشاه از او حرفه کلیمیان کرمان را جویا می شود.<sup>۷</sup> ملا شلمو پاسخ می دهد: «پيله وری». شاه بعد از لحظه ای مکث، با دستیاری مشورت می کند که آیا پيله وری با حرفه پرورش پيله ابریشم سروکار دارد؟ آن دستیار مطلب را برای اعلیحضرت توضیح داده و حرفه پيله وری را روشن می سازد. سپس شاه فقید سری تکان داده و به مراسم ورود خود به شهر ادامه می دهد.<sup>۸</sup>

در واقع در آن دوره تنها یهودیان کرمان پيله وری نبودند که اکثر یهودیان ایران به حرفه پيله وری اشتغال داشتند.<sup>۹</sup> این حرفه دوره گردی را می توان به طور خلاصه و مختصر به این شرح بیان نمود:

یک پيله وری معمولاً با یک کوله بار جنس عازم ده یا دهات می شود. او در سفرهای قبلی با اهالی آن دهات آشنا گشته و از نیازمندی های مشتریان خود اطلاعاتی دارد. در بسیاری موارد آن پيله وری جنس و یا کالا را به مشتری تحویل

---

۶- دکتر عباس میلانی در کتاب خاطرات محمد رضا شاه به این حقیقت اشاره می نماید که رضاشاه صاحب بینش و مردم شناس بوده است.

۷- گویا رضاشاه اول ملاشلمو را مورد عنایت قرار داده و با او دست می دهد و سپس سوال خود را مطرح می نماید. این امر سبب دلخوری نماینده زرتشتی ها شد که بعد از این جریان گله کرده بود که چرا رضاشاه اول به او دست نداده است؟

۸- می گویند که آن روز آقای هرنندی صاحب بزرگ ترین کارگاه قالی بافی در کرمان مسیر راه رضاشاه را با قالی مفروش می نماید.

۹- ناگفته نماند که پيله وری همان حرفه دوره گردی است. معادل انگلیسی این حرفه Peddler می باشد.

جالب این که بعد از کشف قاره آمریکا، یک عده از یهودیان مهاجر به این سرزمین نیز به این حرفه مبادرت ورزیدند.

داده و در ازای آن مقداری فرآورده غذایی از قبیل گندم و یا لبنیات و غیره دریافت می‌نماید. کالا و جنس‌های یک پيله‌ور عبارت بودند از: پارچه، لوازم دوزندگی، دارو و دواجات و غیره.<sup>۱۰</sup>

در اولین فرصت آن پيله‌ور یک الاغ خریداری می‌کرد تا کار طاقت‌فرسای حمل‌ونقل قدری آسان‌تر شود. در بعضی موارد چند پيله‌ور یک شراکت تشکیل داده و به طور دسته‌جمعی به شهرهای دوردست از قبیل بافت، بم، رودبار، سیرجان و نرماشیر سفر می‌کرده‌اند. با این ترتیب آنها مجبور بودند که خانه و کاشانه خود را برای مدت زمانی ترک گفته و در حرکت باشند.

البته شرایط و تغییرات جوی کویری از قبیل طوفان‌های شنی، رعدوبرق، روزهای داغ و شب‌های سرد زندگی یک پيله‌ور را همیشه تهدید می‌کرده است. به‌ویژه سفرهای طولانی تا حدی طاقت‌فرسا و مهلک می‌بوده است. تعدادی از این پيله‌وران بیچاره در دهات و قصبه‌های دوردست کرمان دچار تب و مریضی گشته و جان خود را ازدست‌داده‌اند.

گذشته از بلاهای آسمانی، در برخی از راه‌های ناامن دزدان سرگردنه کمین می‌گرفتند و سرنوشت پيله‌وران بدون دفاع را تهدید می‌نمودند. در چنین مواقعی یک پيله‌ور بیچاره از دارایی خود محروم می‌شد و حتی کتب نیایش خود را از دست می‌داد.

در چند مورد صاحبان حرفه پيله‌وری با موقعیت‌های اقتصادی مناسب‌تر موجود در سایر شهرهای اطراف کرمان از قبیل سیرجان، بم و بافت آشنا گشته

۱۰- باید تذکر داد که در آن دوره کشتی‌های بازرگانی انگلیسی و پرتغالی کالا و اجناس متنوعی را از طریق بنادر جنوب به ایران وارد می‌کردند. این کالا و اجناس به وسیله تجار بزرگ شهر به بازارهای کرمان عرضه می‌شد.

## تاریخ یهودیان کرمان

و در آن شهرهای دورافتاده اقامت می‌گزیدند، به همین دلیل تا چند دهه اخیر، در هر یک از شهرهای مزبور دو سه خانواده یهودی می‌زیسته‌اند.<sup>۱۱</sup>

به‌هر تقدیر، با وجود مشکلات و مصائب مذکور پيله‌وران را در حفظ قوانین و آداب و رسوم سنتی به‌ویژه تقدیس و نگاهداری شبات (شنبه) حتی‌المقدور کوشا بوده‌اند. آن عده که به‌طور دسته‌جمعی سفر می‌کرده‌اند، کماکان حساب روزهای هفته را نگه داشته و شبات‌ها در محلی مناسب توقف نموده و از کار دست می‌کشیدند.<sup>۱۲</sup> البته نگاهداری شبات در آن شرایط مسافرت با حیوان و طی راه‌های صعب‌العبور کار چندان آسانی نبوده است.

چنانچه یک پيله‌ور (و یا گروهی پيله‌ور) صبح جمعه از دهی راه افتاده به امید این که بعد از ظهر به دهی دیگر برسند و قبل از حلول شبات در مقصد خود توقف نمایند. آنها می‌بایست پیش آمده‌های غیرقابل‌پیش‌بینی را در نظر بگیرند تا مبادا تأخیری در سفر آنها به وجود آید. آنها مشقات روزهای هفته را تحمل نموده و منتظر این فرصت بوده‌اند تا رفع خستگی نمایند. حال که این فراغت حاصل گشته چه‌بهرتر که با غذایی گرم شکمی از عزا درآورده و سپس

---

۱۱- تعدادی از این خانواده‌ها به اسرائیل مهاجرت نموده و با این که به تهران و جاهای دیگر منتقل شدند.

۱۲- داستان خنده‌آوری گویای زندگی پيله‌وران از این قرار است: روزی یک گروه پيله‌ور به دهی رسیده و آشنایی به نام یعقوب را در آنجا تصادفی ملاقات می‌نمایند. یعقوب که مشغول قرائت تورات (پارشای هفته) و برگزاری مراسم شبات بود، با دیدن آشنایان خود خوشحال شده و به آنها شبات شالم عرض می‌نماید. وی سپس با تعجب از آنها می‌پرسد: «چه عجب شما روز شبات مسافرت می‌کنید؟» آن آشنایان در جواب می‌گویند که شبات دیروز بود نه امروز. بیچاره یعقوب دست‌ها را بر سرخود زده و با حالتی ندامت آمیز می‌گوید: «من حساب روزهای هفته از دستم به در رفته است.»



شروع به سراییدن سرودهای شب‌ات بنمایند.<sup>۱</sup>

یک داستان حاکی از آن است که یک شب شب‌ات خوراک مورد نظر یک گروه از پيله‌وران هنوز روی آتش بود و آماده نبود. درحالی که شب‌ات فرارسیده بود و آنها نمی‌دانستند چه کار بکنند. به ناچار مدت زمانی صبر کردند تا غذا پخته شد. حال مشکل این بود که چگونه دیگ غذا را از روی آتش کنار بکشند بدون این که مرتکب خطایی شده باشند. یکی از افراد گروه فکری به خاطرش خطور می‌کند. وی میخ طویله الاغ خود را به داخل دسته حلقه‌مانند دیگ نهاده و به الاغ اشاره می‌کند که حرکت نماید. با این نحو دیگ از داخل توده آتش به کناری کشیده و غذای داخل آن را صرف می‌نماید.

### حرفه نخ‌تابی و بافندگی

در فصل قبلی به دو مهاجر همدانی مختصر اشاره‌ای شد. همان‌طور که گفتیم بنیامین با خواهرزاده خود یحزقل بن الیاهو شراکت تشکیل داده و یک کارگاه نخ‌تابی را در محله بنیاد می‌نماید.

بنیامین یک خانه با مساحتی نسبتاً بزرگ خریداری نموده و در قسمتی از منزل کارگاه موردنظر را تأسیس می‌نماید.<sup>۲</sup> آنها تعدادی از هم‌کیشان

۱- امروزه که وسایل الکترونیکی اتوماتیک و مجهز، مشکلات نگاه داری شب‌ات را بس آسان نموده، بد نیست با یک و یا دو تعریف ذکری از راه حل‌های پيله‌وران نموده باشیم. اولاً باید یادآور شویم که در میان آن پيله‌وران معمولاً یک نفر شوخط (آشنا با مراسم ذبح حیوانات) بوده است که حیوانی را برای تامین غذا ذبح می‌نموده است. ثانیاً این پيله‌وران اهل همه حرفه‌ایی بوده و کماکان با هنر آشپزی آشنا بوده‌اند. آنها معمولاً مقداری حیوانات و گوشت را داخل دیگ نهاده و آتشی برافروخته و زیر دیگ می‌گذاشتند تا غذای آنها پخته شود.

۲- در اصل بنیامین این خانه مسکونی را برای یحزقل و خانواده او خریداری کرده بود. نظر به

## تاریخ یهودیان کرمان

بی‌بضاعت خود را استخدام می‌نمایند. این کارگاه پیله‌های ابریشم را تبدیل به نخ ابریشم می‌کرده است. از محصولات دیگر این کارگاه شال و ترمه و سایر البسه قدیم بوده است. بعد از مدت‌ها، درآمد بنیامین نسبتاً فزونی یافت. لیکن وی مجبور بود که سرمایه خود را به صورت سکه نقدی در داخل خم در منزل خویش مخفی نگه دارد.

روزی یکی از دوستانش به وی پیشنهاد می‌نماید که در منطقه‌ای رو به ترقی ملکی خریداری نماید.<sup>۱</sup> بنیامین این پیشنهاد را رد می‌کند، چون که اوضاع و شرایط را برای خرید ملک و سرمایه‌گذاری مناسب نمی‌دانست. در حقیقت بنیامین شخصاً تجربه تلخی از تعصبات مذهبی و روحیه یهودی‌ستیزی حکم‌فرما در سایر جاهای ایران (به‌ویژه یزد و همدان) داشته و می‌دانست که چنین سرمایه‌گذاری ممکن است عواقبی وخیم به دنبال داشته باشد. وی نگران بود که مبادا روزی یک حسود بگوید: «چرا یک جهود باید صاحب چنین ملکی باشد؟»<sup>۲</sup>

## تجارت

در فصل قبلی از مهاجران مشهدی به کرمان ذکری شد. واقعه مصیبت‌بار "الله داد" سبب شد که دو سه خانواده مشهدی به کرمان پناه بیاورند.

---

به این که آن خانه وسیع بوده است کارگاه را آنجا نصب کردند.

۱- این منطقه ده اختیار آباد در حومه کرمان بوده است. چه بسا امروزه این ده جزو منطقه مسکونی کرمان به شمار می‌رود.

۲- در آن دوره این چنین طرز فکر محافظه کارانه عاقلانه و لازم بوده است. در برخی موارد جاه طلبی و خودنمایی یک فرد یهودی سبب برانگیختن خشم و انتقام جوئی طبقه روحانی نما و اراذل و اوباش می‌شده است. یک نمونه از این اتفاقات ناگوار در *پادیاونده* جلد دوم (صفحه ۲۵۹) ذکر گردیده است.

یک تاجر مجرب و بانفوذ به نام «حاجی گنده» به کرمان آمده و با دو بازرگان دیگر به نام‌های یحزقل آقائی و موسیو داود شراکت تشکیل داده و یک تجارت‌خانه فرش تأسیس می‌نمایند.<sup>۱</sup>

این تاجر مشهدی سرمشق تعدادی از هم‌کیشان خود شد. تعدادی از جوانان محله در این تجارت‌خانه تجربه کسب نموده و بعدها این رشته از تجارت را در دست گرفتند.

حرفه تجارت فرش کرمان سبب رونق اقتصادی تعدادی از یهودیان کرمان گردید. آنها فرش‌های اعلای دستباف کرمان و قالیچه‌های عشایری استان کرمان را خریداری نموده و به تجارت‌خانه‌های عظیم تهران می‌فروختند.<sup>۲</sup>

### تهیه مشروبات الکلی

یهودیان ایران‌زمین از دوران قدیم با حرفه شراب‌اندازی آشنایی داشته‌اند. به‌جا آوردن مراسم مذهبی به‌ویژه تقدیس شنبه با جامی از شراب ایجاب می‌کرده است که با نحو تخمیر انگور و تهیه شراب آشنا شوند. لذا اکثر خانه‌های یهودی‌نشین از نعمت "آب انگور" برخوردار بوده‌اند.

نظر به این که بعد از دوره ترویج مذهب شیعه در ایران، تهیه عرق و شراب

۱- متأسفانه در حال حاضر از اسم درست آن تاجر "حاجی گنده" اطلاعی ندارم. در ضمن گمان می‌رود که موسیو داود اصلاً کرمانی و یا یزدی بوده است. وی یکی از موسسان کنیسه کرمان بود و در امور اجتماعی محله نقش مهمی را ایفا می‌کرده است.

۲- البته این تجارت با ظهور انقلاب اسلامی قطع گردید، چون اکثر یهودیان کرمان ترک دیار گفتند.

## تاریخ یهودیان کرمان

بر مسلمانان منع شد، این حرفه را به اهل ذمه تحمیل نمودند.<sup>۱</sup> در بسیاری از شهرهای ایران، طبقه اشرافی از قبیل حکام وقت و یا خان‌های محل به مشروبات الکلی احتیاج داشته‌اند. آنها این مشروبات را از یهودیان و یا ارمنیان خریداری می‌کرده‌اند. شهر کرمان نیز از این قاعده مستثنی نبود. در محله دولت‌خانه هم دو سه خانواده از این طریق امرارمعاش می‌نمودند. البته زرتشتیان کرمان هم در خانه‌های خود بساط شراب‌اندازی داشته‌اند. همان‌طور که اشاره شد این حرفه سبب دردسر و ایجاد مزاحمت برای ساکنان محله بود، چون اراذل‌و‌واباش به بهانه خرید این مشروبات به محله آمده و مزاحمت ایجاد می‌نمودند.<sup>۲</sup>

## خیاطی

می‌گویند که فرمان‌فرما حاکم کرمان یک خیاط ماهر و آشنا با سبک لباس‌های مد اروپا از تهران دعوت نمود.<sup>۳</sup> این خیاط الیاهو نامی ملقب به "الیاهو تهرونی" بود.<sup>۴</sup> الیاهو تهرونی یک خیاط‌خانه در کرمان تأسیس نمود و تعدادی از هم‌کیشان خود را استخدام کرد. نظر به این که الیاهو تهرونی به بهائیت گرایش داشته و در هر فرصتی عقاید مذهبی خود را ابراز داشته و تبلیغ می‌کرده

---

۱- پولاک در کتاب خود ذکر می‌کند که ارمنیان نیز به تهیه شراب اشتغال داشته‌اند. (به صفحه ۲۵ از سفرنامه او رجوع فرمائید).

۲- چگونگی این گونه مزاحمت‌ها در فصلی دیگر بیان خواهد شد.

۳- عبدالحسین میرزا فرمانفرما از شاهزاده‌های متنفذ قاجار در سال ۱۹۰۵ میلادی مجدداً حکومت کرمان را در دست گرفت.

۴- وی برادر موسی خان پاستور (موسس داروخانه پاستور در تهران) بود.

است<sup>۱</sup> بعد از مدتی اقامت در کرمان به اسرائیل رفته و سپس به قاهره می‌رود و در آنجا یک خیاط خانه افتتاح می‌نماید.<sup>۲</sup>

نکته جالب دیگر این که الياهو تهرونی به صداقت و امانت معروف بوده است. مرحومه سارا خانم سلیمانی (دختر ملامشه) تعریف می‌کرد که الياهو تهرونی از پدرش پولی قرض کرده بود که خرج سفر نماید. بعد از این که وی به قاهره می‌رسد بدهی خود را ارسال می‌دارد.

### محلّه دولت‌خانه

در فصل پیش راجع به محلّه دولت‌خانه به‌عنوان بخشی از شهر کرمان مطالبی را ارائه دادیم. گفتیم که از لحاظ معماری و ساختار این محل خصوصیات مشترک با سایر محلّه‌های قدیمی شهر دارد. جای آن دارد که در این فصل قدری بیشتر درباره محلّه نامبرده از جنبه‌های دیگر سخن به میان آوریم.

اول باید جنبه یهودی‌نشین بودن محلّه را در نظر گرفت و برای این که قضیه قدری روشن گردد لازم می‌دانیم یک مقایسه در مقیاسی کوچک به عمل آوریم. به این منظور بد نیست که یادداشت‌هایی کوتاه از مشاهدات دیگران از سایر محلّه‌های یهودی‌نشین را درج نماییم.

اولین یادداشتی که در اختیار داریم از ژوزف کازس مأمور مؤسسه یانسن

۱- این امر تبلیغ برای او در دسر بزرگی به وجود آورد که مجبور شد کرمان را ترک نماید. قضیه از این قرار است که یک روز یک جاهل وارد خانه او شده و به دخترش تجاوز می‌کند. گویا فرزندان او در شریعت یهودی باقی ماندند و بهائیت را نپذیرفتند.

۲- پدر بزرگ این نویسنده حاج داود میزراحی با الياهو تهرونی باب مراودت داشته است. نامبرده در سفر خود به قاهره در سال ۱۹۲۲ میلادی از الياهو تهرونی دیدن می‌نماید.

## تاریخ یهودیان کرمان

است که در سال ۱۸۹۸ میلادی به تهران وارد شد. وی می‌نویسد که: «توصیف محله یهودیان کار آسانی نیست، حتی نام گتو بر محله نهادن چندان درست به نظر نمی‌آید».<sup>۱</sup>

یک نماینده دیگر از آلیانس به نام آلبرت کنفینو<sup>۲</sup> که در سال ۱۹۰۳ میلادی جهت تأسیس مدرسه به شیراز رفته بود. یادداشتی آموزنده از محله یهودیان به‌جای گذاشته است.<sup>۳</sup> وی می‌نویسد: همان‌طور که گفتم، یهودیان شیراز اغلب به باغ‌ها می‌روند و این تنها سرگرمی و خوش‌گذرانی آنها است. آنها محتاج این سرگرمی هستند، چون در محله خود در حال خفگی قرار گرفته‌اند. اینجا (در ایران) چیزی ترحم‌آورتر، ناسالم‌تر و کثیف‌تر از محله یهودیان نیست. محله شیراز طول و عرض زیادی ندارد، در واقع گتوی تنگ و تاریکی است که ۲۲۰ خانه در آن قرار گرفته‌اند. یک هزار خانواده در این خانه‌ها به‌صورت فشرده زندگی می‌کنند، درحالی‌که فقط برای صد و پنجاه خانواده وجود دارد. کوچه‌ها بیش از یک متر پهنا ندارد. پاره‌ای اوقات من مجبور بودم چپ‌چپ راه بروم تا آرنجم به دیوار نخورد.

این یک زندگی در منتهای فلاکت و عدم بهداشت است. وسایل رخت‌شویی ابداً پیدا نمی‌شود. انواع کثافات و اشغال توی کوچه‌ها روی هم انباشته شده، و بوی تهوع‌آوری از آنها به مشام می‌رسد. در خیال خود تصور کنید تابستان‌های گرم چه بر سر ساکنان این محله خواهد گذشت. امراض مسری بیداد می‌کند. سال گذشته (۱۹۰۲ میلادی) تعداد چهارصد بچه از

---

۱ - برگرفته از پادیاوند جلد سوم صفحه ۱۷۴.

2- Albert Confino

۳- این مطلب را از پادیاوند جلد دوم تحت عنوان خاطرات سفر شیراز اقتباس کرده‌ام.

بیماری تیفوس، دیفتری و آبله فوت کردند.

از نقطه نظر محیط زیست، باید ادعای کنفینو در مورد هر محله به ویژه محله های یهودی نشین را پذیرفت. به واسطه ناآشنایی با اصول بهداشتی، در آن دوره ساکنان یک محله زباله ها و اشغال ها را به طور نادرستی در گوشه ای از کوچه ها و یا خرابه ها می انباشتند.

یکی از بدبختی های زیستن در محله یهودی نشین این بود که ساکنان محله های مجاور جهت دفع لاشه مرده حیوانات اهلی خود به این محله ها روی می آوردند. بدیهی است که هیچ یهودی بخت برگشته جرئت اعتراض به این عمل ناپسند را نداشت.<sup>۱</sup>

طبعاً بوی تعفن حاصل از زباله ها و یا لاشه حیوانات مرده سبب تولید و رشد ویروس های مهلک می شده و در نتیجه مرض های واگیردار به دنبال داشت.

یکی از آشنایان که سال ها در محله دولت خانه می زیسته در ۱۹۷۴ م (حدود چهل سال) پیش گذرش به محله یهودی نشین یزد می افتند و تعریف می کرد که محله نامبرده به مراتب کثیف تر و ناسالم تر از محله دولت خانه بوده است. بنابراین، شاید بتوان نتیجه گرفت که در مقایسه با سه محله نامبرده، محله دولت خانه از نقطه نظر عرض کوچه ها و یا جنبه بهداشتی اندکی بیشتر قابل زیست بوده است. از لحاظ تراکم جمعیت، باید یادآور شویم که برداشت کنفینو در مورد ساکنان محله دولت خانه نیز صدق می نماید.

تا حدود نیم قرن پیش، تعدادی از خانه ها مأوای دو سه خانواده به شمار

---

۱ - البته این بلا نه تنها متوجه یهودیان بلکه زرتشتیان هم در امان نبودند.

## تاریخ یهودیان کرمان

می‌رفت، و معمولاً هر اتاق خانه به یک خانواده تعلق گرفته در جوار یکدیگر می‌زیسته‌اند. بعد از استقلال اسرائیل که تعدادی از خانواده‌ها جلای وطن کردند، منازل آنها را اقوام و خویشان خریداری کرده و در نتیجه مشکل کمبود مسکن تا حدی حل شد.

عکس‌هایی که از محله در ظرف دو سه سال اخیر برداشته شده نشان می‌دهد که به جز دو سه مورد استثنائی، ماهیت و ساختار محله همان وضع سابق (قبل از ۱۳۵۷ ش) را دارد.<sup>۱</sup> متأسفانه ما آمار دقیقی از جمعیت ساکنان محله دولت‌خانه در زمان‌های مختلف دوره دو قرن پیش در دست نداریم. از داشتن یک فهرست ارزنده از وقایع و اتفاقات مهم محله در دوره اخیر نیز محروم هستیم.

همان‌طور که اشاره شد، بعد از دوره حمله آغامحمدخان قاجار به کرمان، محله نام‌برده محل سکونت زرتشتیان و مسلمانان بوده است.<sup>۲</sup> آن عده مهاجران یهودی که به کرمان رفتند منازل همسایه‌های زرتشتی و یا مسلمانان را خریده و سکونت گزیدند. بنابراین، محله دولت‌خانه تنها محله شهر بود که پیروان سه ادیان الهی را پناه می‌داد.

بارها به این نکته اشاره کرده‌ایم که گذشته از چند مورد استثنایی، از نقطه‌نظر رابطه انسانی میان همسایه‌ها یک روحیه سازش و رواداری حکم‌فرما

---

۱- منظور بنای دو سه ساختمان نوساز (با آجر و تیرآهن) می‌باشد. ضمناً یکی از آشنایان در سال‌های بعد از ۱۳۵۷ شاز محله دیدار به عمل آورده می‌گفت که حتی محله از قدیم هم کیفیت‌تر به نظر می‌رسد. تعدادی از عکس‌های [7dorim.com](http://7dorim.com) این واقعیت را ثبت کرده.

۲- جالب این که زرتشتیان یک آتشکده در این محله داشته (و دارند)، لیکن اکثر خانواده‌های زردشتی به محله زریسف (واقع در شمال شرق کرمان) کوچ کردند.



بوده است. بررسی چند حادثه ناگوار در محله گواه بر آن است که دخالت سایرین به‌ویژه طبقه اوباش و اراذل شهر در کار بوده است.

در وهله نخست باید گفت که به‌واسطه محرومیت‌های مالی و اقتصادی، تعداد انگشت‌شماری از خانواده‌های محله مجبور بوده‌اند که از طریق تهیه و فروش شراب و عرق امرارمعاش نمایند.<sup>۱</sup> بر حسب لزوم، یک عده از شهروندان کرمان و سایر شهرهای اطراف ناگزیر بودند که جهت خریداری کالای موردنیاز به محله دولت‌خانه روی آوردند. افراد خریدار از همه طبقات جامعه بودند از حکام شهر، خان‌های استان کرمان، معتمدان محل و حتی صنف کارگر و کارمند دولتی حتی تعدادی از مغازه‌داران که به الکل صنعتی احتیاج داشتند به عرق‌فروشان محله رجوع می‌کردند.

روی‌هم‌رفته تا قبل از دوره شکوفایی اقتصادی، محله مرکز اصلی فروش مشروبات الکلی به شمار می‌رفت.<sup>۲</sup> با افتتاح اغذیه‌فروشی‌ها و مغازه‌های آبجوفروشی در کرمان، بسیاری از مصرف‌کنندگان، کالای موردنیاز را به طور قانونی از مغازه‌ها خریده و دست از سر محله برداشتند.

شوربختانه حرفه ناگزیر مشروب‌فروشی، امنیت و آسایش محله را کمابیش تهدید می‌کرد. حتی در بعضی موارد مصیبت و نکبت به بار می‌آورد. قضاوقدر آبدستن واقعه‌ای ناگوار بود و سرنوشت ساکنان محله بستگی به فتوای

۱- فقط یهودیان در این کار و حرفه نبوده، بلکه زرتشتیان نیز مبادرت می‌ورزیدند. نکته دیگر این که از لحاظ دوره زمان این حرفه تا حتی قبل از انقلاب اسلامی رواج داشته است.

۲- منظور دوره زمانی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ است که با رشد اقتصادی و افزایش درآمد‌ها، تعدادی اغذیه‌فروشی و مغازه‌های مشروب‌فروشی در شهر یکی بعد از دیگری شروع به کار کردند.

## تاریخ یهودیان کرمان

یک شیخ و یا پانهادن یک شخص ظالم و قلدر داشت. در این راستا، باید قضیه فتنه و آشوب مربوط به طایفه شیخیه را یک بار دیگر بررسی نماییم. گفتیم که در اوایل سده پیشین یک شیخ روحانی نما به نام حاجی میرزا محمدرضا در کرمان تعدادی مرید او باش پیدا کرد و بر طایفه شیخیه ها خصومت ورزید. مریدان او نظم و آسایش شهر را در دست گرفته به محله یهودیان رفتند و به بهانه شکستن خم های شراب و عرق وحشت ایجاد نمودند. ما از جزئیات این آشوب و بلوا گزارش کاملی در دست نداریم، لیکن به نظر می رسد که خسارت جانی در کار نبوده است. بدون شک عواقب این واقعه ناگوار بود، زیرا بعد از این قضیه هرگاه که اشرار و اراذل هوس آزار و اذیت داشتند به محله یهودیان می شتافتند. در اصطلاح "محله جهودا" پاتوق جدیدی برای او باش شهر گشته بود.

### مزاحمی به نام بشیر سیاه:

در قضیه شیخیه شخص دیگری به نام بشیر آقا حسن معروف به "بشیر سیاه" اشاره کردیم و گفتیم که چگونه از خانواده های شیخی باج می گرفته است.<sup>۱</sup> همان طور که از نام او پیداست، او صورتی چروکیده و سیاه رنگ داشت. او در هر مرحله که ظاهر می شد ایجاد ترس و وحشت می کرد. بشیر معمولاً با تشر زدن و فحش و در مواردی یک بنده خدا را کتک می زد و سپس باج می گرفت.

در محله عزرا نامی می زیسته که پيله وور بود. طبق مراسم شب شبات

---

۱- یادآور می شویم که این قضیه مربوط به اوائل قرن بیستم و اندکی قبل از جنبش مشروطیت بوده است.

(جمعه شب) وی و خانواده‌اش بعد از صرف شام شروع به خواندن سرودهای شکرانه شب شبات را می‌نمایند. یکی از این سرودها به نام «سورمیشلنو آخلنو» مصرعی دارد که می‌گوید «بشیر و قل تودا» (ندای شکرانه را بخوان). آن شب از قضای روزگار گذر نحس بشیر سیاه از خانه عزرای بیچاره می‌افتد. بشیر با شنیدن کلمه هم معنی نام خود، می‌پندارد که عزرا مشغول نفرین است. او با این بهانه به داخل خانه می‌رود و صاحب‌خانه بیچاره را یک کتک مفصل زده و می‌گوید: «فلان فلان شده گفتی بشیر قلتوم درآورده.»<sup>۱</sup>

عزرای بیچاره می‌بایست قسم بخورد که منظورش اهانت نبوده و با دادن قدری باج (مشروبات الکلی) از شر بشیر خلاص می‌شود. گویا بشیر یک مزاحم دائم گشته بود و روزها در کوچه‌های محله دولت‌خانه پرسه می‌زد و از اهالی باج می‌گرفت. او با رفتاری خشنونت‌آمیز و ظالمانه همه ساکنان محله را از بزرگ و کوچک به تنگ آورده بود و هیچ‌کس قدرت مقابله و ایستادگی در برابر او نداشت. از قضای روزگار یک روز شنبه گذر بشیر سیاه به سرای ربیع نامی می‌افتد.<sup>۲</sup> درحالی‌که ربیع مشغول قرائت کتاب مقدس بود بشیر وارد خانه شده و با داد و فریاد تقاضای بطری عرق می‌نماید. ربیع با زبانی خوش از بشیر خواهش می‌کند که به خاطر مقدس بودن روز شنبه دست از سر او بردارد و او را آزاد بگذارد. لیکن بشیر دست بردار نبود و مرتب داد می‌زد. ربیع که از قبل دل پر خونی از بشیر داشت، رگ قلدری‌اش به جوش آمده و دست به کاری می‌زند که در محله بی‌سابقه بوده است. او با کوفتن یک بطری به فرق سر بشیر

۱- قلتوم به معنی خرطوم فیل

۲- ربیع برادر ارشد ملا مشه سلیمانی بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

و جاری شدن خون و سپس گلاویز شدن همه محله را به لرزه درآورد. خبر به گوش ملا مشه، برادر ربیع می‌رسد و او فوری خود را به محل حادثه می‌رساند. ملا مشه با دیدن آن منظره دو دست خود را به سرزده و برادر را سرزنش می‌نماید که چرا با این عمل نابخردانه می‌خواهد یهودیان شهر را به فلاکت بکشاند؟ ملا مشه فوری دست‌به‌کار شده زخم‌های سر بشیر را می‌پوشاند و او را با کیاست، قدری طعام و بطری عرق نشانده و دلجوئی می‌کند.

ربیع از این فرصت بهره‌برداری کرده و درحالی‌که سروکله و لباس‌های خودش خون‌آلود بوده به اداره نظمیه، کلاتتری قدیم می‌شتابد. او از مأموران اداره کمک می‌طلبد و می‌گوید که بشیر قصد جان او را داشته است.

دو مأمور به اتفاق ربیع به خانه او رفته و در کمال تعجب می‌بینند که بشیر مشغول تناول و نوشیدن عرق است؛ لذا او را با خود به نظمیه برده و گویا از او تعهد می‌گیرند که دیگر به محل پا نگذارد. خلاصه مطلب این که این واقعه سبب شد که محله از شر بشیر خلاص گردد. البته این قضیه اندک زمانی بعد از انقلاب مشروطیت اتفاق افتاده است که اقلیت‌های مذهبی تا حدی از حقوق مدنی برخوردار گشتند.

در دوره زمانی دیگر و شرایطی مختلف، دست‌درازی به یک فرد مسلمان ولو ظالم مصیبتی بزرگ به بار می‌آورد و امکان داشت همه یهودیان شهر را به نابودی بکشاند.<sup>۱</sup> خوشبختانه این نحوه دفع شر بشیر سیاه جامعه کوچک یهود

---

۱- این واقعه بشیر سیاه را نیز مدیون نقل قول پدرم مرحوم سلیمان میزراحی می‌باشم. ایشان از نزدیک با ربیع آشنا بوده و می‌گویند که نامبرده شخصی با شهامت و غیرتمند بوده است.

کرمان را در امان گذاشت و انتقامی در کار نبود.

### سایر مزاحمان

البته بشیر سیاه مزاحمی نسبتاً بزرگ به شمار می‌رفت، لیکن در مقایسه با تجاوزگران دیگر شاید بتوان گفت که چندان زیاد ظالم نبوده است. منظور از تجاوزگران همان مأموران حاکم شهر در دوره قاجار است. آنها هرچند وقت یک‌بار در محله‌های شهر، به‌ویژه در محله اقلیت‌های مذهبی پرسه می‌زدند تا دختران نیکومنظر و دم‌بخت را برای ارباب شهوت‌ران خود ببرند.<sup>۱</sup> بی‌سبب نیست که در آن دوره بی‌قانونی، خانواده‌های ساکن محله مجبور بودند که دختران خود را از انتظار دور نگه دارند و حتی شب عروسی آنها را در مخفیگاه پنهان نمایند.<sup>۲</sup>

مطالعه و بررسی طبقه اوباش و اراذل که در هر فرصت ناخوانده راه محله را در پیش می‌گرفتند مستلزم یک پژوهش جداگانه به‌دست متخصصان جامعه‌شناسی می‌باشد. به قول ژوزف کازس، مأمور آلیانس وصف این میهمانان ناخوانده و مزاحمان دائمی کار آسانی نیست.

باید یادآور شویم که محله موردبخت ما دیگر مقرر حکومتی نبود و آن عظمت و امنیت سابق را از دست داده بود. فرض بفرمایید که امکان داشت عقربه زمان را نه به گذشته‌ای خیلی دور بلکه، به نیم‌قرن پیش برگردانده و به اتفاق یکدیگر به‌عنوان تماشاگر از محله دولت‌خانه بازدید به عمل

۱- در فصل بعدی، بانوان یهودی به سرگذشت سلطان رجوع شود.

۲- همان‌طور که بعداً خواهیم گفت، تا آنجا که ما اطلاع داریم، خوشبختانه هیچ یک از دختران یهودی کرمان به دام مأموران حاکم نیافتاده‌اند.

## تاریخ یهودیان کرمان

می‌آوریم. آنچه که در درجه اول کنجک‌کاو ما را برمی‌انگیزد مشاهده آدم‌هایی است که در کوچه‌های این محله پرسه می‌زنند، بنابراین از توصیف دیواره‌های بلند کاه‌گلی و شرایط بهداشتی (نا بهداشتی) زیست فعلاً صرف‌نظر می‌کنیم. در یکی از کوچه‌ها به یک آدم مست لایعقل برخورد می‌کنیم که در گوشه‌ای کنار دیوار چمپاته زده و حرکات زشت و ناموزون او ما را از صحنه گریزان می‌سازد و مجبوریم که بر سرعت گام‌ها بیفزاییم.

بوی تعفن‌انگیز بدن او صدبار بدتر از زباله‌های گوشه کوچه مجاور است که سگ‌های ولگرد مشغول پیدا کردن نواله در آن هستند. چه بسا آن مست بیچاره یک کارگر ساده و یا کارمند یک اداره باشد که مختصر پول توجیبی خود را آورده و خرج یک بطر عرق می‌نماید. او به محض خروج از عرق‌کش‌خانه در گوشه‌ای زیر سایه دیوار می‌ایستد و جرعه‌جرعه آب آتشین را سر می‌کشد تا از هوش برود. به هر ترتیب چند ساعتی باید بگذرد تا مستی از سر این بنده خدا کاسته شود و او تلوتلوخوران بتواند راه خانه خود را در پیش گیرد.<sup>۲</sup>

کمی پایین‌تر از کوچه خانه‌ای درب باز واقع گردیده که افرادی غریبه به آن وارد می‌شوند. صاحب سرا و مادام‌های کارگر درازای دریافت وجهی از میهمانان پذیرایی به عمل می‌آورند.<sup>۳</sup>

---

۱ - سخن از دوره شکوفایی اقتصادی و اعطای آزادی به اقلیت‌های مذهبی در همه نقاط مملکت می‌باشد. دوره زمانه‌ای که ساکنان محله‌های فقیرنشین خانه‌های بهتری را ساخته و یا خریداری می‌کردند.

۲ - گویا سال‌ها پیش یکی از این افراد دائم‌الخمر ناگهان می‌میرد. یکی از اهالی مسلمان با معرفت محله نعلش آن مست را از محله دور ساخته که مبادا فتنه‌ای برپا شود.

۳ - قطعاً آنها غیر یهودی بوده‌اند.

دو مرکز فساد از این قبیل که از سایر محله‌های شهر رانده شده‌اند به محله پناه آورده‌اند. به همان نحو که ساکنان محله دولت‌خانه حق اعتراض به ورود لاشه‌های متعفن حیوانات اهلی متعلق به سایر محله‌ها را ندارند، باید این مراکز فساد و عواقب نامطلوب آن را نیز تحمل نمایند.<sup>۱</sup> بدیهی است که افرادی که مشکلات عاطفی و کمبودهای جنسی خود را به این مراکز فساد می‌آورند، در بعضی موارد بیش از اوباش و معتادان به الکل شرارت می‌ورزند.

سال‌ها پیش زنی متأهل و صاحب چند اولاد، مشغول جارو کردن دالان خانه بود و به همین دلیل برای چند دقیقه درب خانه را باز گذاشت. شخصی ظالم به نام "احمدخان" که عازم یکی از خانه‌های فساد بود نگاهش به آن زن بخت‌برگشته می‌افتد و به دالان خانه رفته و به آن زن بیچاره تجاوز می‌نماید. صدای جیغ و شیون این زن همه محله را فراگرفت و به همین خاطر این خبر به گوش اهالی محل رسید. شکایت و گزارش این حادثه به مقامات کلانتری و دادگستری کاری از پیش نبرد و احمد خان شهوتران آزادانه به آزار و اذیت سایرین می‌پرداخت.<sup>۲</sup>

آن بانوی بیچاره آن قدر قدرت و توانایی داشت که با جیغ و فریاد توجه عابران را جلب نموده و کمک بطلبد. آیا چه تعداد دختران معصوم و بانوان دیگر مورد حمله و ارعاب اوباشان قرار گرفته‌اند که صدای آنها را هیچ کس

۱- امروزه در بسیاری از شهرهای آمریکا که این حرفه نامقدس غیر قانونی به شمار می‌رود، فاحشه‌ها در محله‌های چینی‌ها و یا اسپانیولی‌ها کاسبی می‌کنند. آنها می‌دانند که اقلیت‌ها قدرت اعتراض ندارند.

۲- گویا ملا شلمو امدادی این قضیه تجاوز را نه فقط به مقامات شهر بلکه به تهران نیز گزارش داد. متأسفانه به چنین حق‌کشی‌ها رسیدگی نمی‌شد.

## تاریخ یهودیان کرمان

نشنید، ناله و فغان آنها در سینه‌ها برای همیشه حبس گردید و بروز نیافت.<sup>۱</sup> وای به حال دختری که هنگام بازگشت از مدرسه یا خرید به تنهایی بر سر راه مردی رذل و شهوت‌ران قرار می‌گرفت. آن بیچاره می‌بایست چادر خود را محکم دور سر و صورت گرفته و سخت مواظب باشد که نگاهش غفلتاً با نگاه آن مرد تلاقی ننماید و به سرعت از سر راه طرف دور گردد. عده‌ای از این‌گونه اوباشان حتی تا سال‌های پس از ۱۳۵۷ ش با دوچرخه به محله می‌آمدند و به اهالی محله به‌ویژه دختران محصل آزار می‌رساندند. جسارت و بی‌شرمی آنها حدی نداشت.<sup>۲</sup>

### بانوان یهودی

وقایع‌نگاران و مورخان قدیم در آثار خود به ندرت به خدمات بانوان و شراکت آنها در شئون اجتماعی عهد خود اشاره نموده‌اند. چنانچه از دیدگاه عادلانه جامعه‌شناسی آثار آنها را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که امر تساوی و حقوق زن‌ها زیر پا نهاده شده، و بدون تردید یک مرام مردسالارانه حکم فرما بوده است.

کتاب آسمانی تورات در چند مورد از زن‌های قهرمان حکایات نقل می‌نماید. یک نمونه بارز آن زنی بود به نام دبورا که در دوره داوران، عهد عتیق،

---

۱- امروزه یادآوری این حقایق تلخ شاید ضروری باشد که بدانیم مادران و مادر بزرگ‌های بیچاره ما با چه مشکلاتی مواجه بوده‌اند، به‌ویژه رنج و عذاب بانوان اقلیت مذهبی (یهودی، زرتشتی، بهائی و ارمنی) دو چندان بوده است.

۲- تعدادی از این اوباش همانند گنگ (Gang) رفتار می‌کردند. در بعضی مواقع جوانان یهودی همت به خراج داده و در جلوی آنها ایستاده مقابله می‌کردند.



مقام داوری و قضاوت اسباط بنی اسرائیل را به عهده داشته است.<sup>۱</sup>  
 ملکه استر نمونه بارزی از زن‌های سرنوشت‌ساز قوم یهود محسوب می‌شود. او با کاردانی و کیاست نقشه توطئه‌آمیز هامان، وزیر یهودی‌ستیز خشایارشا را خنثی نموده و به این نحو از قتل‌عام یهودیان در دوره هخامنشی جلوگیری به عمل می‌آورد.<sup>۲</sup>

آن عده از جهانگردان اروپایی که از ایران دوره صفویه دیدار به عمل آورده‌اند، در سفرنامه‌های خود به مشاغل زن‌های یهودی چنین اشاره می‌نمایند: «تعدادی از بانوان یهودی نیز در بعضی مشاغل شرکت می‌نمایند. یک عده معدود به‌عنوان ندیمه بانوان حرم مشغول‌اند. تعدادی دیگر در کارهای آرایش و فالگیری اشتغال دارند که دستمزدی مناسب دریافت می‌نمایند.»<sup>۳</sup>

در فصل قبلی به بانویی مهاجر به نام مریم و نقش تاریخی او در تأسیس یک آبادی در حوالی یزد به نام مریم‌آباد اشاره شد. در واقع اقدام این زن منجر به پایه‌گذاری یک جامعه یهودی در آبادی مذکور گردید.

از شیرزن دیگری به نام یوخبند نیز ذکری به عمل آمد که باشهامت خارق‌العاده و مأموریتی بس خطرناک را پذیرفته و حمل یک سفر تورات از اصفهان به یزد را با موفقیت انجام می‌دهد. گفتیم که به پاس خدمت او یک کنیسا را در شهر یزد به نام او بنا کردند.

۱- دیورا روزها زیر درختی نشسته و در کمال فروتنی مردم را جهت رفع مشکلات قضائی فرا می‌خوانده است.

۲- پروفیسور نتصر در یکی از سخنرانی‌ها ملکه استر را اولین قهرمان تاریخ یهود ایران نامید. در ضمن در مورد لوحه‌های نصب بر دیوارهای زیارتگاه استر و مردخای باید مطالعه به عمل آورد.

۳- از نوشتار والتر فیشر (Walter Fischel), *Irano Judeica*, ۲۷۰p

## تاریخ یهودیان کرمان

از بانویی دیگر به نام راحل سخن به میان آوردیم که چگونه شوهر نگون بخت او به نام نیشان در بیابان جان خود را از دست می دهد. برخلاف سرنوشت ناگوار بسیاری از بیوه‌زن‌های آن دوره، راحل فصلی نو از زندگی خود را آغاز می نماید.

بعد از مدت زمانی که عزاداری شوهرش به پایان می رسد، او همه درها را به روی خود بسته می بیند. از مال دنیا فقط یک خانه مسکونی از شوهرش به ارث برده بود. راحل تصمیم می گیرد که این خانه را وقف کنیسا نماید؛ لذا وی یک روز به نزد ملا آقا بابا رفته و تصمیم خود را با او در میان می گذارد. وی در واقع قصد داشته است که وجه حاصل از فروش خانه را هزینه نوشتن یک سفر تورات نماید.<sup>۱</sup>

ملا آقا بابا که شخصی فاضل و کریم‌النفس بود راحل را از این تصمیم بر حذر داشته و به او توصیه می نماید که باید مسکن خود را نگه داشته و منتظر موقعیتی بماند تا دوباره ازدواج کرده و صاحب اولاد شود.<sup>۲</sup> با این نحو ملا آقا بابا این رهبر روحانی زاهد منش سعادت یک زن بیوه را مقدم بر اضافه نمودن یک سفر تورات به کنیسا دانسته و راحل را به امید آتیه بهتری ارشاد می نماید. جالب این که در همسایگی راحل مردی وارسته و خوش‌الحان به نام یوسف

---

۱ منظور سفر تورات دست نویس است که کتابتش مستلزم مهارت و تجربه خاصی است که به دست سوfer انجام می پذیرد. این امر مستلزم ماه‌ها و حتی یک سال وقت می باشد. سفر تورات را روی چرم حیوان می نویسند.

۲ - گویا ملا آقا بابا به راحل گفته است که چنانچه تو بتوانی صاحب یک اولاد بشوی، ولو این که این اولاد معیوب و ناقص‌الخلقه از کار در آید، ثواب آن از هدیه نمودن صد سفر تورات بالاتر است.

می‌زیسته است. یوسف سرودهای مذهبی موسوم به شیرا را با صدایی خوش می‌خوانده و به این سبب نظر لطف و محبت دوستان و آشنایان محله را به خود جلب کرده بود. از قضای روزگار راحل نیز شیفته ابهت این جوان بود. روزی راحل شهامت به خرج داده و قاصدی را اعزام می‌دارد و یوسف را به خانه خود دعوت می‌نماید. یوسف دعوت راحل را پذیرفته و درب خانه او را می‌کوبد. این زن آزاده از حلقه آداب و سنن رایج در آن دوره پا فرا نهاده و توصیه ملا آقابابا در مورد لزوم امر ازدواج را با یوسف در میان می‌گذارد.

وی با صراحت کامل از یوسف تقاضا می‌نماید که او را برای مدت زمانی به عقد خود درآورده تا صاحب یکی دو اولاد شود. راحل اضافه نمود که چنانچه یوسف بعداً تصمیم گرفت با زنی دیگر ازدواج نماید معاف خواهد بود. جالب این که آنها صاحب پنج اولاد شده و سال‌ها بعد در شرایطی مناسب عازم کرمان می‌شوند.<sup>۱</sup>

همان‌طور که در فصول قبلی اشاره شد، تعدادی از خانواده‌های یهودی یزد و کرمان در دهات اطراف به‌صورت پراکنده می‌زیسته‌اند. مردان به دنبال کاروکاسبی به حرفه پیلهوری مشغول بوده و سرپرستی خانه و اطفال را به زن‌ها می‌سپرده‌اند.

این مادرها بودند که می‌بایست وظایف تعلیم و تربیت نوباوگان را به عهده بگیرند. در واقع این مادران با یک‌دست امور خانه‌داری را انجام داده و با دستی دیگر بچه‌های قد و نیم قد خود را با خواندن و فراگرفتن تعلیم یهودی آشنا

۱- همان‌طور که ذکر شد این گونه جرات‌ورزی یک زن در چنان شرایط محدود اجتماعی ایران (در دوره نیمه قرن نوزده میلادی) پس قابل تحسین است. نکته دیگر این که یوسف زن دومی برمی‌گزیند و از آن ازدواج صاحب دو اولاد می‌شود.

## تاریخ یهودیان کرمان

می‌ساختند. به طور خلاصه آنها عامل مؤثری در زندگی اجتماعی و نگاهداشت مراسم دینی یهودیان بوده‌اند. علاوه بر خدمات مذکور، با وجود همه سختی‌های کشنده دوران، زن یهودی، نفوذی انکارناپذیر در حفظ میراث‌های فرهنگی داشته است.

باید خاطر نشان سازیم که آثار ارزنده ادبی ملی از قبیل موسی‌نامه سروده مولانا شاهین در بعضی خانه‌ها وجود داشته است.<sup>۱</sup> در اوقات فراغت، اعضای خانواده به سراغ کتب مذکور رفته و از خواندن اشعار دلنشین الهام می‌گرفتند. شماری از آنها کماکان با موسیقی سنتی و دستگاه آشنایی داشته و این اشعار را با نوای موسیقی دلخواه ادا می‌کرده‌اند.

رسم بر آن بود که در اعیاد و روزهای شنبه، یک فرد خوش‌الحان از خانه خود یک شیرا سراییده، و این امر سبب می‌شد که همسایه او در جواب شیرایی دیگر ترنم کند، پس از خاتمه آواز دومی خانه سوم ندایی سر داده و شروع به خواندن می‌نمود. جالب این‌که این آوای خوش از خانه‌های دیگر برمی‌خاست. البته خواندن شیراها در عروسی‌ها و مراسم شادی دیگر رسم بود.<sup>۲</sup>

در مواردی دیگر مادر بزرگ‌ها اشعار مثنوی (موسی و شبان) و سایر داستان‌های مثنوی را از حفظ می‌خواند که طبعاً التیام‌بخش روح بوده. اشعار و آوازهای مذکور به طرز شگفت‌انگیزی در برزن‌های یک محله یهودی‌نشین انعکاس می‌یافت. چنانچه رهگذری روشن‌ضمیر از چنین محله‌ای عبور

---

۱ - جهت آشنائی بیشتر با فهرست آثار ادبی یهود ایران به پادیاوند جلد یکم (صفحه ۵۱) رجوع کنید.

۲ - برای مطالعه بیشتر در مورد این شیرابه‌ها به *Irano Judaica* (دانشنامه جودائیکا، موسسه بن صوی اسرائیل) و یا پادیاوند رجوع فرمائید. اطلاعات کامل کتابشناسی.

می نمود، تحت تأثیر قرار گرفته و قادر بود ذره‌ای از درد و غم صاحب صدا را در وجود خود حس نماید.<sup>۱</sup>

در چنین شرایطی بود که یک مهد شعر و ادب در محله به وجود آمد و عده بی‌شماری از بانوان به آن کشانده می‌شدند. البته محرومیت‌های اجتماعی قبل از دوره کشف حجاب، موقعیت‌های تحصیلی را از زن‌ها سلب می‌نمود.<sup>۲</sup> به‌طور کلی آنها می‌بایست در سنین پایین به ازدواج تن در داده و باین وصف استعداد‌های شکوفای آنها صرف امور خانه‌داری می‌شد.

مع‌هذا در جامعه مورد بحث ما، یهودیان کرمان تعدادی زنان اهل ذوق، قریحه شاعری داشته‌اند که خاطره آنها را باید گرامی داشت. شوربختانه بیشتر اشعار این بانوان در چهارچوب بیان لفظی و شفاهی مانده و در کمتر موردی به رشته تحریر درآمده است. در این قسمت از نوشتار باید از شاعره‌ای خوش ذوق به نام "بی بی هدا" یاد نماییم و مختصری بنویسیم.

### شاعره‌ای به نام بی بی هدا

بی بی دختر ملا عقبا، نوه ملا یعقوب در سال ۱۹۰۸ میلادی در کرمان به دنیا آمد. از طرف مادری به خانواده استاد یحزقل همدانی منسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

۱- متأسفانه در بسیاری موارد مزاحمان به محله آمده و با شنیدن این آوازها به خانه طرف می‌رفتند و آن بیچاره را اذیت کرده و باج می‌گرفتند.

۲- جشن کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ ش برگزار شد و از آن زمان به بعد مدارس دخترانه افتتاح گردید. در این باره بعداً صحبت خواهد شد.

۳- هدا نام فامیل شوهری او بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

مادر بزرگ مادری اش همسر استاد یحزقل به نام سارا نیز شاعره بوده است.<sup>۱</sup> می‌گویند علائم نبوغ و استعدادش از دوران کودکی هویدا بود. وی دختری آزادمنش و بلند طبع بود. به همه افراد فامیل و اطرافیان مهر می‌ورزید و تا حد امکان یاری و کمک می‌کرد. بی‌بی چهارده‌ساله بود که به همراهی دو سه تن از اعضای فامیل راه سرزمین موعود، اسرائیل را در پیش گرفته و عازم آن دیار گشت. در آنجا بعد از گذشت مدتی به عقد پسر عموی خود در آمد. بی‌بی در قطعه شعر معروفی خطاب به رضاشاه دارد که طی آن نارضایتی اش از این وصلت اعلام می‌کند. نتیجه این وصلت دختری به نام حنا بود.<sup>۲</sup>

---

۱- می‌گویند پس از این که فرزند او اسحق به ارض موعود مسافرت می‌کند، سارا اشعاری در وصف فرزند و درد فراق می‌سراید.

۲- حنا ساکن اسرائیل می‌باشد. او در سال ۱۹۷۶ میلادی سفری به کرمان رفته و از قبر مادر زیارت می‌نماید. این نویسنده در سال ۱۹۸۷ افتخار ملاقات با او را در اسرائیل داشته است.



شاعره بی بی هُدا در کنار همسرش یدیدیا و دخترش حنا

## تاریخ یهودیان کرمان

مشکلات روحی و عاطفی سبب می‌شود که بی‌بی تصمیم بگیرد برای مدتی اسرائیل را ترک نماید و به ایران برگردد. این تصمیم مشکلی بود، زیرا می‌بایست دختر صغیرش را به دست شوهر سپرده و تنها برگردد.

مشکل دیگر مسئله اخذ ویزا بود. به این سبب بی‌بی مدت‌ها به کنسولگری ایران در اورشلیم مراجعه کرده و تقاضای ویزا می‌نمود.<sup>۱</sup> این رفت‌وآمدها سبب تقویت زبان فارسی او گردیده، به حدی که قادر بود احساس خود را به صورت شعر بیان نماید.<sup>۲</sup>

شوهر او هم پسر عمو و هم پسرخاله او بود. بی‌بی این قطعه شعر به عنوان شکایت نامه به رضا شاه خطاب می‌نماید:

که برنشسته بر تخت شاهی	شه نامور شاه والا مقام
مدام	شهنشاه ایران رضا پهلوی
که بر سر نهاده است تاج شهی	مبارک بود تاج و تخت شها
که دشمن ز تیغ تو گردد فنا	شهنشاه ایران شه پهلوی
جهان را گرفته به دست قوی	جهان گشته آباد از عدل تو
دلم گشته دلشاد از فضل تو	به فرمان امرت زمین و سماء
که روشن چراغت شها دئما	تمام سلاطین به سجده آمده
دل جمله ماها به وجد آمده	شنیدیم و دیدیم که نور عظیم

---

۱- زمانی که بی‌بی به کنسولگری مراجعه می‌کرد قبل از استقلال اسرائیل بود.  
۲- مسلماً بی‌بی در سن کمی به اسرائیل رفته بود و چندان تسلط کامل به زبان فارسی نداشته است.



جهان را منور نموده ز بیم  
 دو تیر دهد نوری روی زمین  
 بود زنده جاوید شاهپور تو  
 ظهور آمده وقت بیدار و خواب  
 نشنی نماند زشان تا ابد  
 همه جا هستی تو ما را پدر  
 عدویت به دست تو گردد عدم  
 که با ماه روشن کند دره را  
 بلفظ وطن شاعری ساختم  
 به عالم که عمر تو گردد زیاد  
 سخن یاد گرفتم پاسلگری<sup>۳</sup>  
 به هنگام پاییز و قوس آمدم  
 چو دیوانه داران عالم شدم  
 پسرخاله ام نیست دلگرم من

که مکتوب تورات حق  
 هم چنین  
 دو نیر یکی تو یکی پور تو  
 دو نیر یکی ماه یکی آفتاب  
 که خورشید بسوزاند امراض  
 بد  
 تو خورشید هستی شهنشه نگر  
 شهنشاه ایران شهنشاه جم  
 درخشیدن کوکب زهره را  
 که من کوکب شاه بشناختم  
 زبان وطن را ندارم به یاد  
 گهی می روم نزد قنسولگری  
 که از کودکی ام به قدس آمدم  
 گرفتار نادان و ظالم شدم  
 که شوهر مرا شد پسر عم من

بی بی سرانجام به کرمان رفته و حدود دو سه سال را با فامیل و خویشان  
 خود می گذراند، تا این که یک بیماری مهلک، احتمالاً سرطان گریبان گیر او  
 می گردد. این شاعره نگون بخت در سال ۱۹۴۲ میلادی در سن ۳۴ سالگی

جان به جان آفرین تسلیم نموده و مرگ او سبب تأثر جماعت یهودی کرمان می‌گردد.<sup>۴</sup>

### قضیه عروسی سلطان

سلطان دختر بنیامین حدود سیزده سال سن داشت که به عقد جوانی شانزده‌ساله درآمد.<sup>۵</sup> رسم آن دوره ایجاب می‌کرد که در سنین پایین ازدواج می‌کردند.<sup>۶</sup> معمولاً جشن عروسی در منزل خانواده عروس و یا داماد و یا یکی از خویشاوندان برگزار می‌گشت. برخلاف جشن‌های عروسی این دوره که بساط شادی و پایکوبی برقرار است، در آن دوره یک ترس و دلواپسی در کار بود، که مبادا گذر مأموران حاکم شهر به خانه جشن عروسی بیافتد.

طبقه حُکام آن دوره را معمولاً شاهزادگان و یا درباریان تشکیل می‌داند و آنها از خودکامگی و قدرت مطلق برخوردار بودند. جان و مال و ناموس شهروندان در دست مقتدر آنها بود. در چنان شرایط استبداد که رعیت بیچاره جرئت اعتراض نداشت، تکلیف اقلیت‌های مذهبی معلوم بود. خانواده‌های عروس و داماد به جای تعیین کردن یک حجله می‌بایست به فکر یک مخفیگاه باشند تا مبادا عروس بیچاره به چنگ مأموران حاکم ظالم بیافتد.

شب عروسی سلطان درحالی‌که خود عروس در یک مخفیگاه نشسته و می‌لرزید، یک بیوه‌زن مسن را در کنار داماد نشانده و جشن را برگزار کردند. مخفیگاه عروس در یک طویله زیر یک توده کاه و علوفه قرار گرفته بود، و

---

۴- مادر این نویسنده دבורا میزراحی شیفته بی بی بود و تمام قطعات شعر معروف او را حفظ داشت.  
۵- این سرگذشت را از مرحومه رضوان آرمیان شنیدم. ایشان یکی از مدافعان حقوق زنان در ایران و آمریکا به شمار می‌روند.

۶- سال عروسی آنها حدود یک سده قبل از ۱۳۵۷ ش بوده است.

سلطان بیچاره در کنار برادر هفت‌ساله خود داود در آن محفظه کوچک زانو در بغل نشسته و یکی دو شبانه‌روز را در آنجا به سر بردند.<sup>۷</sup>



اجرای مراسم عروسی در خانواده اسماعیل‌زاده - کرمان اوایل دهه ۱۳۵۰ خورشیدی

ما از چگونگی برگزاری جشن عروسی و نحوه مراسم به طور دقیق اطلاعی در دست نداریم، لیکن بدون شک یکی دو نفر از میهمانان با نوای خوش سروده‌های مذهبی موسوم به "شیرا" را سراییده و به مجلس گرمی بخشیده‌اند.<sup>۸</sup> بدون شک چند عامل سبب می‌شد که خانواده‌ها بتوانند دختران نجیب

۷- داود، حاجی داود میزراحی پدر بزرگ این نویسنده می‌باشد.

۸ - سرودهایی چون "شادی حاتان مبارک باد" برای اطلاعات بیشتر به پژوهشنامه Irano Judaica موسسه بن صبی رجوع کنید که مجموعه جالبی از این سرودها به رشته تحریر در آورده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

خود و یا نوعروسان را از چنگال مأموران حاکم شهر به دور نگه دارند. یکی این که حس همدردی و همبستگی خاص در میان جامعه حکم فرما بود، دیگر این که آنها معمولاً با گویش یهودی یزدی مکالمه می کرده اند که غریبه ها نمی توانستند حرف های آنها را بفهمند و بالاخره آنها با همسایگان زرتشتی رابطه دوستانه ای داشتند. به هر روی، شبکه خبررسانی آنها به قدری قوی بود که در اسرع وقت ورود یک غریبه به محله را به یکدیگر اطلاع داده و از وقوع حادثه ای ناگوار جلوگیری به عمل می آورند.

## کشف حجاب

حکم کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ شمسی به فرمان رضاشاه اعلام شد. این حکم به منزله اقدامی نو جهت گشودن درهای اجتماع به روی زنها تلقی می شد که قرن ها از حقوقی مدنی خود محروم بوده اند. البته این حکم با مخالفت شدید آخوندها مواجه گردید. لیکن حکومت به قدری از حمایت مردم برخوردار بود که از اعمال نفوذ آن طبقه روحانی نما جلوگیری به عمل آورد.<sup>۹</sup>

طبقات مردم از این فرمان استقبال کردند و در بیشتر شهرهای ایران به این مناسبت جشن هایی برگزار گردید. جامعه یهودی کرمان که در آن زمان رقمی بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفوس بوده، این موعد فرخنده را گرامی داشتند.

دو قطعه عکس تاریخی در اختیار داریم که بیانگر بزرگداشت مراسم مزبور

---

۹- محدودیت های حقوق زنان که شامل پوشش لباس می شود در عهد صفویه به دستور مراجع تقلید شیعه وضع شده بود و قرن ها در ایران حکم فرما بود. این مقررات بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی دوباره روی کار آمد.

است. یکی از آنها در منزل ملا الیاهو برداشته شده و دیگری در منزل ملا مشه سلیمانی. عکس اول گروهی حدود پنجاه نفر را نشان می‌دهد که در منزل ملا الیاهو جمع شده‌اند. صاحب‌خانه با ریش سفید بلند و لباس روحانیت (عبا) در سمت چپ سرتیپ سیاه‌پوش نشسته است. افراد حاضر در این عکس با فاخرترین لباس خود شرکت جسته تا این جشن را باشکوه بیشتری برگزار نمایند. جالب این که ملا مشه سلیمانی جشن جداگانه مشابهی در خانه خود ترتیب می‌دهد.<sup>۱۰</sup>

یک نظر اجمالی از عکس دوم نشان می‌دهد که جمعیت بیشتری در خانه ملامشه جمع شده و مجلس رونق بیشتری دارد.



۱۰ - در مورد شخصیت دو ملای مذکور و قضیه رقابت آنها به طور اختصار در فصل دیگر این کتاب صحبت خواهیم کرد.

## تاریخ یهودیان کرمان

مراسم کشف حجاب در منزل ملا الیاهو (شخص ریش سفید نشسته در وسط) با حضور یکی از امرای ارتش (سرهنگ سیاه‌پوش) کرمان - ۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۴ میلادی)

تعدادی چهره‌های آشنا هستند که در جشن خانه ملا الیاهو نیز شرکت جسته‌اند.<sup>۱۱</sup> میزبان لباس روحانیت به تن داشته و در کنار تنه درختی ایستاده است. وی علاوه بر سرتیپ سیاه‌پوش دو صاحب منصب ارتشی دیگر را دعوت نموده است. در آن مجلس دوشیزه استر، دختر ارشد یحزقل کهن و همسر آینده مرحوم موسی کاهنی به نمایندگی از جامعه یهودی کرمان نطقی ایراد نموده و فرمان مذکور را ستود.<sup>۱۲</sup>

---

۱۱ - یکی از این افراد حاجی بابائی می‌باشد که در کمال فروتنی در پشت سر صاحب خانه ایستاده است.

۱۲ - گویا متن این نطق را مرحوم ملا رحمین سلیمانی نوشته بود.



مراسم کشف حجاب در منزل ملا مشه سلیمانی (شخص ریش سفید ایستاده سمت چپ) با حضور یکی از امرای ارتش کرمان - اواسط دهه ۱۳۱۳ خورشیدی - ۱۹۳۳ میلادی ما به درستی از تأثیر بزرگداشت کشف حجاب در روحیه زن‌های آن دوره و بهبودی وضع آنها اطلاعاتی نداریم، لیکن استقبال پرشور چنین جامعه قلیل در شهر کرمان از یک جنبش ملی نشانگر وابستگی یهودیان به آرمان‌های ملی است.

### مکتب و آموزش

تحصیل و کسب دانش همواره در طول تاریخ سه هزارساله قوم یهود در صدر مقاصد اجتماعی قرار داشته است. به قول نویسنده شهیر یهودی آحدهامام<sup>۱۳</sup>: «آموختن و پژوهش راز بقای ملت یهود است.»

## تاریخ یهودیان کرمان

تا قبل از گشایش مدارس نوین در ایران از قبیل الیانس پدران ما تحصیلات خود را در مکتب‌های سنتی کسب می‌کرده‌اند. در دوره مورد بحث ما در قرن نوزده و نیمه اول قرن ۲۰ میلادی فقط تعدادی مکتب در مراکز یهودی‌نشین بزرگ‌تر دایر بوده، و جوامع کوچک‌تر یهودی پراکنده در جاهای دیگر از نعمت تحصیل محروم بوده‌اند.

نامه‌ای از یک فرد یهودی ساکن سیاهکل در استان گیلان خطاب به رهبران جامعه یهودی لندن بیانگر این واقعیت تلخ و درعین حال عشق و علاقه یهودی ایرانی به کسب دانش و تحصیلات است.<sup>۱۴</sup> به نظر می‌رسد که نگارنده نامه در درجه اول انتظار کمک در مورد تأمین معلم و مدرسه داشته است. متن نامه (ترجمه فارسی از انگلیسی) به شرح زیر است:

«امید من به خداوند خالق زمین و آسمان‌ها است. هرسال از لندن پول به ایران فرستاده می‌شود به جز سیاهکل (در ناحیه رشت). کلیه یهودیان سیاهکل که در حدود صد خانواده هستند فقیر هستند. در اینجا نه معلمی است و نه مدرسه! فقط یک کنیسا موجود است! همه فقیر هستند و ظلم و تعدی رواج دارد. مسلماً در لندن کسی از دهی به نام سیاهکل خبر ندارد! به‌خاطر خدا به ما کمک کنید!»

---

۱۴ - این نامه در کتاب "Jewis in Many Lands" نوشته جهانگرد شهیر انگلیسی آدلر (Elkan Nathan Adler) که در سال ۱۸۸۹ از ایران دیدن به عمل آورده قید شده است. بازدید ادلر از ایران مصادف با دوره سلطنت مظفرالدین شاه بود که چهار سال از تاسیس اولین مدرسه الیانس در تهران می‌گذشت.





شاگردان دبستان گنج دانش کرمان همراه با معلمان و مدیر دبستان اواخر دهه ۱۳۲۰ از سمت راست به چپ نشسته: ملا اهرن، الياهو دانيالی، حزقیال زروبابلی (مدیر)، الياهو زروبابلی، موسی زرگری، ملاشعمون، دهورا میزراحی (مادر نویسنده) و شخص ایستاده سمت چپ اسحق سلیمانی

این محرومیت‌های تحصیلی حتی تا ۶۰ یا ۷۰ سال پیش در تعدادی از جوامع یهودی ایرانی حکم‌فرما بود. آدلر در چند مورد ملاقات‌های خود را با یهودیان ایرانی بررسی می‌نماید و می‌نویسد که آنها برای تحصیل و مدارس نوین اهمیت زیادی قائل هستند و این طرز فکر یهودی ایرانی را می‌ستاید. با وجود این‌که مؤسسه الیانس در تهران، اصفهان، شیراز، همدان و یزد مدارس نوین افتتاح نمود و خدمت فوق‌العاده‌ای به ملت ایران به‌ویژه به جامعه یهود به عمل آورد، لیکن هنوز تعداد زیادی از یهودیان سایر

## تاریخ یهودیان کرمان

شهرستان‌ها با مشکل فقدان مدرسه و تحصیل مواجه بودند.<sup>۱۵</sup>

برای مثال از یک گزارش مختصر از نشریه اسرائیل نقل می‌نماییم:<sup>۱۶</sup>  
«از خرم‌آباد به وسیله نامه‌ای اطلاع می‌رسد که در اینجا یک دبستان وجود ندارد. ثروتمندان بچه‌های خود را به مدارس دیگر (منظور مدارس غیریهودی) می‌فرستند. بقیه بچه‌های اسرائیل در کوچه‌ها و ویلان و سرگردان به سر می‌برند. اگر این وضع ادامه یابد یک اسرائیل باسواد در خرم‌آباد نخواهید یافت. چقدر خوب بود اگر پول‌هایی که خرج انتخابات قلابی می‌شد، صد یک آن برای رفاه و آسایش مردم بینوای شهرستان‌ها به مصرف می‌رسید. در شهرستان‌ها مردم برای یک دبستان ناله می‌کنند و در تهران چه پول‌هایی به چه مصرف‌هایی می‌رسد. باز هم خدا به فریاد این مردم برسد.»  
طی همان نامه از ملا هم شکایت به عمل آمده است.



---

۱۵- برای اطلاعات بیشتر به پادیاوند جلد یکم صفحه ۱۱۹ مراجعه کنید.  
۱۶- این نشریه حدود سال ۱۳۲۷ ش حدود ۷۰ سال پیش در تهران چاپ می‌شود.

مدیر دبستان گنج دانش کرمان حزقیبا زروبابلی در میان جمعی از همکاران و دانش‌آموزان

آبراهام کهن مقاله سودمندی تحت عنوان «تعلیم و تربیت سنتی» نوشته است که قدری وضع مکتب را در قرن‌های نوزده و بیست روشن می‌سازد (پادپاوند جلد یکم، صفحه ۱۱۵). او می‌نویسد: «اکثریت دانش‌آموزان این مراکز را محصلین چهارساله تا جوانان در سنین (بر میصوا) سیزده سالگی تشکیل می‌دادند».

وی اضافه می‌کند که مکتب معمولاً در خانه راب و یا در کنیسا تشکیل می‌شد. کودکان عموماً به روی زمین و چسبیده به هم می‌نشستند تا از سرمای گزنده در امان باشند.

سروصدای زیاد، شلوغی و تراکم جمعیت درون مکتب، شرایطی را باعث می‌شد که مانع آموزش به صورت مناسب بود. مضافاً این‌که در ماه‌های بهار و تابستان فضای بسته و گرمای خفه‌کننده از توان یادگیری دانش‌آموزان می‌کاست.

درآمد ملاها بستگی به شهریه جزئی شاگردان داشت. اکثر شاگردان از خانواده‌های بی‌بضاعت و فقیر بودند، لذا قسمت عمده درآمد ملا را کمک‌های مالی چند خانواده پردرآمد تأمین می‌نمود.

در بعضی مکتب‌ها زبان عبری آموخته می‌شد و شاگردان بعد از اتمام دوره مکتب فقط با زبان عبری آشنایی داشتند. از تدریس زبان فارسی و علوم خبری نبود. قسمت عمده آموزش را دعاها و نیایش و قرائت تورات تشکیل می‌داد.

## مکتب ملا مشه خبیصی

ملا مشه را می‌توان یکی از بنیان‌گزاران جامعه یهود کرمان در دوره مورد بحث (قرن نوزده میلادی) نامید. وی در جوانی به شغل پیله‌وری اشتغال داشته و حوزه فعالیت او شهرستان شهداد بوده است.<sup>۱۷</sup> قبل از مهاجرت به کرمان، تحصیلاتش را نزد حخامیم یزد طی نموده و فضل او از دانش تورات و تعلیمات دین یهود مورد تکریم جامعه بوده است.

نظر به این‌که در دوره فعالیت او جمعیت یهودی کرمان در مرحله افزایش بود، در نتیجه تعدادی بچه‌ها حیران و ویلان در کوچه‌های محله پرسه می‌زدند و از نعمت تحصیل محروم بودند. ملا مشه شخصی دلسوز بود و حرفه تدریس را مقدس می‌دانست، لذا برای تاسیس مکتب در خانه خود اتاقی را به کلاس درس اختصاص داد. البته خصوصیات مکتب او همانند سایر مکتب‌های آن زمان بوده و از شرایط بهداشتی و نظافت لازمه محروم بوده است. شاگردان کلاس از گروه سنی پنج ساله شروع شده و تا شانزده سالگی، در بعضی موارد نوزده سالگی خاتمه می‌یافت. آنها می‌بایست روی حصیر نشسته و سرمای زمستان و یا گرمای شدید تابستان را تحمل نمایند.

ناگفته نماند که در بعضی موارد این شاگردان جهت کسب رضایت ملا مجبور بودند کارهای خانه وی را انجام دهند. به‌عنوان مثال یک شاگرد وظیفه‌اش خرید خانه بود و دیگری می‌بایست از بچه خردسال ملا نگهداری

---

۱۷- نام قدیم شهرستان شهداد (در شرق کرمان) خبیص بوده، نظر به این‌که حنای این شهر بسیار مرغوب و به همین دلیل این شهرستان را خبیص می‌نامیدند. لذا ملا مشه به خبیصی معروف شد. این مختصر شرح حال ملا مشه خبیصی و مکتب او را مدیون مرحوم داود آبائی می‌باشم. مرحوم آبائی خود در دوران کودکی شاگرد این مکتب (تحت مدیریت ملا صیون) بوده.

نماید.<sup>۱۸</sup>

گویا ملا مشه با صنعت شمع‌سازی آشنایی داشته و شمع‌هایی بلند را درست می‌کرده تا روشنگر جلسات شبانه باشند.<sup>۱۹</sup> به نظر می‌رسد که او شخصی خستگی‌ناپذیر بوده است.

بعد از فراغت از تدریس روزانه، شب‌ها را فرصتی مناسب برای فراگیری تعلیمات عالیه می‌دانست. منظور از این تعلیمات عالیه مطالعه کتب زوهر و قبالا و تفاسیر (میدارش) است.

---

۱۸- پدربزرگ من حاجی داود شاگرد ملا مشه بوده است. وی می‌گفت یک روز ملا می‌خواست او را تنبیه نماید، لیکن زنش از ملا خواست که صرف نظر نماید، به خاطر این که پدربزرگ من از بچه ملا ننگه‌داری کرده بود و فرصت انجام تکالیف نداشته است.

۱۹- بی‌گمان شروع فعالیت تدریس ملا مشه هم‌زمان با سال اختراع برق سال ۱۸۷۹ میلادی بوده است. حدود نیم قرن از گذشت این تاریخ طول کشید تا در شهرهای ایران کارخانجات تولید برق را تاسیس نمایند.

## تاریخ یهودیان کرمان



مراسم اهدای کارنامه‌های تحصیلی دانش‌آموزان مدرسه گنج دانش با حضور ایران حزانی، حزقیآ زروبابلی (مدیر) و ملا رحمین سلیمانی

باید یادآور شویم که ملا مشه تعدادی مرید داشت و آنها چون یهودیان هر خطه و مرز و بوم سایر جاهای دنیا معتقد بودند که با نیایش و مطالعه کتب مذکور زمینه را برای ظهور ناجی مهیا می‌سازند.<sup>۲۰</sup>

سال‌ها بعد که ملا مشه از کار تدریس برکنار شد، مدیریت مکتب را به فرزند خود ملا صیون سپرد. گویا ملا صیون لیاقت و سواد پدر را نداشت و از حرفه و درآمد مستقلی محروم بوده است. تنها منبع درآمد او از طریق مکتب بوده که

---

۲۰ - پدر بزرگ مادری این نویسنده مرحوم حاخام ایمانوئیل حزانی برادر زاده ملا مشه بوده است. مرحومه مادرم می‌گفت که پدرش از مریدان ملا مشه بوده و به نظر می‌رسد که تقوا و دانش استاد تاثیر در روحیه مرید داشته است.

۲۰ - مرحوم موسی صبی (دائی داود آبائی) نیز یکی از شاگردان این مکتب بوده و استطاعت پرداخت شهریه را داشته.

چندان رضایت‌بخش نبوده است. وی به قدری فقیر بوده که معمولاً نهار ظهر او یک عدد پیاز پخته در زیر آتش اجاق و قطعه‌ای نان ارزن بوده است. برای این که این مطلب را قدری روشن سازیم، باید یادآور شد که در اوایل دهه سال ۱۹۳۰ میلادی تعداد شاگردان مکتب اورقمی بین ۳۰ تا ۳۵ نفوس بوده است. از این تعداد فقط ده شاگرد استطاعت مالی داشته و ماهی سه ریال شهریه می‌پرداخته‌اند، بقیه فقیر و از پرداخت شهریه معاف بوده‌اند. یک صحنه از کلاس درس مکتب را چنین می‌توان تشریح نمود:

درحالی‌که شاگردان روی حصیر یا گلیمی نشسته، ملا صیون در صدر کلاس بر روی تشکچه‌ای می‌نشست. اتاق درس یک روزنه دارد که از آن نور تابیده و کلاس را تا حدی روشن نگه می‌دارد. معمولاً بچه‌های سنین پایین در ردیف جلو نشسته و بقیه در ردیف عقب. ملا معمولاً قطعه‌ای از تورات را خوانده و سپس به فارسی ترجمه می‌کرد. سپس شاگردان مکلف بودند که درس را مرور نمایند. این فرصتی بود که ملاصیون چپقی روشن کرده و مشغول اشباع هوای اتاق از دود توتون شود. بعد از این که از تفریح خود فارغ می‌شد و گاهی اوقات چرتی هم می‌زد، ملا دوباره درس را شروع می‌کرد.

مرحله بعدی این بود که ملا از تک‌تک شاگردان مطالب قرائت را سؤال می‌نمود. چنانچه شاگردی درس را بلد نبود به آنها فحش و ناسزا نثار می‌کرد و در بعضی موارد کتک می‌زد. معمولاً آن عده از شاگردان که شهریه می‌پرداختند از تنبیه و مجازات معاف بودند.<sup>۲۱</sup>

۲۱- مرحوم داود آبائی تعریف جالبی از وی می‌گفت که یک روز شاگردان تصمیم می‌گیرند که از ملا صیون به واسطه رفتار خشن انتقام بگیرند. مع هذا تعدادی سوزن را به طور عمودی در زیر تشک ملا فرو می‌نمایند. به محض این که ملا به کلاس رفت و روی تشکچه نشست صدای آخ او بلند شد و مورد تمسخر شاگردان قرار گرفت.

## تاریخ یهودیان کرمان



از سمت راست ایستاده ملا شمعون قاضی زاده، ملا ارون (اهرون)، آقای مدیر، ایران بروخیم، ایران حزانی و پوران خانم؛ دبستان گنج دانش کرمان ۱۳۳۵ خورشیدی

عده‌ای از شاگردان این مکتب را در اولین فرصت به مدارس دولتی رفته و اولیا آنها ترجیح می‌دادند که فرزندانشان سواد فارسی بیاموزند. عده دیگری بعد از اتمام مکتب به همراهی پدر خود به دنبال کار و کاسبی و امرار معاش رفتند. بعدها کلاس‌های اکابر باز شده و این گروه دوم به منظور فراگرفتن زبان فارسی به کلاس‌های شبانه روی آوردند.<sup>۲۲</sup>

---

۲۲ - مرحوم سیمانظوب مدیر تشکیلات کرمانی‌ها در اسرائیل قبل از مهاجرت به این کلاس‌های شبانه می‌رفته است.



## اعزام دو مأمور آلیانس به کرمان

بنیاد آموزشی الیانس در سال ۱۸۷۳ میلادی به ریاست آدلف کرمیو در فرانسه فعالیت خود را آغاز نمود. این بنیاد تعدادی مدارس جهت آموزش و تربیت شاگردان جوامع یهودی پراکنده در شمال آفریقا و خاورمیانه تأسیس نمود. هنگام سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا، آدلف کرمیو و سایر رهبران یهودی اروپا، برنامه ایجاد این مدارس را در ایران با شاه قاجار مطرح ساختند. شاه ایران موافقت نمود و توافق نامه‌ای تصویب شد که طبق آن هزینه تأسیس مدارس الیانس به عهده خیرین یهودی و مخارج تحصیل و تعلیم و تربیت معلمان یهودی ویژه الیانس در خارج از کشور به عهده کمیته مرکزی آلیانس مستقر در فرانسه قرار گرفت.

به مناسبت پنجاهمین سالگرد تأسیس بنیاد آموزش آلیانس، نشریه اسرائیل خدمات آن را چنین می‌ستاید: «تأسیس مدارس آلیانس که مصادف با برقراری مشروطیت در ایران بود فرصت کافی به جوانان یهود داد که تغییری در وضع رقت‌بار و خراب خود داده و با گرفتن تعلیم و آشنا شدن به فرهنگ فارسی و فرانسه و عبری و انگلیسی به طرف تمدن و ترقی هدایت شوند.»

به هر تقدیر، این مؤسسه دو مأمور به کرمان جهت ارزیابی اوضاع اعزام می‌دارد. ما از تاریخ ورود دو مأمور آلیانس به کرمان اطلاع دقیقی نداریم. به طور یقین آنها بعد از تاریخ افتتاح مدرسه آلیانس در یزد به سال ۱۹۲۰ به کرمان رفته تا از نزدیک شرایط را برای گشایش یک مدرسه بررسی نمایند.

---

۲۳- این نشریه ارزنده در تهران ۱۳۲۵-۱۳۲۷ ش منتشر می‌شد سردبیرش دکتر رحیم کهن و یکی از نویسندگانش داود ادهمی (سالم‌زاده) بوده است. به شماره ۲۰ آن رجوع شود. (و)

## تاریخ یهودیان کرمان

این مأموران یک روز شبیه به تنها کنیسای محله رجوع نموده تا ضمن آشنایی با جامعه، هدف و برنامه خود را مطرح نمایند. ملا الياهو راو آن زمان به هدف دو مأمور مذکور مشکوک بوده و آنها را مؤاخذه کرده می‌پرسد: «دیشب کجا اقامت داشته و چه غذایی صرف کرده‌اید؟»<sup>۲۴</sup>

باید متذکر شد که طبقه روحانی جوامع یهودی در ایران، در آن دوره به هدف‌های مدارس الیانس مشکوک بوده تا مبدا این مدارس وسیله تبلیغات میسیونرهای مسیحی باشند. طرز فکر ملاهای یهودی آن وقت کرمان مستثنی نبود.

علی‌رغم این مخالفت‌ها، حاجی بابائی از آن دو مأمور استقبال به عمل آورده و حتی المقدور سعی کرد که آنها را در اجرای هدف خود ترغیب نماید. وی حتی یک قطعه زمین در حوالی محله در نظر گرفت که روی آن مدرسه را بنا نمایند لیکن متأسفانه به واسطه قلیل بودن تعداد دانش‌آموزان و دلایل دیگر این برنامه عملی نگشت.<sup>۲۵</sup>

سخن از حاجی بابائی به عمل آمد، باید اضافه نمود که وی شخصی فاضل و در هر فرصت والدین را تشویق می‌نمود که فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. به‌ویژه زمانی که مدارس دولتی دخترانه برای اولین بار در کرمان افتتاح شد و پدر

---

۲۴ - در اصفهان ریش سفیدان یهودی برای این که مطمئن شوند مأمور الیانس یهودی است او را به گرمابه برده‌اند.

۲۵ - در مصاحبه‌هایی که من با افراد متولد آن دوره داشته‌ام، همه قریب به اتفاق افسوس می‌خورند که ای کاش مدرسه الیانس در کرمان تاسیس شده بود و ما می‌توانستیم تحصیلات درست و حسابی داشته باشیم. یکی از افراد سرشناس جامعه خیلی دلش می‌خواست که در کودکی زبان فرانسه بیاموزد، همان‌طور که بچه‌های فامیل او در یزد از این موهبت برخوردار بودند.

و مادرها هنوز جرئت نداشتند که دختران را به مدرسه بفرستند، مبادا کسب تحصیل آنها تأثیری در پیدا شدن خواستگار و ازدواج آنها فراهم آورد. حاجی بابائی با زبانی تشویق‌آمیز فواید تحصیل را برای والدین توضیح داده و آنها را قانع می‌کرد که نباید دختران را از این نعمت محروم ساخت.<sup>۲۶</sup>

### ورود به مدارس دولتی

بعد از جنبش مشروطیت، دو سه مدرسه دولتی در کرمان افتتاح شد. یکی از آنها به نام مدرسه احمدی در محله مجاور محله دولت‌خانه واقع گردید.<sup>۲۷</sup> ربیع نامی دست‌پس‌شش‌ساله خود را گرفته و به این مدرسه برد تا ثبت‌نام نماید. ناظم مدرسه از هویت یهودی ربیع خبردار بوده و تبعیض قائل شده و خودداری می‌کند. ربیع دل‌شکسته به نزد ارباب کار خود الیاهو تهرونی رفته و این مشکل را با او در میان می‌گذارد.<sup>۲۸</sup> الیاهو تهرونی از این قضیه عصبانی شده و یک قفل را برداشته و به مدرسه مذکور می‌رود. سپس با لحنی محکم به اولیای مدرسه اخطار می‌کند که: «این مشروطه نیست، بلکه استبداد است». بعد در مدرسه را قفل کرده و می‌رود. اولیای مدرسه فوری به دنبال او رفته و عذرخواهی می‌کنند و پسر ربیع را در مدرسه ثبت‌نام می‌نمایند.

۲۶- حاجی بابائی در اوائل جوانی به سرزمین مقدس رفته و تحصیلات خود را یشیوهای اورشلیم و بغداد گذرانده بود. وی صاحب چند حرفه عکاسی و دندانسازی بود. خانه او محفل اشخاص ادیب و فرهیخته و فرهنگ‌دوست بوده است. وی دایی پدر نویسنده و پدر بزرگ مادرم می‌باشد.

۲۷- این مدرسه به نام احمدشاه قاجار و در محله گلباسخان واقع شده بود.

۲۸- درباره الیاهو تهرونی قبلاً در قسمت حرفه‌ها صحبت شد. وی شخصی با نفوذ بوده و چه بسا اولیاء مدرسه از هویت یهودی او اطلاعی نداشته‌اند.

## تاریخ یهودیان کرمان



از سمت راست ریوانی، خاخام ایمانوئل حزانی، آقای مدیر، ملاشمعون قاضی زاده و یوسف ماخبتی در مراسم تفیلا در دبستان گنج دانش کرمان ۱۳۴۰ خورشیدی

ما به درستی نمی‌دانیم که آیا پسر ربیع نقش یک پیش‌آهنگ را داشته و اولین شاگرد بوده که در مدرسه عمومی ثبت‌نام کرده است. قدر مسلم این که در همان زمان تعدادی شاگردان یهودی آماده بودند که به این مدارس روی آوردند. باید در نظر داشت که مشکلات این شاگردان منحصر به امکانات مالی محدود و استطاعت شهریه نبود.<sup>۲۹</sup> بلکه آن بیچاره‌ها در سنین پایین محکوم به تحمل آزار و اذیت هم‌کلاسی‌های خود چه در محیط مدرسه و چه

---

۲۹- همان‌طور که درباره مکتب مثل زدیم، شاید حدود یک سوم آنها می‌توانستند پول شهریه بدهند و دو سوم بقیه فقیر بودند.

خارج بودند. در بسیاری اوقات، هنگام عبور از کوچه و خیابان مورد خشونت قرار گرفته و به آنها سنگ و یا کثافت پرت می‌شد.<sup>۳۰</sup>

### نوشیدن آب و نجسی

در مدارس دولتی مذکور یک محدودیت مهم در کار بود، و آن این که شاگردان یهودی می‌بایست مواظب باشند که آب آشامیدنی مدرسه را «نجس» نمایند.<sup>۳۱</sup> در هر مدرسه یک خم آب وجود داشت که همه شاگردان با استفاده از یک لیوان از آن می‌نوشیدند.<sup>۳۲</sup>

بدیهی است که شاگردان صغیر تازه‌وارد به این مدارس با محدودیت‌ها آشنا نبوده و نمی‌دانستند که نجسی یعنی چه؛ لذا چنانچه یک شاگرد یهودی از روی غفلت دستش به‌سوی لیوان و خم دراز می‌شد و جرعه‌ای آب می‌نوشید، این عمل خطا تلقی می‌شد و آن بچه می‌بایست جواب‌گوی سایرین باشد. مرحوم سلیمان میزراحی (پدر نویسنده) یک خاطره جالب از آن دوره تحصیلی دارد که بدین شرح است:

۳۰ - باید متذکر شویم که صحبت از چند دهه اخیر نیست، بلکه از هفتاد یا هشتاد سال پیش است (حدود ۱۳۱۷ ش) که رعایت قانون شهروندی به سادگی زیر پا نهاده می‌شد. آزار و اذیت به شکل‌های گوناگون و سطوح مختلف همیشه رایج بوده و حقوق شهروندی اقلیت‌های مذهبی به اسانی زیر پا نهاده می‌شد.

۳۱ - درباره نجسی به کتاب درد اهل ذمه، نوشته یوسف شریفی رجوع نمایید.

۳۲ - معمولاً آب آن خم از آب انبار و یا آب چاه تأمین می‌شد.

## تاریخ یهودیان کرمان



آغاز سال تحصیلی دبستان گنج دانش کرمان در سال تحصیلی ۳۳-۱۳۳۲ خورشیدی همراه با اولیاء و مربیان و با حضور تنی چند از شخصیت‌های فرهنگی از تهران. نشسته ردیف دوم از سمت راست به چپ گروه معلمان و مهمانان: ایران حزان، پوران خانم، همسر زروبابلی، ایران بروخیم، اسحق کهن صدق، حزقیال زروبابلی (مدیر) موسیو شیف (ریس اداره جوینت) سلطان سلیمان کهن صدق، ناشناس، موسی کاهنی، ناشناس، ملا شمعون قاضی‌زاده، ملاهرون (ارون) و ناشناس؛ کرمان ۱۳۳۲ خورشیدی

«من کلاس دوم دبستان بودم که یک روز زنگ تفریح به طرف خم رفته و قدری آب نوشیدم.<sup>۳۳</sup> هم کلاسی‌های مسلمان به ناظم مدرسه شکایت برده و گفتند یک بچه یهودی آب خم را نجس کرده است. ناظم مدرسه مرا صدا کرد و به طرف خم روانه شدیم. سپس از من پرسید: تو از این خم آب نوشیده‌ای؟ من که هراسان بودم از ترس تکذیب کردم و گفتم نه. سپس در حضور همه شاگردان مدرسه، ناظم یک لیوان آب پر کرده و به دست من داد و گفت قدری از این آب بنوش. من فرمان او را اجرا کرده و جرعه‌ای نوشیدم. بعد ناظم بقیه

۳۳ - کلاس دوم ایشان مطابق با سال ۱۹۲۶ میلادی بوده است.

آب لیوان را به داخل خم ریخت و با لحنی جدی به تمام شاگردان گفت که آب این خم نجس نیست و همه ما می‌توانیم بنوشیم. به این ترتیب همه شاگردان مدرسه درسی آموخته و قضیه "نجسی" برای آنها روشن شد.»  
این طرز فکر ناظم آن مدرسه شاید استثنایی بوده، لیکن می‌توان گفت که به‌طور کلی مردم کرمان صاحب تحمل و رواداری بیشتری بوده‌اند.

### اوتصر هتورا

بروز جنگ جهانی دوم تغییرات گسترده‌ای در نحوه اداره مدارس ایانس ایزرائلیت به‌وجود آورد. شوربختانه با به‌هلاکت رسیدن اکثر یهودیان اروپایی، کمک‌های مالی به مدارس مذکور قطع گردید، و خواه‌ناخواه تغییرات فاحشی در مدیریت و کادر آموزشی این مدارس به‌وجود آمد. به‌طور کلی اوضاع این مدارس در معرض نابه‌سامانی قرار گرفت و بیم آن می‌رفت که به‌طور کلی تعطیل شوند.

در اوائل دهه چهارم قرن اخیر یک مؤسسه فرهنگی به نام اوتصر هتورا در اسرائیل پایه‌گذاری گردید.<sup>۱</sup> این مؤسسه آموزشی را راو اسحاق مئیر لوی به ایران آورد. راو لوی خود یک حاسید لهستانی بود، و پس از ورود به ایران با پشتکار و فعالیت خستگی‌ناپذیر یک سری مدارس یهودی را در تهران و سایر شهرهای ایران تاسیس نمود.<sup>۲</sup> به این ترتیب در ظرف چند سال، او توانست

۱ - جهت اطلاع بیشتر در مورد این مؤسسه به پادیاوند، جلد سوم، صفحه ۲۲۳ رجوع کنید.  
۲ - همان‌طور که اشاره شد مدارس مزبور جایگزین مدارس ایانس شد و در تهران و تعدادی شهرهای دیگر به نام مدارس اتحاد به کار خود ادامه دادند. نظر به این که بودجه مدارس آلیانس از اروپا قطع گردید چون اکثر سخاوتمندان یهودی در جریان هولوکاست از بین رفتند. لذا راو

## تاریخ یهودیان کرمان

جایی که مؤسسه آلیانس خالی گذاشته بود پر نماید. در آن دوره سازمان غیرانتفاعی جوینت<sup>۱</sup> به چنین مؤسسات فرهنگی کمک می نمود و راو لوی موفق شد که کمک های این سازمان را جلب نماید. علاوه بر کمک های مزبور، راو لوی از حمایت چند نیکوکار آمریکایی نیز برخوردار بود.<sup>۲</sup>

گفتیم که راو یک شخص مذهبی بود، و با این وصف او شخصاً یک عده مدیران و معلمان متدین را به کار گماشت، گذشته از این امر استخدام، نحوه تدریس و مطالب درسی نیز کاملاً تحت نظر او بود.

ناگفته نماند که در این مدارس یک روحیه غیرصهیونیستی حکم فرما بود و متأسفانه آموختن زبان عبری مدرن آن گونه که شاید و باید در صدر برنامه های درسی قرار نداشت. به طور مختصر تأکید عمده برنامه های درسی او تصرهتورا بیشتر در محور تدریس تعلیمات دینی قرار داشت.<sup>۳</sup> به هر تقدیر، در آن سال ها، یهودیان ایرانی به مدارس یهودی احتیاج داشتند و چاره ای جز استقبال از راو لوی و او تصرهتورا نبود.

---

لوی سرپرستی تعدادی از این مدارس را به عهده گرفت.

۱ - (Joint distribution) سازمان غیر انتفاعی جوینت که مرکز آن در نیویورک می باشد از سال ۱۹۱۴ م، شروع به فعالیت کرده است. این سازمان یهودی کمک های بشر دوستانه خود را در اختیار یهودیان دنیا بنا نهاده است، یکی از این کمک های مالی برنامه ای آموزشی می باشد.

۲ - یکی از این افراد نیکوکار به نام اسحاق شالم ساکن نیویورک و اصلیتش سوریه ای بود. (نقل قول از پروفیسور امنون تنصر)

۳ - سال ها پیش (در اوائل دهه ۱۹۸۰ میلادی) در یک جلسه سخنرانی در بوستون دوست من آقای لری لونتال Larry Lowenthal درباره خدمات جوینت صحبت می کرد. مرحوم مهندس جهانگیر بنایان حضور داشت و در پایان سخنرانی ایرادهای خود را سازمان مزبور بیان داشت و معتقد بود که برنامه های Joint تا حدی یهودیان ایران را از مهاجرت به اسرائیل باز می داشت. انتقاد آن مرحوم درست و منطقی بود.



## مأموریت سلیمان کهن صدق

سلیمان کهن صدق معروف به سلطان سلیمان متولد گلپایگان سال ۱۲۷۰ خورشیدی و وفات سال ۱۳۴۳ خورشیدی از بنیان‌گزاران تشکیلات فرهنگی یهودی در تهران و مؤلف فرهنگ عبری به فارسی است.<sup>۱</sup> برقراری کلاس‌های عبری و ترویج معارف یهود در صدر برنامه فعالیت‌های آن زنده‌یاد بوده است.



مراسم بزرگداشت در کنیسه‌ی کرمان به مناسبت درگذشت فقیه نایبنا خاخام حثیم موره - کرمان ۱۳۲۱ خورشیدی

جهت اجرای این هدف مقدس، سلیمان کهن صدق مرتباً از شهرهای یهودی‌نشین دیدن به عمل آورده و از نزدیک با وضع جامعه یهودی هر شهر

۱ - نظر به این که او در ارتش درجه سروانی (یا سلطانی) داشت و به سلطان سلیمان معروف گردید.

## تاریخ یهودیان کرمان

آشنا می‌شد. در اوایل تابستان سال ۱۳۲۱ شمسی مطابق با سال ۱۹۴۲ میلادی بود که این رادمرد تاریخ یهود ایران به شهر کرمان وارد شد. گویا اقامت او در کرمان حدود سه هفته طول کشید. اتفاقاً در همان روزها خاخام حئیم موره به رحمت ایزدی پیوست.<sup>۱</sup>

محبوبیت خاخام به حدی بود که هنگام وفاتش، اکثر جوامع یهودی ایران مراسم ترحیم و یادبود برقرار نمودند. نظر به این که سلیمان کهن صدق از مریدان و دوستان خاخام به شمار می‌رفت، مراسم ترحیم در کنیسه‌های کرمان با حضور او تشکیل گردید و اکثر افراد جامعه در آن شرکت جستند.<sup>۲</sup>

به هر تقدیر جناب کهن صدق در مدت اقامت خود در کرمان با اعضای جامعه از نزدیک آشنا گشته و اکثر اوقات این ملاقات‌ها در کنیسه انجام می‌پذیرفت. در طی این ملاقات‌ها بود که نیاز اساسی جامعه یهودی کرمان مورد بررسی وی قرار گرفت.<sup>۳</sup> در وهله اول می‌بایست کلاس‌هایی دایر گردد تا فرزندان جامعه بتوانند از نعمت یادگیری بهره‌مند گردند. در آن زمان تنها

---

۱ - خاخام حئیم موره متولد سال ۱۸۷۲ م و وفات سال ۱۹۴۲ م (در تهران) علاوه بر شغل تدریس در مدرسه الیانس تهران مولف چندین کتاب ارزنده به زبان‌های فارسی و عبری بوده است. یکی از خدمات این نابغه نابینا شرکت در مجالس تبلیغات میسیونرهای مسیحی و بحث‌های کوبنده با آنها بوده است. وی با کاردانی و استدلال تعدادی از جوانان یهودی را از چنگال شکارچیان مذکور نجات داده و آنها را هدایت فرمود (من جمله سلیمان حئیم مولف چنین دیکشنری‌های ارزنده). جهت مطالعه زندگینامه مختصر خاخام حئیم موره و آثار او به پادیاوند جلد یکم صفحه ۲۶۱ مراجعه کنید.

۲ - یک قطعه عکس از این گردهم آبی برداشته شده است که نشان می‌دهد یک عده ارتشی در آن جلسه حضور داشته‌اند. با تشکر از خانواده کاهنی (ساکن نیویورک) که پدر بزرگوارشان مرحوم موسی کاهنی این قطعه عکس را در اختیار من گذاشت.

۳ - به گمان قوی جمعیت یهودیان کرمان در آن زمان رقمی بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفوس بوده است.

محل مناسب برای تأسیس این کلاس‌ها ساختمان کنیسا بود.<sup>۱</sup> لذا از اتاق‌های کنیسا به‌عنوان کلاس استفاده شده و بچه‌های محله از سنین پنج و یا شش به بالا در این کلاس‌ها پذیرفته شدند.

تعدادی از افراد جامعه که صاحب سواد کافی برای تدریس بودند در مدرسه جدید شروع به تدریس نمودند. مرحوم حزقیال زروبالی به مدیریت این افراد برگزیده شد.<sup>۲</sup> از جمله کسانی که جناب کهن‌صدق با وی باب مراودت را گشود خاخام ایمانوئیل حزانی بود.<sup>۳</sup>

۱- هنگام ورود به داخل محوطه کنیسا، یک فرد بعد از پیمودن صحن آن به یک سالن نسبتاً بزرگ وارد می‌شد که محل عبادت بود. در سالن یک بالکنی وجود داشت که محل نشیمن خانم‌ها بود. در ناحیه سمت چپ یک سالن کوچک‌تر و در ناحیه سمت راست سه چهار اتاق قرار داشت. در شب‌های گرم تابستان، حضار در محوطه حیاط جمع شده و به نیایش می‌پرداختند. گویا این تشکیلات ساختمانی حدود یک ربع قرن پیش تعمیر و بازسازی شده است.

۲- مرحوم حزقیال (یا حق نظر) زرو بابلی موسوم به آقای مدیر از سنین جوانی خدمت به جامعه خود را آغاز نمود و تمام عمر خود را صادقانه وقف تعلیم و تربیت شاگردان نمود. درباره ایشان صحبت خواهد شد.

۳- پدر بزرگ مادری نویسنده.

## جنبش‌ها

با وجود این‌که جمعیت جامعه یهودی کرمان قلیل بوده و شهر کرمان از لحاظ جغرافیایی دورافتاده است، مع‌هذا جامعه مورد بحث ما از تأثیرات تبلیغات مذهبی و سیاسی در امان نماند. منظور ما از تبلیغات یکی برنامه‌های مبلغان مسیحی و دیگری جنبش حزب توده است.

گو این‌که این دو نهاد به یکدیگر ربطی ندارند، لیکن باید در نظر داشت که هریک از آنها به نوبه خود وانمود می‌کرد که جنبش و فعالیت‌های جنبه نجات‌یابی دارد.

همان‌طور که اشاره خواهیم کرد، مبلغان مسیحی<sup>۱</sup> حدود یک قرن و ربع پیش به کرمان رفتند و حزب توده حدود هفت دهه پیش فعالیت خود را برای مدتی کوتاه آغاز کرد. روی هم‌رفته تأثیرات هر یک ناچیز بوده، لیکن شاید مختصر مرور از نحوه تبلیغات و فعالیت‌های آنها ضروری باشد.

### تبلیغات میسیونرهای مسیحی:

به‌طور کلی یهودیان هر خطه و دیار، از ازمینه قدیم نسل اندر نسل، در انتظار ناجی موعود به سر برده و نذر و نیایش‌های خود را به ظهور او معطوف داشته‌اند. در مواقع دشوار تاریخ و پیش آمدهای غیرمنتظره شعله‌های این آرزوی ملی در قلوب یهودیان اوج می‌گرفته است. چنانچه یک قضیه نامطلوب اتفاق می‌افتاد، آنها به‌طور دسته‌جمعی به کنیسا پناه می‌بردند و روزهای متمادی را صرف دعا و نیایش می‌کردند تا بلکه ناجی آنها ظهور نماید.<sup>۲</sup>

---

۱ - مبلغان مسیحی فعالیت خود را در ایران از حدود ۲۰۰ سال پیش آغاز کردند اولین مبلغ مسیحی به نام ژوزف ولف (JOSEPH WOLF) در ماه نوامبر ۱۸۲۴ سر از ایران درآورد.

۲ - وقایعی از قبیل صدور احکام یهودی ستیزانه و در نتیجه بروز فتنه و غارت محله به وسیله طبقه اوباش و اراذل.

بی سبب نیست که در هر فرصتی چنانچه یک غریبه به محله آنها وارد می شد، آنها دور او جمع می شدند تا شاید آن میهمان تازه وارد خبری و یا نشانه‌ای از ناجی موعود آورده باشد. یک واقعه کوچک بیانگر این شور و اشتیاق است. می گویند که یک ظهر شبات درحالی که بنیامین و اعضای خانواده اش دور سفره نهار جمع شده بودند یک نفر به جمع آنها پیوست و خبر آورد که برای اولین بار یک دوچرخه سواری را در خیابان دیده که مشغول رکاب زدن با این وسیله نقلیه بوده.<sup>۱</sup> با شنیدن این خبر اشک شوق از دیدگان بنیامین روان گشته و می پرسد: «پس چرا ماشیح ما ظهور نمی کند؟»<sup>۲</sup>

چه بسا نسل معاصر بنیامین که سده نوزدهم را پشت سر گذاشته و وارد قرن متلاطم بیستم میلادی شدند، به سختی می توانستند تأسیس دولت اسرائیل را پیش بینی نمایند.<sup>۳</sup>

نهضت صهیونیسم تازه برنامه کار خود را شروع نموده بود و به واسطه فقدان ارتباطات مؤثر، اکثر یهودیان پراکنده در گوشه و کنار جهان از پیشرفت های این نهضت بی خبر مانده بودند. آنها این نهضت جدید را پدیده ای جدا از تاریخ یهود می پنداشتند و در موقعیتی نبودند که ادامه پیشرفت آن را در چهارچوب

۱ - منظور از بنیامین همان مهاجر همدانی است که قبلا اشاره شد. وی پدر جد این نویسنده می باشد.

۲ - در ادوار تاریخ یهود ایران چندین مورد از نهضت های نجات یابی ظاهر گردیده و پیشوایانی نظیر ابو عیسی اصفهانی خود را ناجی معرفی کرده اند. برای مطالعه بیشتر به پادیاوند، جلد دوم، بخش دوم مراجعه شود. در این راستا، خواندن شرح ظهور شبتای صوی در دوره قرن هفدهم میلادی و انعکاس تبلیغات دروغین او توصیه می شود.

۳ - در واقع تأسیس دولت اسرائیل و مهاجرت یهودیان به سرزمین اجدادی خود و تحقق یافتن وعده های پیامبران بنی اسرائیل محسوب می شود.

## تاریخ یهودیان کرمان

تأسیس کشور مستقل یهودی باور نمایند. <sup>۱</sup> در نتیجه عده‌ای ناجی طلب دعوت مبلغان (چه مسیحی و یا بهائی) را پذیرفته و به موعظه گوش فرا می‌دادند. <sup>۲</sup> از طرفی دیگر، بروز نهضت‌هایی از قبیل بایبه و شیخیه در قرن نوزده میلادی سبب ایجاد یک نوع بیداری در میان طبقات مردم ایران گشت. <sup>۳</sup> در همان دوره بر اثر تماس‌های روزافزون با اروپائیان حس کنجکاوی ایرانیان برانگیخته شد و زمینه برای ورود مبلغان مسیحی مساعد گشت. به هر تقدیر، در آن دوره حساس بود که میسیونرهای مسیحی یکی بعد از دیگری عازم ایران گشته و فعالیت‌های تبلیغاتی خود را آغاز نمودند.

نخستین بنیاد مسیحی موسوم به «انجمن اشاعه مسیحیت در میان یهودیان» وابسته به کلیسای انگلیکن بود. <sup>۴</sup> اولین مأمور این انجمن به نام ژوزف ولف در سال ۱۸۲۴ میلادی فعالیت خستگی‌ناپذیر خود را در ایران آغاز نمود. <sup>۵</sup> پولاک اشاره جالبی درباره نحوه تبلیغ ژوزف وولف به شرح زیر

---

۱- می‌توان وضع یهودیان دوره مورد بحث را به یک دونده ماراتون تشبیه نمود که طی آخرین کیلومتر مسابقه خستگی شدید بر او مستولی گشته و عضلات بدنش یاری برداشتن گامی دیگر را ندارد. چنین دونده‌ای ممکن است هر لحظه به زمین افتد.

۲- به مصداق شعر حافظ شیرازی: گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود | طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

۳- نهضت باب از شیراز برخاسته و سال‌ها بعد بهائیت از میان پیروان آن به وجود آمد. فرقه شیخیه را ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم آن دوره کرمان تأسیس کرد.

4- London Society For Promoting Christianity Among the Jews

۵- وی یهودی‌زاده بوده است. پروفیسور نتصر چند مقاله تحقیقاتی درباره ولف و سایر میسیونرها در مجله *سوفار* (نیویورک) نگاشته است. به شماره ۲۶۲ این مجله در شماره‌های بعدی رجوع شود.

بیان می‌دارد:<sup>۱</sup>

«وی (منظور ژوزف وولف) که به اندازه کافی از زبان فارسی اطلاع نداشته وارد مباحثی می‌شده که طرفین زبان و منظور را هم نمی‌فهمیده‌اند و می‌دیده که طرف مقابل بحث او را رد نمی‌کند. این را هم باید دانست که اصولاً یهودیان در مشرق‌زمین در برابر نماینده انگلیسی جرئت مخالفت به خود نمی‌دهد. وولف سکوت را علامت رضا دانسته و مدعوین را وارد به دین مسیح می‌پنداشته است».

پس از چند سال مسافرت‌های ماجراجویانه و فعالیت‌های تبلیغاتی که نتایج آن اندک بود، ولف به غرب مراجعت می‌نماید. وی طرح دیگری را به دوستان و حامیان خود ارائه می‌دهد. او آنها را قانع می‌کند که با تأسیس مدارس و خدمت انسانی از قبیل ایجاد بیمارستان می‌توان برنامه تبلیغات را به نحو مؤثرتری به مرحله اجرا در آورد. دوستان وولف از این برنامه استقبال کرده و او را با وجه کافی جهت این مأموریت به ایران اعزام می‌دارند. هرچند که وولف گذرش به شهر کرمان نیافتاد، لیکن او مقام یک پیش‌آهنگ را داشت و راه را برای سایر مبلغان هموار نمود.

مُبَلِّغ دیگری به نام ناپیر مالکوم<sup>۲</sup> پنج سال از دوره فعالیت خود را در یزد گذرانده، نحو تبلیغ خود را چنین بیان می‌دارد: «تعدادی یهودی در خانه من حضور یافته و منشی من یک فصل از انجیل متی را برای آنها می‌خواند. بعد از پایان جلسه چنانچه از طرف شخصی به‌طور انفرادی علاقه بروز کند، او را

۱- به سفرنامه پولاک نوشته یاکوب ادوارد پولاک (ترجمه جهانداری) صفحه ۲۸ رجوع شود.

2- Napier Malcolm

## تاریخ یهودیان کرمان

به طور خصوصی دعوت نموده و توضیحات کافی در اختیار وی گذاشته می‌شود. نظر به این‌که یهودیان کماکان با مطالب کتاب مقدس آشنایی دارند، فهم و درک انجیل برای آنها نسبتاً ساده‌تر است»<sup>۱</sup>.

علاوه بر برنامه‌های تبلیغ، مالکوم یک مدرسه نیز در یزد افتتاح می‌نماید که حدود چهل شاگرد داشته است.<sup>۲</sup> شاگردان او از خانواده‌های مسلمان، زرتشتی و بابی بوده‌اند.<sup>۳</sup> شش ماه قبل از ورود مالکم به یزد، یک دکتر انگلیسی به نام دکتر وایت<sup>۴</sup> با دو سه دستیار به آنجا رفته و یک درمانگاه تأسیس می‌نماید.<sup>۵</sup> مالکوم مطالبی جالب از برداشته‌های خود را در کتابش عرضه می‌دارد، من جمله این‌که طی رفت و آمدها تعدادی از مردم یزد علاقه و کنجکاوی در مورد شخصیت عیسی مسیح و دین مسیحیت از خود ابراز داشته‌اند. لیکن بعد از برطرف شدن کنجکاوی‌ها و پاسخ به سوالات متقاضیان مایل بودند بدانند که چه نوع پادشاه‌های مادی در کار خواهد بود. این "مشتاقان عیسی" می‌خواستند که در شریعت خود باقی مانده تا موقعیت اجتماعی‌شان محفوظ بماند. در حقیقت آن آقایان بر سر دوراهی بودند از طرفی می‌خواستند مراسم

---

۱- این یادداشت از کتاب پنج سال در ایران نوشته مبلغ فوق‌الذکر برگرفته شده است. این مبلغ که متعلق به کلیسای انجلیکا بوده یک مدرسه در یزد باز کرده بود. وی می‌نویسد که شاگردانش همه غیریهودی بوده‌اند.

۲- مالکم در سفرنامه خود آشکارا نمی‌گوید که چه سالی به یزد رفت یقیناً دوره اقامت او در دهه سوم قرن پیش بوده است.

۳- تا آن زمان مدرسه الیانس در یزد دایر بوده لذا خانواده‌های یهودی احتیاجی به مدرسه مالکم نداشته‌اند.

4 - Dr. White

۵- گروه پزشکی مذکور آن قدر در امور درمانی مشغول بوده که فرصت هیچ تبلیغی نداشته است.



تعمید را پذیرفته و مسیحی شوند و از طرف دیگر نمی‌توانستند وضعیت خود را به مخاطره اندازند.<sup>۱</sup>

در مورد نوع کمک‌ها مالکوم می‌نویسد، روزی یک متقاضی به او رجوع نموده و درخواست می‌کند که از فرماندار اجازه مخصوصی بگیرد تا او بتواند نان را با نرخ ارزان‌تری خریداری نماید. به هر جهت مطالعه گزارش مالکوم نمودار جالبی از فعالیت‌های میسیونرهای مسیحی در ایران است. گزارش دیگری که حائز اهمیت و مربوط به بحث ماست قضیه مسافرت ژوزف لوتکا به کرمان است.

ژوزف لوتکا هم متعلق به کلیسای انگلیکن در سال ۱۸۸۳ به ایران رفته و فعالیت خود را در شهر همدان آغاز می‌نماید.<sup>۲</sup> مبلغ دیگری به نام بروهل به لوتکا پیوسته و این دو دست‌به‌دست یکدیگر داده و به مدت سه سال در همدان تبلیغ می‌کنند. آن دو به خیال خود در پیش‌برد هدف‌ها موفق بوده و سپس عازم سایر جاها می‌شوند.

لوتکا در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد که یهودیان ایران با وجود فقر و فلاکت، هرکدام کتاب عهد جدید را به زبان عبری در منزل داشته و می‌خوانند.<sup>۳</sup> وی پس از مدتی اقامت در اصفهان عازم یزد شده و گزارش می‌دهد که در آنجا حدود ۴۰۰ خانواده یهودی سکونت دارند. او سپس به

۱ - به قول معروف هم خدا را می‌خواستند و هم خرما!

۲ - این آقای ژوزف همانند ژوزف وولف یهودی‌زاده بود و درست شش دهه بعد از ورود وولف به ایران وارد می‌شود.

۳ - این ادعا قدری اغراق آمیز به نظر می‌رسد. یقیناً تعدادی از افراد دور و بر او کتاب عهد جدید را با خود به خانه برده‌اند و برای رضایت خاطر او گفته‌اند که همه این کتاب را دارند.

## تاریخ یهودیان کرمان

کرمان رفته و جمعیت یهودی آن شهر را سی خانواده گزارش می‌دهد. بدون شک ملاهای یزدی به بستگان خود در کرمان پیامی ابلاغ داشته و آنها را از برنامه‌های تبلیغاتی میسیونرها بر حذر داشته بودند؛ بنابراین عکس‌العمل یهودیان کرمان نسبت به لوتکا توأم با ظن و شک بوده است.<sup>۱</sup> به‌طورکلی آن عده از افراد سنت‌گرا به‌شدت مخالف حضور یافتن در جلسه‌های تبلیغی بوده و حتی گوش‌فرا دادن به حرف‌های یک مبلغ برایشان حکم خوردن گوشت مکروه (غیرکاشر) داشته.

به هر جهت، لوتکا دلالی به نام سلیمان را استخدام می‌نماید.<sup>۲</sup> این دلال زرنگ از عده‌ای دوستان و آشنایان دعوت می‌نماید که در جلسه آقای مبلغ حضور یابند، لیکن آن عده این دعوت را رد می‌کنند و رغبت نشان نمی‌دهند. به‌ناچار سلیمان با تزویر به آنها اطمینان خاطر می‌دهد که فقط در آنجا مزامیر داود (تهیلیم) را خوانده و کافی است که به‌جای آمن بگویند آمین. "این آمین گفتن باعث نفی یهودی بودن نخواهد شد." سرانجام چند نفری راضی شده و سلیمان را همراهی کردند و به موعظه آقای مبلغ گوش دادند. جالب این‌که یکی از این آقایان بعد از دو سه جلسه به حضور مبلغ رفته و می‌گوید: «آقای

---

۱ - همان‌طور که در قسمت "مکتب و آموزش" این کتاب قید شد، زمانی که دو مامور الیانس به کرمان رفتند ملا الیاهو به آنها مظنون بود و رفتار غیر دوستانه بود. با این نحو می‌توان عکس‌العمل آن ملا (و پدرش ملا یوسف) به یک مبلغ مسیحی را که علناً صحبت از تبلیغ می‌کرده تصور نمود.

۲ - این سلیمان (فرزند ملا یعقوب) همان شخصی است که در بخش قبلی کتاب "اوضاع و احوال سیاسی" به او اشاره شد. همان‌طور که ذکر شد هنگام بروز فتنه (شیخیه) خانه او مورد تفتیش او باش قرار گرفت.

کنسول جیره‌ای مواجه‌ای؟»<sup>۱</sup> لوتکا منظور طرف را نمی‌فهمد و از سلیمان توضیح می‌خواهد.

سلیمان با تردستی آن طلبکار را ساکت نموده و به لوتکا اشاره می‌کند که خواهش طرف را نادیده بگیرد.<sup>۲</sup>

باید این حقیقت را در مد نظر داشت که تعصب مجتهدان مسلمان اجازه نمی‌داد که این میسیونرها را آزاد گذاشته، هر کار می‌خواهند بکنند، بلکه در بسیار موارد میسیونرها تحت نظر بودند تا مبادا پیروان طریقت شیعه اثنی‌عشری را از دین اسلام به در برند. بی سبب نبود که مبلغان مسیحی در درجه اول اقلیت‌های مذهبی را به جلسات موعظه خود دعوت می‌نمودند. آنها می‌دانستند که پیروان ادیان یهودیت، زرتشتی و بهائیت موقعیت حساس آنها را بهتر درک کرده و در معاشرت احتیاط را رعایت می‌نمایند. به همین دلیل مبلغان کمک‌های مالی خود را بیشتر به اقلیت‌ها مبدول می‌داشتند.

در فصل‌های قبلی این کتاب به این نکته اشاره شد که در مقایسه با یزدی‌ها، مردم کرمان رواداری بیشتری داشتند و تعصبات مذهبی چندان شدید را روا نمی‌داشتند.<sup>۳</sup> بنابراین ژوزف لوتکا و میسیونرهای بعدی که به کرمان اعزام شدند، از آزادی بیشتری برخوردار بوده و تعدادی مسلمان و زرتشتی را به مجالس موعظه خود دعوت می‌نمودند.

متأسفانه ما آمار درست و حسابی از افرادی که در جلسات موعظه لوتکا

۱ - باید تذکر داد که در آن زمان آنها هر خارجی را "کنسول" خطاب می‌کردند و منظور از کلمه کنسل همان کنسول است.

۲ - نقل این واقعه را مدیون آقای سلیمان میزراحی (پدرم) می‌باشم.

۳ - در گویش محلی یزدی تعصبات مذهبی را "سوزری" «suzeri» نامند.

## تاریخ یهودیان کرمان

شرکت جسته‌اند در دست نداریم، لیکن قابل قبول است که بعد از ورود هنگی از قوای انگلیسی به کرمان تعداد پیروان عیسی مسیح رو به ازدیاد گذاشت، و موقعیت ایجاب می‌کرد که یک کلیسا تأسیس گردد.<sup>۱</sup>

در آن سال‌ها تعدادی قطعه زمین و باغ واقع در سمت غربی محله دولت‌خانه برای فروش و ساخت وجود داشت. یکی از این باغ‌ها را پیروان مذکور خریداری کرده و در وسط آن عمارتی بنا کردند و آن را کلیسای کرمان نامیدند.<sup>۲</sup>

همان‌طور که به کوتاهی درباره خدمات انسانی در یزد اشاره شد، در کرمان هم تأسیساتی در این زمینه به وجود آمد. یکی از این خدمات عمده تأسیس دبیرستانی به نام «مدرسه انگلیسی‌ها» و دیگری بیمارستانی معروف به «مریض‌خانه انگلیسی‌ها» بود.<sup>۳</sup> مدیریت بیمارستان به یک پزشک انسان‌دوست انگلیسی به نام دکتر دادسن واگذار گردید.<sup>۴</sup> از خدمات فداکارانه

---

۱ - این قوا به نام تفنگداران ایرانی جنوب «Southern Persian Riflers» تحت فرماندهی پرسای سایکس (Percy Sykes) در سال ۱۹۱۷ به کرمان وارد شد.

۲ - این باغ چند درخت کاج سوزنی داشت و درب آن به خیابان شاهپور باز می‌شد. جنب در ورودی کلیسا یک کتاب فروشی کوچک قرار داشت که کشیش کلیسا آن را اداره می‌کرد و در آن کتب مذهبی (مسیحی) فروخته می‌شد. در نشریه هفتگی پیام (دسامبر ۲۰۱۱) خواندم که این کلیسا به دست یک پاسدار انقلاب افتاده و از عمارت آن به عنوان اصطبل اسب استفاده می‌شود. ضمناً باید یادآور شویم که در نقشه معروف سایکس ذکری از کلیسا به عمل نیامده، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عمارت آن بعد از سال ۱۹۱۷ بنا گشته است.

۳ - مدرسه انگلیسی‌ها واقع در خیابان جم که بعداً به نام دبیرستان پهلوی معروف گشت و مریض‌خانه انگلیسی‌ها در سمت شرقی فلکه مشتاق واقع بود که حدود هفت کیلومتر تا محله دولت‌خانه فاصله داشت. البته دو موسسه فوق‌الذکر عام‌المنفعه بودند و هم‌زمان با خروج قوای انگلیس از ایران بسته شدند.

۴ - متأسفانه اطلاعات من در مورد زندگی‌نامه این پزشک محدود به چند نقل قول شفاهی

این پزشک عالی‌قدر چند خاطره در ذهن آشنایان او به‌جامانده است که باید اشاره شود.

یک مورد این‌که زمانی خانمی در رفسنجان هنگام زائیدن دچار درد شدیدی می‌شود. خانواده وی از طریق آشنایان خود در کرمان وضع این زن بیچاره را به دکتر دادسن گزارش می‌دهند. دکتر دادسن صاحب اتومبیل شخصی بوده و به‌محض کسب اطلاع بی‌درنگ به رفسنجان رانده و آن مریض را از خطر مرگ می‌رهاند.<sup>۱</sup>

فعالیت دکتر دادسن در کرمان مصادف با دوره جنگ جهانی دوم بود. در آن سال‌ها با ورود عده کثیری از آوارگان لهستانی و روسی مبتلا به تیفوس، این مرض مهلک را با خود به داخل ایران سرایت دادند. سرایت این مرض به حدی شدید بود که حتی مردم ساکن کرمان در امان نبودند. روزی دکتر دادسن از یک خانواده یهودی دیدار به عمل آورده و متوجه می‌شود که شش مریض تیفوسی روی زمین خوابیده و حال آنها بسیار وخیم است. وی فوری دستور می‌دهد که همه رختخواب‌های آنها را جمع کرده و به صحرائی برده و بسوزانند. سپس وی برای آنها تشک و لحاف نو خریده و حتی جامه‌های آنها را عوض می‌نماید. سپس با تجویز مقداری دارو آنها را از خطر مرگ می‌رهاند.<sup>۱</sup>

می‌باشد. تحقیق در این باره و سایر مأموران انگلیسی در کرمان، چه مبلغ و یا ارتشی مستلزم پژوهش جداگانه می‌باشد که در حال حاضر مقدور نیست.

۱ - نقل قول از مرحومه صبی دخت مشعل. خانم مشعل در آن زمان کودک بوده و دکتر دادسن را به خوبی به یاد داشت. گویا داتسن از دوستان خانواده‌گی او بوده و والدین ایشان رابط بین جامعه یهودی کرمان و مریض‌خانه انگلیسی‌ها بوده است.

می‌رهاند.<sup>۱</sup>

دکتر دادسن همانند همکارش دکتر وایت در یزد، به قدری در کار خود مشغول بوده که فرصت تبلیغ مسیحیت نداشته است. گو این‌که کار او در نوع خود یک تبلیغ مؤثر به حساب می‌رفت. او پزشکی توانا و نسبتاً از عهده درمان امراض آن زمان از حصبه گرفته تا تیفوس برمی‌آمد. هر وقت که به بالین یک مریض می‌شتافت، آن شخص بیمار می‌پنداشت که مسیح شفابخش بر بالای سر او ظاهر گشته است. بی سبب نیست که تعدادی از مریضان او به مسیح ایمان آوردند، بدون آن که مراسم تعمید را پذیرفته باشند.<sup>۲</sup>

این پزشک فرشته صفت حدود بیست سال در کرمان خدمت کرده و متأسفانه خود قربانی مرض تیفوس گشت.<sup>۳</sup> با این وجود، او توانست عده‌ای بیمار تیفوسی را مداوا نماید. لیکن کسی نبود که به داد خودش برسد. در این جا سؤالی که مطرح می‌شود این است: عاقبت کار دوستداران عیسی و اعتقادات آنها به کجا انجامید؟<sup>۴</sup>

در پاسخ باید تأکید کرد که هر یک به نحوی ایمان و اعتقاد خود را در سینه نگه می‌داشت. این بدان معنا نیست که همه از ابراز باورهای جدید خود واهمه

---

۱ - این قضیه را مرحومه سارا خانم مهدی‌زاده (دختر ملا مشه سلیمانی) برای من نقل نمود. مصاحبه ما در شهر خولون اسرائیل در سال ۲۰۰۱ انجام پذیرفت.

۲ - در جامعه یهودی کرمان، تعداد اشخاصی که ایمان آوردند انگشت شمار بوده و البته آنها یهودی مانده و از شریعت جدا نشدند.

۳ - جسد دکتر دادسن در قبرستان مسیحیان واقع در ناحیه تندوستون مجاور قبرستان یهودیان به خاک سپرده شد.

۴ - منظور از دوستداران عیسی افرادیست که وی را ناجی می‌پنداشتند. این آقایان به قدری به عیسی ارادت داشتند که نام پسران ذکور خود را روح‌الله می‌گذاشتند.

داشته و سکوت اختیار نمایند، بلکه بودند افرادی که علناً سخن خود را بیان داشته و طبعاً انتظار داشتند که سایرین باورهایشان را بپذیرند.<sup>۱</sup> لیکن در مجموع آنها عاقلانه این حقیقت را مدنظر داشتند که تحمیل اعتقادات خود به سایر اعضای خانواده کار درستی نیست و بکپارچگی خانواده باید حفظ گردد. یک نمونه از این واقعیت قضیه مهاجرت حئیم به اسرائیل است.<sup>۲</sup> وی که از دوستان عیسی بوده دو سه سال بعد از استقلال اسرائیل به سرزمین اجدادی مهاجرت کرده و در حوالی تل آویو سکونت گزید.<sup>۳</sup> با وجود این که فرزندان او در یشیوا (مدارس مذهبی) به تحصیل اشتغال داشتند و خانواده او مذهبی محسوب می شد، خود حئیم گاه گاهی مخفیانه به کلیسایی واقع در شهر یافا (مجاور تل آویو) رجوع می کرد و سر بر آستان آن معبد می نهاد.

به هر تقدیر هویت آن عده از دوستان عیسی چه در ایران و یا اسرائیل بر همگان مشخص بود. به ویژه در سرزمین مقدس آنها می بایست مواظب اعمال و بروز اعتقادات خود باشند تا مبادا تحت تعقیب و مجازات قرار بگیرند.<sup>۴</sup>

می گویند که سال ها پیش مهاجری دیگر به نام داود که در کرمان یکی از دوستان عیسی به شمار می رفت، تصمیم گرفت که یک عید سوکا (میوه بندان، سایبان ها) را در اورشلیم بگذراند. وی به منزل یک دوست همشهری رفته و در ضیافت شام آنها شرکت می جوید. شخص میزبان که قدری متعصب بود هنگام اجرای مراسم قیدوش (دعای شبات) لقمه نانی را

۱- این نکته را تکرار می کنیم که تعداد این افراد انگشت شمار بوده است.

۲- این یک نام مستعار است.

۳- حدود نیمی از یهودیان کرمان در اوایل دهه ۱۹۵۰ به سرزمین اجدادی مهاجرت کردند.

۴- مقامات روحانی در اسرائیل مسلماً نمی توانستند این طور وضعی را تحمل نمایند.

## تاریخ یهودیان کرمان

در جام شراب فروبرده و سپس کنار می‌گذارد. این عمل سبب حیرت زن میزبان گشته و بعد از مراسم شام و ترک میهمان‌ها، علت این عمل را از شوهر می‌پرسد. شوهر در جواب می‌گوید که این یک دستور هلاخا (فقه) است که بر طبق آن ما از اعتقادات غیریهودی شخص میهمان مبرا باشیم. زن میزبان شوهر را شمتت کرده و این عمل را خلاف رسم میهمان‌نوازی می‌داند.<sup>۱</sup>

با گذشت حدود دو قرن از تاریخ ورود ژوزف وولف به ایران و یک قرن و ربع از سفر لوتکا به کرمان، چگونه می‌توان فعالیت‌های مبلغان مسیحی را بررسی نمود؟ البته پاسخ به این سؤال مستلزم یک سری تحقیقات گسترده از جانب تاریخ‌نویسان و جامعه‌شناسان مربوطه است. شاید بتوان به یک روش ساده تحقیقی متوسل گردید و آن ایجاد تماس با فرزندان و یا نوه‌های "یاران عیسی" پراکنده در اسرائیل، اروپا و آمریکا باشد.

در طی چند مصاحبه که با این افراد داشته‌ام، آنها از گرایش‌های پدر و پدربزرگ‌های خود به مسیحیت ابراز بی‌اطلاعی نموده و یا انکار می‌نمایند.<sup>۲</sup> چنانچه تکذیب و یا انکار این گرایش‌ها از جانب نسل دوم و یا سوم دستداران عیسی را نشانه پایداری شریعت یهودی پنداریم، باید قبول کرد که تیر مبلغان مسیحی به هدف اصابت نکرده است.

---

۱ - بدون شک زن میزبان شخصی روشنفکر بوده و حق داشت که شوهر را سرزنش نماید.  
۲ - در یک مصاحبه خانمی صادقانه ابراز داشت که دلیل شرکت جستن پدر او در جلسات موعظه مبلغ این بوده که خانواده آنها بتوانند از مزایای درمانی دکترهای انگلیسی بهره‌مند گردند.



## یهودیان کرمان و حزب توده

همان‌طور که اشاره شد، یهودیان پراکنده در ممالک دنیا، در هر عصری فعالانه در پیش‌برد جنبش‌های نجات‌یابی و برقراری نظام‌های بشردوستانه شرکت داشته‌اند. به‌ویژه تحولات سیاسی قرن نوزده اروپا موقعیت‌های محدودی را برای یهودیان به وجود آورد تا در تأسیس نهضت‌هایی جدید از قبیل سوسیالیسم نقش مؤثری ایفا نمایند.<sup>۱</sup>

دیوید بن گورین و سایر رهبران نهضت صهیونیسم با مکتب فکری سوسیالیسم آشنائی کامل داشته، لذا با اتکا به این فلسفه دسته‌های کارگری و کمیوتص‌ها (مزارع اشتراکی) را در سرزمین اجدادی خود تأسیس نمودند. امتزاج دو مکتب فکری سوسیالیسم و صهیونیسم موج شور و هیجان بی‌سابقه‌ای را در دل‌های جوانان یهودی پراکنده در ممالک دنیا به‌وجود آورد. آن عده از جوانان ایدئالیست باور داشتند که مرام نویدبخش سوسیالیسم جوابگوی محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی نه‌تنها یهودیان پراکنده آن دوره بلکه کلیه عالم بشری خواهد بود.<sup>۲</sup>

بعد از انقلاب روسیه، با حمایت مستقیم اتحاد جماهیر شوروی مرام سوسیالیسم طرف‌دارانی در کشورهای دنیا پیدا کرد. در ایران این جنبش به نام

۱ - کارل مارکس تئوریست مارکسیسم از یک خانواده یهودی بوده و البته تعدادی دیگر از رهبران انقلاب روسیه از قبیل لئون تروتسکی یهودی بوده‌اند. گویا خود ولادیمیر لنین از طرف فامیل مادری اصل و نسب یهودی داشته است.

۲ - البته احزاب سوسیالیست دموکرات در کشورهای اروپایی موفقیت‌های محدودی را کسب کرده‌اند، لیکن سقوط جماهیر شوروی نشان داد که دیکتاتوری کارگری به شکست اقتصادی منجر می‌گردد.

## تاریخ یهودیان کرمان

حزب توده معروف گردید و در تهران و سایر شهرستان‌ها تعدادی به عضویت آن درآمدند. این حزب بعد از قضیه تیراندازی به محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام گردید و طرفداران آن بازداشت و یا تبعید شدند. اتفاقاً در آن ایام بود که دو سه تن از فعالان سیاسی حزب به کرمان تبعید شده بودند. این آقایان اصلیت آذربایجانی داشته و نظر به این که با حرفه چمدان‌سازی آشنایی داشتند، در بازار کرمان مشغول کاسپی شدند. آنها طبعاً کنجکاو و تعدادی از هم‌قطاران خود را در بازار برانگیخته و رابطه حسنه‌ای با آنها برقرار ساختند. در میان کسبه بازار جوانی روشنفکر به نام یوسف شیفته عقاید سیاسی آن آقایان توده‌ای گردید.<sup>۱</sup> در فرصت‌های مناسب یوسف به حرف‌های آنها گوش می‌داد و تبلیغات حزبی در او مؤثر واقع گردید، به حدی که او تصمیم می‌گیرد که عقاید سیاسی خود را در میان هم‌کیشان یهودی خود منتشر سازد. یوسف در ابتدا نظریات خود را با دوست و آشنایان جوان مطرح نمود و حرف‌های او مورد استقبال قرار گرفت. وی به‌زودی یک کلوپ از جوانان توده‌ای تشکیل داد که شامل دختر خانم‌ها نیز می‌شد.

از تعداد اعضای کلوپ در طی سال‌های فعالیت حزب توده آمار درستی نداریم، لیکن گمان می‌رود که تعداد آنها حدود بیست نفر و یا کمتر بوده باشد.<sup>۲</sup> گردهمایی آنها اغلب اوقات در منازل اعضای کلوپ بود، لیکن گاه‌گاهی بحث‌ها و بروز عقاید آنها به تنها کنیسه‌ی محله کشانده می‌شد. دلیل اعضای کلوپ از مطرح ساختن نظریات خود در عبادتگاه این بود که جنبش

---

۱ - صلاح بر این است که از ذکر نام خانوادگی چشم‌پوشی کنیم.

۲ - متأسفانه از فعالیت‌های حزبی این افراد گزارشی در دست نیست و مطالب این بخش برگرفته از مصاحبه‌هاست.

صهیونیسم از مرام سوسیالیسم پیروی می‌نماید، بنابراین یهودیان ایرانی موظف‌اند که دوشادوش هم‌زمان توده‌ای همکاری نمایند.

در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود: واکنش جامعه یهودی به‌طورکلی به فعالیت‌های توده‌ای‌ها چه بود؟

آنها به‌عنوان یک اقلیت مذهبی سنت‌گرا، نه‌تنها دخالت در امور سیاسی، بلکه بحث و گفتگو پیرامون یک حزب غیرایرانی را خارج از برنامه زندگی روزمره خود می‌دانستند. یهودیان کرمان خاطره ورود دو مأمور غریبه الیانس را هنوز به یاد داشتند و دیدیم که چگونه آنها را بی‌محل گذاشتند. آنها به تبلیغات میسیونرهای مسیحی وقعی نگذاشتند و در کیش اجدادی خود باقی ماندند. حالا می‌بایست حرف‌های آن تعداد جوان خام‌اندیش را از گوش شنیده و از گوش دگر به در کرد. لیکن قضیه به این سادگی‌ها نبود، و فعالیت‌های توده‌ای عواقبی نامطلوب به‌بار آورد که به شرح آن خواهیم پرداخت. صحبت از فعالیت‌های توده‌ای‌ها شد که می‌توان آنها را به سه نوع تقسیم نمود:

۱. شرکت در جلسات حوزه‌ای شهر کرمان و آشنایی با برنامه‌های حزب توده. اعلامیه‌ها و دستورات از تهران صادر می‌شد، و اعضای حزب موظف بودند که با این دستورات آشنا شوند.
۲. فعالان محلی که در جلسات حوزه‌ای شهر شرکت می‌کردند، موظف بودند که در محل خود جلساتی تشکیل داده و دستورات حزب را به سایرین بیاموزند.
۳. این فعالان در مواردی ضروری سایرین را بسیج نموده و به تظاهرات دسته‌جمعی می‌رفتند.

## تاریخ یهودیان کرمان

در گردهمایی‌های منازل معمولاً یوسف یکی دو اعلامیه را برای دیگران می‌خواند و از لنین و یا استالین نقل قول می‌کرد.<sup>۱</sup> دو سه تن دیگر از فعالان یوسف را در جلسات حزبی حوزه کرمان همراهی می‌کردند. یکی از آنها به نام آشر به تهران رفته و در حزب توده پایتخت به فعالیت‌های خود ادامه می‌داد. آشر تعریف می‌کرد که چند ماهی قبل از وقایع مرداد ۱۳۳۳، یک روز حزب توده به وی یک مأموریت محول کرد. او می‌بایست به یک ناحیه از تهران رفته و برای مردم درباره فعالیت‌های حزب سخنرانی نماید. وی چون به محل رسید به او گفتند که مردم در مسجد جمع شده‌اند و این سخنرانی در آنجا برگزار می‌شود. آشر به مسجد رفت و اما قبل از ایراد نطق می‌بایست به جمع نمازگزاران ملحق شده و مراسم نماز را به‌جای آورد. مدت‌ها بود که آشر به‌عنوان یک مارکسیست ناب از دین و مذهب فاصله گرفته بود، و این رسم نماز اسلامی در میان عده‌ای بیگانه امری غیرقابل‌تصور تلقی گردید. به‌ر تقدیر او تصمیم گرفت که از حزب و فعالیت‌های آن کناره‌گیری نماید.<sup>۲</sup> با فرارسیدن موج آشوب‌ها و ناآرامی‌ها که منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ گردید، فعالیت‌های فوق‌الذکر به مرحله امتحان گذاشته شد. نخست این‌که مدتی قبل از وقوع کودتا، یک سری تظاهرات در کرمان برگزار گردید که

---

۱ - نویسنده سال‌ها پیش یوسف را در امریکا ملاقات کردم. اتفاقاً آن روز شخص ثالثی به جمع ما پیوست و رو به یوسف کرد و پرسید: «یادت هست آن روزها می‌گفتی رفیق استالین چه می‌گوید؟» یوسف جواب داد: «آن روزها جوان بودیم و ساده باور.....» عجیب این‌که سال‌ها بعد از ترک فعالیت حزب توده یوسف طرفدار محمدرضا شاه پهلوی شده بود.

۲ - بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی سران حزب توده به آشر پیشنهاد کردند که دوباره فعالیت نماید، اما آشر قبول نکرد.

حزب توده محرک اصلی بودند. هنگام بازگشت از یک تجمع، فردی از فعالان یهودی مشاهده می‌کند که صفی از مردم در جلوی یک نانوائی ایستاده و منتظرند تا نان بخرند. از قرار معلوم شخص نانوا به واسطه ناامنی اوضاع از فروش نان امتناع می‌ورزد. آن آقای فعال که حامی منافع مردم بود به شخص نانوا نهیب زده و او را وادار می‌نماید که نان‌ها را تحویل مشتریان بدهد. شخص مغازه‌دار از ترس این که توده‌ای‌ها به زودی اوضاع شهر را تحت کنترل خود درآورده و مصدر امور خواهند شد، فوراً اطاعت کرده و تسلیم خواسته آقای توده‌ای یهودی می‌شود.<sup>۳</sup>

بدون شک در آن دوره سرنوشت‌ساز و کوتاه‌مدت، حزب توده شهرتی به هم زده و در میان طبقات مردم یک عده طرفدار داشت. متأسفانه اطلاعات ما از نقش فعالان یهودی در پیش‌برد اهداف کلی حزب محدود است.<sup>۴</sup> به‌طور مسلم بعد از دوره کودتا و برکناری مصدق، فعالان حزب تحت تعقیب قرار گرفته و مجبور شدند که مخفی شوند. بیش از هر محله دیگر شهر، محله دولت‌خانه دست خوش تشنج و ناآرامی شده بود.

از طرفی مأموران آگاهی و کلانتری درب خانه‌ها را می‌کوفتند و در تعقیب فعالان حزب بودند، از طرفی دیگر اوباش آسایش ساکنان محله را به شدت تهدید می‌کردند. چند تن از فعالان و حتی اعضای خانواده آنها دستگیر شده

۳- این قضیه را پدرم سلیمان میزراحی که خود شاهد واقعه بود تعریف نمود. باید متذکر شویم که ایشان خود مخالف حزب توده بوده و دعوت رئیس حزب توده کرمان را برای شرکت در آن حزب رد نموده است.

۴- متأسفانه ما گزارشی از فعالیت‌های آنها در دست نداریم.

## تاریخ یهودیان کرمان

و روانه حبس شدند.<sup>۵</sup> آنها مجبور شدند جریمه سنگینی پرداخته تا از زندان آزاد شوند. تعهدات لازم از آنها گرفته شد تا دست از هرگونه فعالیت بردارند. یوسف که پیش‌آهنگ فعالان به شمار می‌رفت قدری خوش‌شانس‌تر بود و توانست ماهرانه از یک مخفیگاه به پناهگاه دیگری فرار نماید. وی معمولاً شب‌ها لباس زنانه پوشیده و از یک خانه به خانه دیگری پناه می‌برد. جالب این‌که یکی از مخفیگاه‌های او آتشکده زرتشتیان محله از کار در آمد.<sup>۶</sup>

برخلاف یوسف کنعانی که در قعر چاهی زندانی گشت، جناب یوسف توده‌ای چند صباحی در جوار آتش مقدس به سر برده و بر آن هیزم می‌نهاد. وی سرانجام کرمان را برای همیشه ترک کرده و به تهران رفت.

صحبت از آتش شد، اعضای خانواده آشر از ترس مأموران تجسس کلیه مدارک و کتاب‌های متعلق به آشر را سوزاندند.<sup>۷</sup> بدیهی است که خانواده‌های فعالان تراز اول متحمل خسارات فراوانی گشتند و تا سال‌های سال زندگی آنها دست‌خوش این وقایع بود. گفتیم که اراذل‌واوباش هم منتظر چنین فرصتی بودند تا به محله آمده و به آزار و اذیت پردازند. آنها نه تنها درب خانه‌های فعالان حزب را می‌کوفتند، بلکه مردم بی‌گناه را به حال خود راحت نمی‌گذاشتند. هر بی‌چاره‌ای را که در محله می‌دیدند، یقه او را چسبیده و

---

۵ - گو این‌که پدر و یا برادر یک فعال حزبی در جریان این فعالیت‌ها نبوده‌اند، لیکن به عنوان شریک جرم دستگیر شدند.

۶ - این نویسنده افتخار آن را داشتم که یک جشن سده به اتفاق دوستان زرتشتی در مراسم جشن شرکت نمایم. این آتشکده در مجاورت حمام جدید محله دولتخانه واقع بود.

۷ - در آن زمان خود آشر در تهران بود. سال‌ها بعد از این قضیه که یک مصاحبه با آشر داشتم احساس تأثر می‌کرد که کتاب‌های بارزش خود را در آن جریان از دست داده است.

تقاضای باج می کردند. به بهانه تعقیب یک توده‌ای وارد یک خانه شده و اموال صاحب‌خانه بیچاره را غارت می کردند. کار به جایی کشیده بود که حس ترحم دو سه همسایه مسلمان برانگیخته شد و به دفاع از همسایه‌های یهودی خود برخاستند.

## مهاجرت به اسرائیل

یهودیان پراکنده در تبعید، در طی قرون متمادی، پیوند روحی و معنوی خود را با سرزمین اجدادی با توسل به روش‌های مختلف محفوظ نگاه داشته‌اند.<sup>۱</sup> حتی در شرایط غیرممکن، از جوامع یهودی ساکن اقلیم‌های دور یک عده مشتاق، راه پرمخاطره اورشلیم را در پیش گرفته تا از اماکن مقدس آن زیارت به عمل آورند.<sup>۲</sup> یادداشت‌هایی که از جوامع یهودی ایران طی دو قرن اخیر به جامانده نشان می‌دهد که تعدادی زائر راه سرزمین مقدس را در پیش گرفته و حتی مدتی در آنجا زیسته‌اند.<sup>۳</sup> البته عده قلیلی از زائران در اورشلیم و یا سایر شهرهای یهودی‌نشین اقامت دائم گزیده و سکونت اختیار کرده‌اند.<sup>۴</sup> از شواهد چنین به نظر می‌رسد که اولین شخصی که از کرمان راه اورشلیم را در پیش گرفت اسحق بن یحزقل بوده است.<sup>۵</sup> سال مهاجرت او ۱۹۰۵ میلادی بوده است که در آن وقت نوزده سال داشته است. اسحق طبق مسیر متداول آن زمان از طریق بغداد به اورشلیم سفر کرد.<sup>۶</sup> وی در یک یشیوا

---

۱ - برگزاری دعای روزانه در حال ایستاده به سوی قبله اورشلیم یک نمونه از این پیوندهای روحی محسوب می‌شود.

۲ - اشعار عرفانی یهودا هلوی نمونه بارزی از عشق به صیون می‌باشد. عبارتی کوتاه از یک شعر معروف او بدین مضمون می‌باشد. وجود من در غرب، لیکن جان من در مشرق زمین..... خرم آن روز که خاک معبد مقدس (اورشلیم) را زیارت نمایم.

۳ - این زائران پس از رجعت لقب حاجی را کسب می‌کرده‌اند.

۴ - بعد از استقلال دولت اسرائیل، سخنگویان دولت‌های عربی همیشه ادعا داشتند که کلیه شهروندان اسرائیل از تبار آواره‌های جنگ جهانی دوم می‌باشند. البته جمهوری اسلامی ایران هم با آن سخنگویان هم صدا شده است. این ادعاها بی‌اعتبار و نادرست است.

۵ - او فرزند یحزقل همدانی است که در فصل قبل به او اشاره شد.

۶ - پانزده سال بعد از تاریخ مذکور پدر بزرگ من حاجی داود از طریق راه دریایی بندرعباس



(مدرسه فقهی) در اورشلیم تحصیلات عالی خود را گذراند و نظر به این که در خطاطی صاحب استعداد بود حرفه مقدس نوشتن تورات را در پیش گرفت.<sup>۱</sup> می‌گویند که او در دوره حیاتش حدود شصت عدد تورات و تعدادی مقیلا نوشته است.<sup>۲</sup> مع الوصف او به نام حاخام اسحق سوفر معروف گشت.<sup>۳</sup> گویا حاخام اسحق مخالف حکومت ترک‌ها بوده، و گاه‌گاهی با تعدادی از هم‌دستانش برای سربازان ترکی فتنه ایجاد می‌کرده است.<sup>۴</sup> مع‌هذا وی می‌دانست که چه جور با ترک‌ها و یا عرب‌ها کنار بیاید، لذا در آن شرایط ناامن مرتباً به جوامع یهودی ساکن حبرون و شمال اسرائیل سرکشی می‌کرد بدون این که احساس ترس نماید. به واسطه لیاقتی که داشت، سازمان‌های خیریه آن دوره، او را مأمور توزیع اعانات به مستمندان جوامع مذکور می‌کردند.<sup>۵</sup> مختصر این که که حاخام اسحق بعد از نیم‌قرن، یعنی در سال ۱۹۵۵ به ایران برگشت تا دیداری به عمل آورد. وی حدود سه ماه از دیدارش را در کرمان گذارند. در طی این مدت او سعی فراوانی مبذول داشت تا افراد خانواده و آشنایان را تشویق نماید که به اسرائیل مهاجرت کنند.<sup>۶</sup> توصیه و سفارش‌ها او

به هند رفته و سپس عازم بندر اسکندریه و بالاخره به اورشلیم رسید.

۱ - منظور نوشتن پنج کتاب تورات مقدس می‌باشد که روزهای شنبه و اعیاد در کنیسه قرائت می‌شود.

۲ مقیلا، کتاب استر ملکه خشایارشا هخامنشی می‌باشد.

۳ سوفر یعنی شخص خوشنویس و کاتب.

۴ - قبل از دوره جنگ جهانی اول سرزمین اسرائیل تحت سلطه دولت عثمانی بوده است.

۵ - منظور دوره تسلط ترک‌ها و حتی سال‌های قبل از استقلال اسرائیل است.

۶ - برخلاف مذهب یونان افراطی که معتقدند باید منتظر ماشیح ماند تا به اسرائیل مهاجرت کرد، حاخام اسحق شخصی میانه‌رو و پشتیبان دولت اسرائیل بود.

## تاریخ یهودیان کرمان

تا حدی مؤثر واقع گردید، زیرا تعدادی از فامیل به دنبال او عازم اسرائیل شدند. وی در نامه‌نگاری بسیار باسلیقه بود و همیشه پشتکار داشته است. البته مکاتبات او به زبان فارسی و خط عبری بوده است.<sup>۱</sup> نظر به این که برادر بزرگ‌تر او بابائی با زبان عبری آشنایی داشته است، نامه‌های ارسالی به نامبرده به زبان عبری است.<sup>۲</sup>

مسلماً در دهه ۱۹۵۰ میلادی، تعدادی مأمور جذب مهاجر از طرف دولت اسرائیل به شهرهای یهودی‌نشین ایران اعزام گردیده و تبلیغ مهاجرت می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup> آنها امتیازات و امکانات را برای جوامع یهودی توضیح داده و حتی در موارد لازم خانواده‌ها را راهنمایی می‌کردند. البته چند تن از مأموران نامبرده به کرمان هم رفتند و راهنمایی‌های لازم را تذکر دادند که مؤثر واقع گردید. تعدادی خانواده حاضر شدند که دسته‌جمعی به تهران رفته و سپس به اسرائیل مهاجرت نمایند. هرچند که در آن سال‌ها یک خط هوایی بین کرمان و تهران برقرار بود، لیکن به‌واسطه هزینه سنگین استطاعتش را نداشتند، لذا این مسافران می‌بایست دو شبانه‌روز را در اتوبوس‌ها و جاده‌های طاقت‌فرسا سپری نمایند تا به تهران برسند.<sup>۴</sup> در میان گروه مهاجران تعدادی جوان مجرد بودند که خانواده‌های خود را ترک کرده به امید این که در آینده بتوانند آنها را

---

۱ - جلد نامه از حاخام اسحق که برای خواهر کوچکش یخود (مادر بزرگ من) ارسال داشته در آرشیو این نویسنده می‌باشد. نامه‌های او حاوی مطالب خانوادگی و اوضاع و احوال در اسرائیل و غیره می‌باشد.

۲ - حاجی بابائی نیز از اسرائیل دیدار به عمل آورده و مدتی را نیز در بغداد به سر برده بود.

۳ - این مأموران را «خلو» و اداره جلب مهاجر را «سوخونوت» می‌نامیدند.

۴ - فاصله بین شهرها و آبادی‌ها بسیار طولانی و جاده‌ها بس خطرناک بود. در بعضی مواقع راننده به خواب می‌رفت و از جاده منحرف می‌شد، شمار تلفات حوادث رانندگی بسیار بالا بود.

به سوی خود جلب نمایند.



تصویری از مهاجرین تازه‌وارد کلیمیان کرمانی به اسرائیل در دهه ۱۹۵۰ میلادی از سمت راست به چپ: همسر و مردخای یحزقلیان و نتنئل ذکریائی یکی از آنها مرحوم متتیا سیمانطوب بود که در طی مصاحبه‌ای، در سال ۲۰۰۱ در اسرائیل تجربیات خود را چنین بیان داشت:

«سال ۱۹۵۸ میلادی بود که من و برادرم و تعدادی همشهریان در بهشتیه تهران سکونت گزیدیم و می‌بایست مدتی صبر کنیم تا نوبت ما فرارسد که به

## تاریخ یهودیان کرمان

اسرائیل پرواز نماییم.<sup>۱</sup> بعد از سه چهار هفته انتظار، یک روز به ما خبر دادند که به علت محدودیت برنامه پروازهای هواپیمایی یک تأخیر طولانی (دوماهه) در کار خواهد بود. شرایط زندگی در بهشتیه رقت انگیز بود، من و برادرم طاقت ادامه این وضع را نداشتیم، لذا ما اعتراض خود را به عرض مأمور سوخونوت رساندیم و گفتیم که نمی‌توانیم در این بلا تکلیفی به سر ببریم و چنانچه چاره‌ای نباشد باید به کرمان برگردیم.<sup>۲</sup> آن مأمور بعد از قدری چاره‌اندیشی پیشنهاد کرد که می‌توانیم با اتوبوس عازم ترکیه شده و از بندر استانبول با کشتی به حیفا سفر کنیم. به‌ناچار، من و برادرم این پیشنهاد را پذیرفته و بعد از یک سفر دوازده روزه و طاقت‌فرسا به بندر حیفا وارد شدیم.»

چنانچه خواسته باشیم سیر مهاجرت به اسرائیل را زمان‌بندی نماییم، می‌توان خاطر نشان ساخت که موج اول مهاجرت از سال‌های نخست بعد از استقلال شروع شد و برای یک دهه ادامه یافت. این جریان بین سال‌های ۱۹۶۰ تا اوایل انقلاب اسلامی در ایران تا حدی راکد ماند. راجع به شمار مهاجران آمار دقیقی در دست نیست، بنابراین به نقل قول از مرحوم سیمانطوب، در سال مهاجرت ایشان (۱۹۵۸ میلادی) تعداد یهودیان کرمان بالغ بر هزار نفوس بوده که حدود یک‌سوم آنها به اسرائیل مهاجرت کرده بودند.<sup>۳</sup>

---

۱ - بهشتیه تهران که در اصل قبرستان یهودیان را در بر می‌گیرد یک قسمت مسکونی دارد که یهودیان شهرستان‌ها در آنجا سکونت می‌کردند تا مقدمات سفر آنها به اسرائیل ترتیب داده شود.  
۲ منظور از سوخونوت آژانس یهود است که امور مهاجرت را به عهده داشت.  
۳ - طی مکاتباتی که با مرحوم سیمانطوب داشتم، ایشان می‌نویسد که در جلسه‌ای مسئله جمعیت یهودیان کرمان را با او مشه زگرگی مطرح نمودند و ایشان در جواب رقم فوق را ذکر

قضیه سکونت مهاجران در سرزمین تازه بنیاد اسرائیل مستلزم بحث دیگری است. مختصر این که در آن دوره حساس، اسرائیل به افرادی صاحب حرفه و صنعت گر احتیاج داشت. همان طور که اشاره کردیم یهودیان کرمان مانند اکثر مهاجران مشرق زمین از طبقه فقیر و محروم بودند، بنابراین آنها مجبور شدند که کارهای کارگری و کم درآمد را بپذیرند. نامه‌های واصله از این مهاجران حاکی از نارضایتی و شکوه از اوضاع آن دوره است. شرایط سکونت از هر جنبه مشکل بود. عمده‌ترین مشکلات تأمین مسکن مساعد بود. آنها می‌بایست در چادرهایی برافراشته در بیابان به سر برند. تفاوت گرمای روزهای داغ و شب‌های سرد زیاد بود. زمین‌های بیابان پر از مار و عقرب بود. به همین خاطر دولت خوابگاه‌های سیار مجهز با درمانگاه را در یک مرکز اردوگاه قرار می‌داد تا شب‌ها از اطفال خردسال مراقبت به عمل آورند.<sup>۱</sup> وضع توزیع آب آشامیدنی و غذای کافی نابسامان بود. از پوشاک مناسب خبری نبود. روی هم رفته اوضاع سکونت نامطلوب بود و در بعضی موارد تعدادی از خانواده‌ها احساس ندامت می‌کردند که چرا به مهاجرت تن داده‌اند. به هر تقدیر آنها دوراندیش بودند و می‌دانستند که آینده درخشان‌تری در انتظار نسل بعدی خواهد بود. آنها با پشتکار و تلاش فراوان حرفه‌های رایج را آموخته و صاحب شغل شدند.

با شروع اغتشاشات بر ضد رژیم سابق در ایران، موج دوم مهاجرت به

کرده‌اند.

۱ - مرحومه صبیبه یحزقلیان تعریف می‌کرد که او می‌بایست شب‌ها بچه نوزاد خود را تحویل خوابگاه بدهد تا از گزند مار و عقرب در امان باشد و خود او روی زمین مجاور در ورودی آن خوابگاه می‌خوابید.

## تاریخ یهودیان کرمان

اسرائیل آغاز گردید. طوفان اغتشاشات هنوز به اوج خود نرسیده بود که اولین گروه شامل دو خانواده در اواسط ژوئن سال ۱۹۷۸ میلادی (مطابق با تیرماه ۱۳۵۷) کرمان را ترک و عازم اسرائیل شدند.<sup>۱</sup>

در آن روزها خط هوایی بین تهران و تل آویو هنوز برقرار بود. هواپیماهای ال آل مرتب مسافر حمل می کردند.<sup>۲</sup> نظر به این که جامعه یهودی کرمان کوچک بود و خانواده ها با هم نسبت خویشاوندی داشتند، مهاجرت آنها به طور دسته جمعی انجام می پذیرفت. در تهران و سایر شهرها، خانواده های مهاجر مجبور شدند که در اسرع وقت منازل و اثاثیه را به جا گذاشته و ترک دیار نمایند. مهاجران جامعه یهودی کرمان هم همین روند را در پیش گرفتند. بیش از نیمی از یهودیان کرمان در آن دوره حساس از طریق خطوط هوایی وطن ۲۵۰۰ ساله خود را ترک کرده و به سرزمین موعود رجعت نمودند.

---

۱ - آن روزها از طریق مصاحبه های تلفنی و نامه های دریافتی کم و بیش از اوضاع جامعه مختصر اطلاعاتی کسب می کردم.

۲ - به خاطر دارم که حتی شرکت هوایمایی ال آل به تعداد پروازهای خود افزود تا بتواند عده کثیری را که در صدد مهاجرت بودند به مقصد برساند. گویا در چند مورد این هواپیماها خالی بر می گشتند.



گردهمایی سالیانه جمعی از یهودیان کرمانی مقیم اسرائیل در شهر بنی براک

بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بازماندگان جامعه چمدان به دست با وضعی بلا تکلیف مواجه گردیدند. آنها مطمئن نبودند که می‌خواهند از کشور خارج شوند، لیکن موعد و طریقه آن نامعلوم به نظر می‌رسید. در آن اوضاع سرنوشت‌ساز، مرزها بسته و تهیه گذرنامه و خروج قانونی بسیار مشکل و تا حدی غیر ممکن بود.

ساده‌ترین راه خروج از مرزها بود. آن عده ساکنان جنوب ایران و یا حتی اهالی تهران عبور از مرز پاکستان را بر مرز ترکیه ارجحیت می‌دانند.<sup>۱</sup> معمولاً یک خانواده و یا یک گروه مسافر می‌بایست یک شبکه مرزی را اجیر نمایند تا بتوانند ترتیب سفر آنها را بدهد. این گونه شبکه معمولاً متشکل

---

۱ - باید یادآور شویم که درجه کنترل مرزبانی در مرزها جنوب شرقی پایین تر بوده است. مضافاً بر این که شبکه‌های قاچاق و ترافیک انسان‌ها در مرزهای مزبور فعال تر بوده‌اند.

## تاریخ یهودیان کرمان

از افراد طوایف بلوچ بودند که با راه‌ها و مسیرهای مرزی آشنایی کامل داشتند. در بعضی موارد افراد شبکه درب خانه مسافران را در کرمان کوبیده و برنامه سفر را آغاز می‌نمودند. در مواردی دیگر طبق قرار قبلی مسافران به بم و یا زاهدان رفته و خود را به مأموران شبکه معرفی می‌کردند. مأموران شبکه وسایل نقلیه خود را داشتند. آنها از وانت‌های کوچک استفاده می‌کردند. معمولاً افراد شبکه خود در قسمت جلوی وانت و مسافران بیچاره را به صورت فشرده در قسمت پشت وانت می‌نشانند. شب‌های تاریک مناسب‌ترین زمان برای مسافرت بود، زیرا در ساعات روز پاسداران مرزی و شبکه‌های قاچاقچی کنترل بیشتری در آن نواحی داشتند. مصیبت دیگر وضع راه‌های صعب‌العبور بیابانی و پر از فراز و نشیب بود که بر اضطراب مسافران بینوا می‌افزود. بعد از تحمل ساعات طولانی ملال‌انگیز، تازه وقتی یک وانت حاوی مسافر از مرز ایران می‌گذشت، وارد قسمتی از ناحیه مرزی مشترک افغانستان می‌شد که تحت کنترل چریک‌های مسلح از قبیل طالبان بود.

در بعضی موارد چریک‌های مسلح یک وانت مسافربری را تعقیب کرده و حتی آتش می‌گشودند. در این‌گونه مواقع راننده وانت می‌بایست به بیراهه زده و به سرعت خود می‌افزود تا از هدف شلیک تیرها در امان باشند. در چنین شرایط مسافران نگون‌بخت دچار وحشت و اضطراب شدید گشته و می‌پنداشتند که پایان زندگی آنها فرارسیده است.<sup>۱</sup> بعد از این مرحله که رفع خطر می‌شد، راننده‌های شبکه در محلی توقف نموده تا در اصطلاح مسافران قدری

---

۱ - نیمی از افراد خانواده این نویسنده از طریق مرز پاکستان گذر کرده‌اند. به طور کلی آن عده مهاجران که من با آنها مصاحبه داشته‌ام و از این مرز گذر کرده‌اند و تجربیاتی تلخ در ذهن آنها به جا مانده است.



رفع خستگی نمایندند. در چنین مواقع اعضای شبکه مطالبه پول و یا اجناس قیمتی (از قبیل قالی و یا جواهرات) می‌کردند. در واقع این مبالغ اضافه بر وجوه دریافتی قبلی بوده و حکم باج را داشت. مسلماً مسافران چاره‌ای جز اطاعت از خواسته‌های باج‌گیران نداشتند و می‌بایست تقاضای آنها را برآورده کنند.

خانمی که به اتفاق خانواده‌اش از طریق مرز مذکور خارج شد تعریف می‌کرد که زمانی در حین سفر در محلی توقف کرده بودند تا طعامی صرف کنند و قدری استراحت نمایند. افراد شبکه و راهنما هم در فاصله نزدیکی نشسته بودند. یکی از افراد نگاه‌های شهوت‌آمیز به دختر جوان آن خانم دوخته بود که باعث نگرانی خانواده مسافر شد لذا آن خانم با درایت راهنما را فراخواند و مقدار خوراکی را که با خود داشت به او تعارف نمود. سپس او را به آن نمک و شیر مادرش قسم می‌دهد که به دختر او چون خواهر خود نظر داشته باشد.<sup>۱</sup> ابتکار آن خانم مؤثر واقع گشت، و راهنمای چشم‌چران آزاری به بار نیاورد.

بعد از پشت سر گذاردن صدها ماجرا و خطرهای غیرقابل‌پیش‌بینی، یک مسافر می‌بایست به یکی از مراکز سازمان ملل در پاکستان مراجعه کرده و تقاضای پناهندگی بنماید.<sup>۲</sup> این مراکز کمک به آواره‌ها یک کارت شناسایی در اختیار هر مسافر می‌گذاشت که حکم پاسپورت داشت. با در دست داشتن کارت شناسایی، یک مهاجر می‌توانست آزادانه به مسافرت خود در پاکستان

۱ - اصولاً طوایف اصیل ایرانی از قبیل بلوچ‌ها مردمی نجیب و مهمان‌دوست می‌باشند.  
 ۲ - شرایط زندگی در پاکستان بسیار طاقت‌فرسا بود. گرما و آلودگی محیط غیر قابل تحمل بود. پدرم اسم آن کشور را پچلستان گذاشته بود.

## تاریخ یهودیان کرمان

ادامه دهد. آنها طبعاً به کراچی رفته و مدتی در آنجا اقامت می‌گزیدند تا بتوانند ترتیب مسافرت به مقصد بعدی را بدهند.

باید یادآور شویم که مقصد بعدی همه مهاجران تازه‌وارد کشور اسرائیل نبود، بلکه تعدادی از آنها در نظر داشتند که به اعضای خانواده خود در آمریکا ملحق شوند،<sup>۱</sup> لذا بعد از ورود به کراچی و اقامت یک‌ماهه، تعداد مذکور به وین رفته و در آنجا از سازمان‌های خیریه یهودی کمک می‌جستند.<sup>۲</sup>

---

۱ - البته این مهاجران به صورت گروهی در زمان‌های مختلف به پاکستان رفته‌اند. متأسفانه ما آمار دقیقی از آنها در دست نداریم. لیکن باید تأکید کرد که آنها در دهه ۱۹۸۰ یعنی دهه بعد از انقلاب از ایران خارج شدند.

۲ - سازمان خیریه هایاس «Hias» و راو طو «RAV TOV» فعالانه هم مسکن تهیه می‌کردند و هم در امر تقاضای ویزا و تهیه مدارک راهنمایی می‌کردند. شرح این سلسله مراتب اخذ ویزا مستلزم بحث دیگری است.

## خدمت‌گزاران و مشاهیر

در بخش‌های قبلی این کتاب به طور جسته‌وگریخته از افرادی نام بردیم که در بنیان‌گذاری جامعه یهودیان کرمان و رهبری آن سهم داشته‌اند. مختصر اشاره پیرامون هویت هریک و وقایع دوران‌ش در این محبت به عمل آمد.

در این بخش از کتاب در نظر داریم که از اشخاصی به‌عنوان خدمت‌گزاران جامعه نام‌برده و با ارائه مختصر زندگینامه هریک، خدمات آنان را درج نماییم. سپس واجب است که از طبقه دیگری نام برد که شهرت و محبوبیت آنها از محدوده جامعه موردنظر ما فراتر رفته، و مورد احترام و سپاس اجتماع بزرگ‌تر هستند.

این گروه دوم را باید مشاهیر جامعه یهود کرمان معرفی نماییم. این افراد نه‌تنها باعث سرافرازی جامعه خود هستند، بلکه به اجتماعی بزرگ‌تر اعم از یهودی و یا غیریهودی تعلق دارند. انتخاب لیست افراد نام‌برده از یک سری مصاحبه‌ها و یادداشت‌های شخصی جمع‌آوری و استخراج گشته است. خوشبختانه این سعادت نصیب من گردیده است که با چند تن از این اشخاص

## تاریخ یهودیان کرمان

که در ظرف پنج دهه اخیر در قید حیات بوده‌اند و یا هستند از نزدیک آشنا شوم. در این راستا، چنانچه اسم شخصی یا اشخاصی را از قلم انداخته‌ام منحصرأً به واسطه غفلت و یا فراموشی بوده است. به همین سبب از صاحب‌نظران گرامی تقاضا دارم که انتقاد و یا پیشنهادهای خود را چه از طریق مکاتبه و یا پست الکترونیکی ارسال فرمایند.

به هر روی، چنانچه خواسته باشیم زندگینامه شخصی در مقام رهبری یک جامعه بزرگ و یا کوچک را بررسی نماییم، یقیناً با این سؤال مواجه می‌شویم: که آیا یک اجتماع چنین شخصی را پرورش داده و یک سری وظایف را بر دوش او می‌گذارد، یا این که آن شخص خود برخاسته و سرنوشت اجتماع را در دست می‌گیرد؟ پاسخ به این سؤال از محدوده این کتاب خارج است.

بدیهی است که روحیه و طرز فکر خدمت‌گزاران موردبحث ما در مقام رهبری جامعه از تعالیم بشردوستانه سرچشمه گرفته است. این تعالیم در دین یهود معروف به تیقون عولام<sup>۱</sup> (بنای دنیای بهتر)، گمیلوت حاسیدیم<sup>۲</sup> (اعمال نیکو) و صداقا<sup>۳</sup> (صدقه و یا بخشش) هستند.<sup>۴</sup>

گفتیم که در دهه‌های نخستین سکونت. یهودیان در کرمان، دوره‌ای حدود ۱۷۰ سال پیش، با وجود قلت جمعیت دو نفر رهبری جامعه جدید را در دست

---

1- Tikkon oLam

2-Gamilut hosadim

3- Tzedakah

۴ -البته سایر ادیان الهی چنین تعالیمی را با عنوان‌های مشابه به پیروان خود توصیه می‌نمایند، لذا این گونه تعالیم را باید بشردوستانه تلقی نمود این تعالیم در کیش زرتشت معروف به گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک است.

گرفتند، یکی به نام ملایوسف و دیگری به نام ملایعقوب (یاقوب). آنها با هم نسبت خانوادگی داشتند، به این ترتیب که خواهر ملا یوسف، زن ملا یعقوب می‌شد. یقیناً هر دوی آنها در سال‌های اول سکونت در کرمان، از طریق پیله‌وری امرارمعاش می‌کرده‌اند. هرکدام تعدادی مرید داشته و مراسم نماز روزانه در خانه هر یک جداگانه برگزار می‌شد.

ملایوسف به اصل و نسب خود که به ملا اورش‌رگای یزدی می‌رسید افتخار می‌کرد و این سبب می‌شد که او خود را پیش‌کسوت جامعه بدانند. او صاحب دو پسر به نام‌های الیاهو و حنیم بود.<sup>۵</sup> الیاهو بعدها جانشین پدرش شد و به ملا الیاهو معروف گشت.

گویا بین ملایوسف و ملایعقوب یک سری رقابت‌ها در کار بود، به حدی که آنها شطار (ذبح حیوانات) یکدیگر را قبول نداشتند. البته این پدیده یک امر بی‌سابقه در تاریخ یهود نیست و یک مورد مشابه را در صفحات بعدی خواهیم نوشت!

آنهایی که با تاریخ یهود آشنایی دارند به خوبی واقف‌اند که چگونه نفاق‌های داخلی سبب می‌شد که به جامعه یهودی آن دوره آسیب جبران‌ناپذیر وارد آید. قضیه ملامردخای لاری (ابوالحسن لاری) یک نمونه بارز از چنین پدیده‌ای است.

### ملا یعقوب

از تاریخ تولد و ساکن شدن او در کرمان اطلاعی در دست نیست. یک قطعه

---

۵ - نوه‌های این اشخاص امروزه ساکن اسرائیل و نام فامیل آنها شرگائی است.

## تاریخ یهودیان کرمان

عکس از او به جامانده که نشانگر ابهت و شخصیت برازنده اوست. جامه روحانیت او متشکل از عبا و دستیار و عمامه بوده و هم چنین سند خانه او گویای مطالب جالبی است.



ملایعقوب بن ملاسحق از روحانیون جامعه کلیمیان کرمان - ۱۲۸۶ خورشیدی

نام پدر او اسحق (از طایفه موسائی) بوده است. ۶. در بسیاری از شهرهای ایران (دوره قاجار) به یهودیان پسوند جهود اطلاق می‌شده است. در موارد استثنایی جهت رعایت ادب به جای جهود پسوند طایفه موسایی استفاده می‌شده.

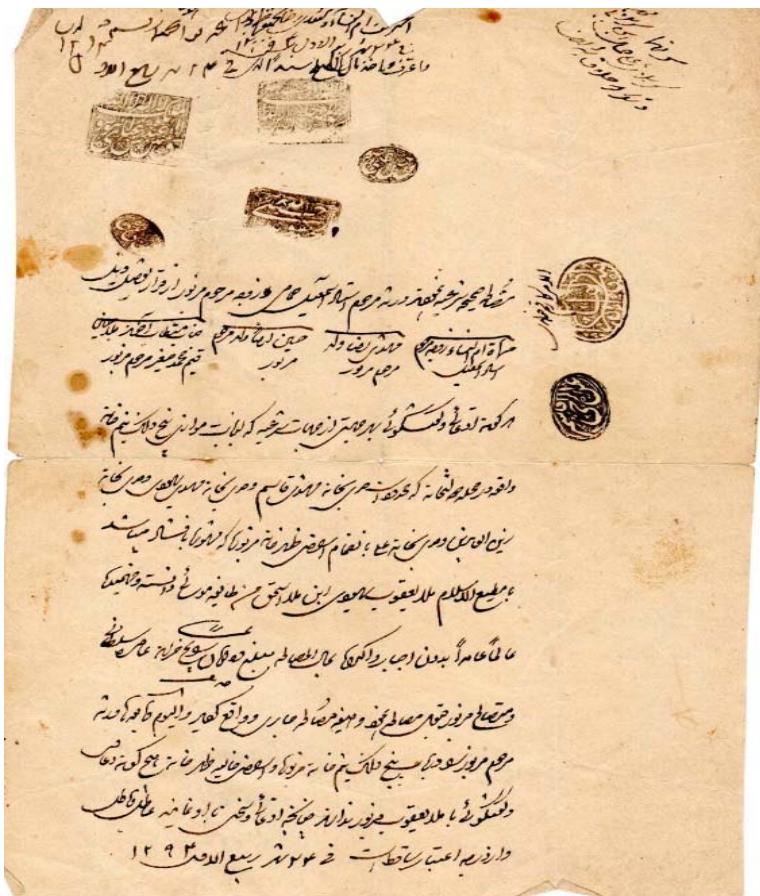
او در سال ۱۲۹۴ هجری (مطابق با ۱۸۸۰ میلادی) خانه‌ای به مبلغ ده تومان از شخصی به نام استاد اسماعیل حمامی خریداری نموده است. همسایه‌های او یکی به نام مهدی قاسم و دیگری زین‌العابدین و بالاخره مهدی یهودی (بنیامین همدانی) بوده‌اند.<sup>۷</sup> هم‌چنین باید توجه داشت که در آن سال‌ها اکثر خانه‌های محله به غیر یهودیان تعلق داشته است.

در آن دوره جهل و بی‌سوادی این پنداشت نادرست در میان توده مردم ساده باور رایج بود که یک ملا صاحب کرامات و قدرت‌های خارق‌العاده است. مردم عادی چه یهودی و چه مسلمان از ملا انتظار داشتند که با توسل به عالم غیب سیر اتفاقات ناگوار را به نحوی تغییر دهد. به قول دکتر حبیب لوی، تا سال‌ها پیش افراد باسواد را ملا خطاب می‌کردند. امروزه ما آنها را استاد یا پروفیسور و ربای خطاب می‌کنیم. همان‌طور که قبلاً به ملا اورش‌رگا و کرامات افسانه‌ای او اشاره شد، درباره تعدادی دیگر از ملاهای برجسته داستان‌هایی نقل شده است. یک داستان جالب از ملا یعقوب به‌جامانده که جنبه واقعی دارد و قابل نگارش است:

۶ - قید طایفه موسائی در اسناد آن زمان کرمان نشان می‌دهد که تعصبات مذهبی چندان زیاد شدید نبوده است.

۷ - درباره بنیامین همدانی به فصل بنیان‌گذاران جامعه رجوع شود. نکته دیگر این که خواهر ملا یعقوب زن بنیامین بوده است.

تاریخ یهودیان کرمان



تصویری از یک قبالة (سند) خانه متعلق به ملا یعقوب بن ملا اسحاق یهودی از طایفه موسائی کرمان ۱۲۹۴ هجری قمری

می‌گویند که حاکم شهر آن دوره یک قلیان داشت که مرصع آن بسیار گران بها بود. حاکم شهر روزی متوجه می‌شود که جواهرات قلیان گم گشته و از پیدا کردن آن عاجز ماند. این مشکل برای حاکم مسئله بغرنجی بود، تا این



که دوستی به او پیشنهاد می‌کند که از یک ملای فالگیر یهودی کمک بطلبد.<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد که ملا یعقوب در شهر شهرتی به هم زده بود. به‌ناچار حاکم ملا یعقوب را احضار کرده و مشکل خود را با او در میان می‌گذارد. ملا بعد از شنیدن قضیه و عرایض حاکم از مشارالیه فرصت می‌طلبد و در ضمن از نوکران حاکم دعوت به عمل می‌آورد که روز بعد در خانه او حضور یابند!

صبح روز بعد یک گروه دوازده نفری درب خانه ملا یعقوب را می‌کوبند! ملا در خانه خود یک محضر داشت و همه نوکران حاکم را ردیف روی زمین می‌نشانند! سپس در حالی که خود او در مقابل آنها نشسته شروع به خواندن ورد و دعا می‌نماید و در بعضی مواقع مکث نموده و در چهره هر یک از نوکران خیره می‌نگرد! یقیناً حالت عجیبی در هر یک آنها به وجود آمده بود، حالتی آمیخته با ترس و اضطراب!

آنها گاهی می‌پنداشتند که در حضور یک زاهد کبرایی نشسته و به موعظه او گوش می‌دهند و لحظه‌ای دیگر حس می‌کردند که در مقابل یک کارگاه زبردست قرار گرفته‌اند! به‌هر تقدیر، بعد از یک جلسه طولانی قرائت دعا و ورد به زبان بیگانه (عبری) و خیره نگاه انداختن در چهره هر یک از نوکران، ملا یعقوب سکوت زجرآور را شکسته و دست‌های خود را محکم به هم کوبیده و با حالتی رضایت‌بخش داد می‌زند: مرخص!

بلادرنگ نوکران کفش‌های خود را پوشیده و چون مرغان از قفس رها گشته مشغول ترک خانه ملا بودند! قبل از این که آنها دالان خانه را ترک گویند،

---

۸ - حاکم آن زمان کرمان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله (وفات سال ۱۸۹۲ میلادی) بوده است.

## تاریخ یهودیان کرمان

مجدداً نهیب ملا را شنیده که می‌گوید: هی تو بیا، هی تو بیا!  
جالب این که یکی از نوکران برحسب اتفاق و یا اعتراف روی گردانده و به فریاد ملا پاسخ می‌دهد! گویی تیر ملا به هدف اصابت کرده بود!  
ملا یعقوب آن نوکر را کنار کشیده و از او می‌خواهد که مرصع گلیان حاکم را به او بسپارد و یا این که محلش را فاش نماید! سپس به او وعده و اطمینان خاطر می‌دهد که از هرگونه مجازات معاف خواهد ماند! خلاصه مطلب این که آن نوکر با ملا همکاری کرد، و مشکل حاکم گشوده شد!<sup>۹</sup>  
نکته دیگر این که یک روز تابستانی سال ۲۰۰۰ این داستان را برای مرحوم ایمانوئل میزراحی، نواده ملایعقوب در کافه هیلل در اورشلیم تعریف می‌کردم! در آن روزهای سرنوشت‌ساز درحالی که مشتریان کافه نگران وقوع یک حادثه تروریستی بودند، صدای قهقهه خنده ایمانوئل توجه مشتریان کافه را به خود جلب کرد!

گویا یک برادر ملایعقوب به نام موسی در رفسنجان اقامت گزید و فقر و تنگدستی سبب شد که موسی درب خانه مجتهد شهر را بکوبد! موسی پس از مسلمانی نام فامیل طاهری (پاک شدن از نجسی) را برگزید! هم‌چنین ملا یعقوب یک خواهر داشت که بعد از بروز اختلاف با نامزدش محله را ترک می‌گوید و به نکاح یک مسلمان در می‌آید!

به‌هر تقدیر آن دشواری‌ها و مشکلات خللی در اراده آن رادمرد به وجود نیاورد، و ملایعقوب با کاردانی و حکمت موقعیت رهبری خود را حفظ کرد.

---

۹- این داستان واقعی را برای اولین بار از شادروان مادرم شنیدم و سال‌ها بعد صحت آن را مرحومه صبیبا یزقلیان (نوه ملا یعقوب) تأیید کرد.

ملا یعقوب سه پسر به نام‌های یحزقل، عزرا، عقبا و سه دختر داشت!<sup>۱۰</sup> می‌گویند که بعد از سال‌ها خواهرزاده‌های ملا یعقوب<sup>۱۱</sup> مرتب به محله رفته و از دایی خود ارثیه می‌خواستند.<sup>۱۲</sup> سال وفات ملا یعقوب را باید حدود ۱۹۴۰ میلادی در نظر گرفت.

---

۱۰- یکی از دخترهای او زن دکتر یعقوب و دیگری با ملا مشه سلیمانی ازدواج کرد! امروزه اکثر نواده‌های او ساکن اسرائیل می‌باشند و در موسسات فرهنگی و مذهبی فعالیت دارند. یکی از نواده‌ها به نام راب امیکام میزراحی در سال ۱۹۹۷ میلادی مقاله‌ای را با عکس ملا یعقوب را در یک نشریه مذهبی اورشلیم به چاپ رساند!

۱۱- در آن دوره مرسوم بود که جدیدالسلام‌ها مرتب به محله رفته تا از بستگان سابق خود ارثیه طلب نمایند! مثلاً خواهر زاده‌های ملا یعقوب خود را وارث اصلی خانه دایی یهودی می‌دانستند درحالی‌که فرزندان خود شخص محروم وارث بودند! البته آن خواهرزاده‌ها هیچ‌گاه به مراد خود نرسیدند.

۱۲- شادروان امنون تنصر عقیده داشت که یک سری از تغییر مذهب یهودیان آن دوره بر اثر فشار و زور نبوده بلکه فقر و تنگدستی سبب می‌شد که عده‌ای مسلمان شوند!

## ملا الياهو

از نقل قول‌ها چنین به نظر می‌رسد که دوره برگزاری یشیوای ملابعقوب و ملایوسف حدوداً در یک‌زمان به پایان رسید و فرزند ملایوسف به نام الياهو جانشین آنها گشت! الياهو در دوره نوجوانی به یزد رفته و نزد ملاهای آنجا تحصیلات خود را گذراند. وی بعد از مراجعت به کرمان مدتی به پیله‌وری اشتغال ورزید و از این طریق سرمایه‌ای به هم زد. علاوه بر خانه مسکونی، ملا الياهو صاحب قطعه زمینی نسبتاً وسیع در قسمت خوب محله دولت‌خانه بود. وی نیمی از زمین نام‌برده را به اعضای جامعه فروخت تا روی آن یک کنیسا بنا سازند.<sup>۱۳</sup>

همانند پدر و اجدادش، ملا الياهو هم طبعاً سنت‌گرا بود. همان‌طور که گفتیم زمانی که دو مأمور الیانس به کرمان رفته تا زمینه را برای افتتاح یک مدرسه بررسی نمایند، آنها با مخالفت ملا الياهو مواجه گشتند. در اولین فرصت ملاقات، ملا از آن دو مأمور جویا می‌شود که شب قبل را کجا گذرانده و چه غذایی صرف کرده‌اند. سپس ملا به اعضای جامعه هشدار می‌دهد که مبادا بچه‌های خود را به دست این‌ها بسپارند. این‌ها قصد دارند بچه‌های ما را از دین به در برده و مسیحی پرورش دهند.<sup>۱۴</sup>

یک قطعه عکس تاریخی از جامعه یهود کرمان در اختیار داریم که در سال

---

۱۳ - آن نیم دیگر ملک را به حاجی داود میزراحی (پدر بزرگ این نویسنده) در سال ۱۹۲۲ میلادی فروخت که روی آن خانه‌ای بنا گشته بود! درب آن خانه به خیابان شاهپور باز می‌شد!  
۱۴ - علت تأخیر در افتتاح مدرسه الیانس یزد هم به خاطر مخالفت ملای آن شهر بود که از قضا با ملا الياهو نسبت خانوادگی داشته است!

۱۳۱۴ شمسی مطابق با ۱۹۳۵ میلادی به مناسبت اعلام حجاب برداری<sup>۱۵</sup> برداشت شده است. این گردهمایی با شرکت دو سه نفر از رجال آن زمان کرمان من جمله سرهنگ سیاه‌پوش در منزل ملا‌الياهو برگزار گردیده است<sup>۱۶</sup> سرهنگ سیاه‌پوش که یکی از امرای ارتش آن زمان کرمان بود که در منزل ملامشه حضور یافت.

چند سال بعد از قضیه کشف حجاب، انجمن صهیونیستی مرکزی تهران دو مأمور به کرمان اعزام می‌دارد تا جامعه را تشویق به آموختن زبان عبری و سپس مهاجرت به سرزمین اجدادی نمایند. آن دو مأمور در بدو ورود متوجه می‌شوند که جامعه یهودیان کرمان که حدود ۳۰۰ نفوس جمعیت داشت و تا حدی از دودستگی رنج می‌برد، عده‌ای پیرو ملا‌الياهو و عده دیگری ملامشه را قبول داشتند. آن مأمور مجبور می‌گردد یک ملای بانفوذ از یزد دعوت نموده تا بین دو ملا آشتی برقرار نماید و همکاری به وجود آورد.<sup>۱۷</sup>

۱۵ - کشف حجاب

۱۶ - جالب این‌که همین مراسم چند روز بعد در خانه شخصیتی دیگر به نام ملامشه سلیمانی برگزار گردید. گو این‌که جمعیت و تعداد حضار در منزل نام برده به مراتب قلیل‌تر بوده، لیکن همان‌طور که در سطور بعدی اشاره خواهد شد مدت‌ها رقابت بین دو ملا برقرار بود!

۱۷ - این قضیه مربوط به دهه ۱۹۴۰ میلادی بوده است. ما به درستی نمی‌دانیم تا چه حد دخالت آن مأمور و یا ملای یزد مؤثر بوده است.

## ملا مشه سلیمانی

او در سال ۱۸۹۳ میلادی در کرمان پا به عرصه حیات نهاد! پدر او یحزقل بن یشعیا به شغل پیلهوری اشتغال داشت و مدت زمانی به اتفاق خانواده در بم می‌زیستند.<sup>۱</sup> مشه حدود ده سال داشت که رفائیل از همشهریان‌شان، هوش و استعداد او را تشخیص داده و جهت تشویق یک سیدور (کتاب نیایش یهود) و تورات را به آن پسر بچه هدیه می‌دهد.<sup>۲</sup> مشه بعد از فراگرفتن تعلیمات ابتدائی ابتدائی شریعت یهود در خانه و یا مکتب به یزد رفت تا تحصیلات خود را ادامه دهد.

وی بعد از بازگشت به کرمان با دختر ملا یعقوب ازدواج کرده و این وصلت سبب شد که موقعیت او جهت کسب مقام رهبری در جامعه تثبیت گردد! او شخصی فعال و در کاسبی و تجارت پشتکار فراوان داشت. علاوه بر پذیرفتن مسئولیت‌های پیشوایی، ملا مشه گاه وقتی جهت تجارت به مسافرت تن در می‌داد. او حتی چند بار به بمبئی سفر کرد و از آنجا اجناس خرازی خریداری و وارد می‌کرد. روی هم‌رفته او در کاروکاسبی موفق بود و بعد از اندوختن یک سرمایه به تجارت قالی پرداخت و حتی صاحب ملک و باغ نیز گردید.<sup>۳</sup> بعد از جنبش مشروطیت در سال ۱۹۰۷ میلادی یک سری آزادی به

---

۱- گویا در سال‌های نخست قرن بیستم میلادی یا ۱۲۸۵ ش دو سه خانواده یهودی در بم می‌زیسته‌اند، یکی از آنها شخصی به نام رفائیل (اصلیتش یزدی) با خانواده یحزقل باب معاشرت داشت! ضمناً اطلاعات سطور بالا را مدیون مرحوم یاشار سلیمانی فرزند ملا مشه می‌باشم.

۲ - در آن دوره سیدور و تورات متعلق به بزرگ‌ترها بود، لذا چنین هدیه برای بچه ده ساله خیلی ارزنده بوده است.

۳ - موفقیت‌های مالی او در بعضی موارد، رشک و حسد سایرین را برمی‌انگیخت.

اقلیت‌های مذهبی اعطا شد. لذا یهودیان می‌توانستند صاحب ملک و باغ شوند.<sup>۱</sup>



خانواده ملامشه سلیمانی همراه با فرزندان، دامادها و نوه‌ها کرمان ۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۵ میلادی)

گو این‌که وی هرگز فرصت دیدار از سرزمین نوین را نیافت، لیکن او به‌خوبی می‌دانست که زمینه برای سرمایه‌گذاری در آن مملکت مناسب است، لذا او وجهی را به یک طرف حساب فرستاد تا ملکی را برای او خریداری نماید.

مراسم تودیع به مناسبت درگذشت او در سال ۱۹۵۱ میلادی عده زیادی از

---

۱ - سال‌های آخر عمر ملامشه مصادف با تأسیس دولت اسرائیل بود.

## تاریخ یهودیان کرمان

طبقات مردم را به خود جلب نمود، حتی مجتهد وقت کرمان محمد سیدالعراقین در این مراسم سوگ که در کنیسا برگزار گردیده بود شرکت جست.



## ملاشلمو امدادی

از طرف پدری نوه ملایعقوب و از طرف مادر نوه استاد یحزقل همدانی می‌باشد. سال تولد او را باید دو سه سال قبل از شروع سده بیستم میلادی (۱۲۸۰ ش) یقین دانست. طبق مرسوم، بعد از گذراندن دوره مکتب ملامشه خبیصی او به یزد رفت و حدود یک سال نزد حخامیم آنجا به مطالعه و تحصیل پرداخت.

جذابیت و سخنوری او مشهور و جامه روحانیت و لقب ملائی، برازنده ملاشلمو بود!

البته مسئولیت‌های شرعی از قبیل ذبح و ختنه و مراسم عقد و غیره به عهده دو پیشوای هم دوره او ملا الیاهو و ملا مشه سلیمانی می‌بوده است. ملاشلمو در کارهای نامبردگان هیچ گونه دخالت نمی‌کرد.

او قطعاً حکم یک وکیل مدافع و سخنگوی جامعه را داشت! چنانچه شخصی نیاز به مشورت و یا دادخواهی داشت به ملامشه رجوع می‌کرد. یک نمونه از خدمات او در بخش قبلی این کتاب (محلّه دولت‌خانه) ذکر گردید و گفتیم که ملاشلمو تنها کسی بود که قضیه تجاوز به زنی بیچاره ساکن محلّه را به مقامات دادگستری گزارش داده و تقاضای رسیدگی کرد. متأسفانه ما از نتیجه کار ملاشلمو و قضیه دادخواهی او اطلاعی در دست نداریم.

در سال‌های اولیه کار و فعالیت شغلی، ملاشلمو یک مغازه خرازی داشت. بعدها او دلالی می‌کرد و حتی به اشخاص نیازمند پول وام می‌داد. او اولین فرد جامعه بود که یک محضر رسمی افتتاح کرد. آن عده اشخاص که احتیاج به ثبت ازدواج و یا کارهای حقوقی دیگر داشتند به او مراجعه می‌کردند. در بعضی موارد که موکلان او فقیر بودند دستمزد دریافت نمی‌کرد و حتی پول

## تاریخ یهودیان کرمان

تمبر را هم از جیب خود می‌پرداخت. ملاشلمو شخصی فاضل و نکته‌سنج بود و در ادبیات فارسی و معلومات دینی حتی قرآن تبحر داشت.



اجرای مراسم بریت میلا: ردیف دوم ایستاده از راست به چپ الياهو زروپابلی، ناشناس، زبولون مهدی‌زاده، باروخ اسماعیل‌زاده، ناشناس، ناشناس، ناشناس، ملاشلمو امدادی، ناشناس و شخص ایستاده ردیف اول موسی کاهن کرمان دهه ۱۳۳۰ خورشیدی

پدرم آقای سلیمان میزراحی به او ارادت می‌ورزید و گاهی اوقات در نوشتن مدارک و اسناد به او کمک می‌کرد. او با تعدادی از رجال شهر و مجتهدان باب رفاقت داشت و حتی گاهی اوقات در مجالس روضه خوانی در مسجد شرکت می‌جست. ۱. در آن دوره (۱۳۲۰ ش) چنین عملی بی‌سابقه بوده

---

۱ - گویا او با آیت‌الله صالحی دوست بوده و با ایشان مباحث دینی و تبادل نظر به عمل می‌آورده است.

و هیچ یهودی جرأت نمی‌کرد که به مسجد پا بگذارد. شاید بتوان گفت که مردم کرمان رفتار دوستانه داشته‌اند و از طرفی ملاشلمو مورد تکریم و احترام آنها بوده است.

ملاشلمو چهار پسر داشت که یکی از آنها بر اثر مرض تیفوس در جوانی فوت کرد. بعد از استقلال اسرائیل خانواده او به سرزمین مقدس مهاجرت کردند و او در کرمان تنها ماند. البته ملاشلمو هم قصد داشت که به آنها ملحق گردد، لیکن اجل مهلت نداد.<sup>۲</sup> او در سال ۱۹۵۹ میلادی حیات را بدرود گفت.

---

۲ - گویا پول و سرمایه او در دست عده‌ای به صورت وام به جا ماند و مسترد نگردید.

## ملا رحمین

نام او رحمین (یا رحیم) فرزند ارشد ملامشه سلیمانی و از طرف مادر نوه ملا یعقوب در سال ۱۹۱۲ میلادی پا به عرصه حیات نهاد. بعد از گذراندن دوره مکتب سنتی در مدرسه دولتی موسوم به اکابر ثبت نام کرد و با خواندن و نوشتن فارسی هم چنین قرائت قرآن آشنا گشت. در اوائل نوجوانی رحمین طبعاً با وظایف پدر آشنا گشته و چه در امور تجارت و یا وظایف شرعی پیشوائی جامعه با او همکاری می کرد. چون به سن هجده سالگی رسید، می بایست خود را به اداره نظام وظیفه محل معرفی کرده و خدمت نظام را انجام دهد، لیکن این خدمت برای او مشکل بزرگی بود، زیرا وی در یک خانواده متدین و مذهبی پرورش یافته بود و نگه داشتن شریعت در چنان شرایط عملی نبود. از طرف دیگر او مایل بود که مدتی به یزد رفته تا مطالعات خود را در امور دینی و یهودیت ادامه دهد. لذا او مجبور شد برای مدتی کرمان را ترک گفته و در یزد اقامت نماید. علاوه بر فراگیری تفاسیر تورات و زوهر، او در یزد با قانون‌های ذبح و سایر امور پیشوائی آشنا گشت.<sup>۱</sup>

بعد از مراجعت به کرمان، حسودان بازگشت او را به مقامات نظام وظیفه گزارش دادند. بنابراین رحمین مجبور شد که به خدمت سربازی برود. بعد از اتمام خدمت، او با برادر خود مرحوم یاشار سلیمانی شریک گشته و وارد تجارت قالی شدند. به این منظور آنها می بایست به شهرستان‌ها و قصبات دور و بر کرمان سفر کنند.<sup>۲</sup> در آن مرحله از کار و فعالیت بود که رحمین با

---

۱ - منظور از زوهر مطالعات عارفانه دین یهود می باشد.

۲ - در آن دوره راه‌ها هنوز نا امن بود. پدرم می گفت که در چند مورد دزدها آقایان سلیمانی را نگه داشته و اموال آنها من جمله کتب مذهبی که با خود داشتند را ربوده بودند. باید یادآور

دوشیزه‌ای به نام کوکب از خانواده‌ای دوست و آشنا وصلت نمود. نتیجه این وصلت هفت فرزند، چهار پسر و سه دختر می‌باشد. کوکب خانم دختر مرحوم یحزقل کهن از خانواده‌های بسیار شریف جامعه ما به شمار می‌روند. خواهر ایشان مرحومه استر زوجه شادروان موسی کاهنی می‌باشد.

با برکناری دو پیشوای نسل قبل (ملا الیاهو و ملا مشه) از صحنه فعالیت، میزان مسئولیت‌های ملا رحمین رو به افزایش می‌گذاشت. در واقع او خود را وارث مسئولیت‌های پیشوای یک جامعه در حال رشد حس می‌کرد و بر خلاف دو دستگی‌های پیشین، قاطبه جامعه او را قبول داشتند.

او طبعی بخشنده داشت و دلسوز همه مردم بود. منزل شخصی او دائماً محل اربابان رجوع از همه گروه سنی می‌بود. معمولاً در بعضی ساعات روز سه چهار نفر در یک زمان در دالان خانه ملا صف می‌کشیدند و صدای مرغ و خروس‌هایی را که برای ذبح می‌سپردند موجب سلب آسایش اعضای خانواده می‌شد.

ملا رحمین برای اجرای مسئولیت‌های پیشوایی جامعه ارجحیت قائل بود و البته دستمزد چنین کارها ناچیز بود. او حتی درآمد ناشی از این خدمات را صرف مخارج عام المنفعه می‌کرد.

از وظایف دیگر ایشان برگزاری مراسم عقد و ازدواج بود. گاهی شب‌ها بعد از مراسم نیایش، ملا رحمین نطق‌هایی آموزنده از تفاسیر کتاب زوهر و میشنا ایراد می‌کرد و معلومات خود را در اختیار حضار می‌گذاشت.

---

شوم که آقای سلیمان میزراحی (پدرم) به خانواده سلیمانی ارادت ورزیده و خاطرات جالب و فراموش نشدنی از آنها دارد.

## تاریخ یهودیان کرمان



ملارحمین سلیمانی رهبر مذهبی کلیمیان کرمان اوایل دهه ۱۳۵۰ خورشیدی

تحمل بار مسئولیت‌ها و در نتیجه فرسودگی سرانجام به صحت و سلامتی شخصی ملارحمین لطمه بزرگی زد و آن بزرگوار بیش از پنجاه سال نداشت که می‌بایست با مرض دیابت مقابله می‌کرد. وی جهت معالجه می‌بایست چند بار به تهران و حتی اسرائیل سفر می‌کرد.<sup>۱</sup> با وجود این که ایشان از کسالت

---

۱ - در غیاب ملارحمین، فردی از جامعه روزی در کنیسا با صدای بلند از ملا انتقاد می‌نماید و می‌گوید..... فلانی مرتب به گردش و مسافرت می‌رود و بچه‌های من از خوردن گوشت گاو و گوسفند محروم می‌گردند.

رنج می‌برد، لیکن تا زمانی که مقدر بود به وظایف خود رسیدگی می‌کرد و به کار روزانه ادامه می‌داد، تا این که سرانجام در سال ۱۹۶۹ میلادی کارها و وظایف را به دیگران سپرد و به اتفاق خانواده به تهران کوچ کرد. در سال‌های اقامت در تهران، گاهی اوقات در مجالس نیایش معلومات خود را از کتب تفاسیر فلسفی یهود بروز می‌داد که مایه تحسین حضار می‌شد.

چهره رنجور و غمناک آن شادروان در سال‌های واپسین عمر گویای درد و رنج فراوانی بود که تقدیر برای او رقم زده و حرفه پیشوایی را به دوش او نهاده بود. گویی ندایی از عالم غیب او را به این حرفه فراخوانده بود که خود را وقف خواسته‌های جامعه خویش نماید. جامعه‌ای که حاضر نبود به شایستگی قدر و منزلت او را درک نماید و سپاس نهد.

به هر تقدیر، عمر کوتاه و پر ثمر ملارحمین در بهار سال ۱۳۵۳ شمسی مطابق با ۱۹۷۴ میلادی به پایان رسید و ایشان در سن ۶۲ سالگی دعوت حق را لبیک گفتند.

امروزه فرزندان آن شادروان، دکتر داود سلیمانی و خواهرش استر (ساکن اسرائیل) و اشرف و نعیم و موسی و سعید و آلبرت سلیمانی (ساکن نیویورک) با سربلندی در کارهای اجتماعی فعال هستند.

در این جا، باید از همسر آن شادروان مرحومه کوکب سلیمانی و شادروان یاشار سلیمانی، برادر ملارحمین یاد نمایم که اطلاعات فوق را در اختیار من گذاشته‌اند.

## تاریخ یهودیان کرمان



خانواده ملارحمین سلیمانی و همسرش کوکب کهن همراه با فرزندانشان - کرمان ۱۹۴۶  
میلا دی



## موسی کاهنی

فرزند اهرن (ارون) کهن در سال ۱۲۹۴ شمسی مطابق با ۱۹۱۵ میلادی در کرمان به دنیا آمد! او پنج سال بیشتر نداشت که پدر خود را از دست داد.<sup>۱</sup> عمومی او یحزقل کهن مجبور شد که قیومیت خانواده پنج نفری برادر را به عهده بگیرد. شرایط زندگی ایجاب می‌کرد که موسی از کودکی شروع به کار نماید و او به‌ناچار در مغازه عمومی خود مشغول به کار شد.

وی چون به سن بلوغ رسید، بنا به توصیه عمومی خود راه یزد را در پیش گرفت و مدت زمانی تحت سرپرستی ملایوسف و ملارفائیل با تعالیم یهود آشنا گشت.

بعد از مراجعت به کرمان، موسی به کار و کسب ادامه داد. نظر به این‌که، او پشتکار فراوان داشت و شخصی خستگی ناپذیر بود، موفق شد یک مغازه بی‌نظیر در بازار افتتاح نماید.

دختر عمومی او استر یکی از شایسته‌ترین دوشیزه‌های محله بود و توجه موسی را به خود جلب کرده بود. آنها طی زندگی اشتراکی بیش از شصت سال یار و غمخوار یکدیگر ماندند. حاصل این وصلت پنج فرزند به نام‌های امیر، داود، شهناز، مهین و منصور می‌باشد.<sup>۲</sup>

به هر روی، موفقیت روزافزون آقای کاهنی در رشته تجارت، سبب گردید که با افراد سرشناس شهر من جمله امرای ارتش و رؤسای ادارات آشنا گردد. در

۱- باید یادآور شویم که در قدیم به واسطه شیوع بیماری‌های واگیردار و فقدان بهداشت و طب بسیاری افراد در سنین خردسالی و جوانی جان خود را از دست می‌دادند. یک نمونه از بیماری‌های نامبرده شیوع وبا در ناحیه جنوب ایران بود که در سال ۱۹۱۸ اتفاق افتاد.

۲- هر دوی آنها انسان‌هایی دلسوز و مهربان بودند. در دهه ۱۹۸۰ چند بار فرصت پیش آمد که از نزدیک با آنها آشنا گردم و در سفرهای نیویورک میهمان ایشان بودم.

## تاریخ یهودیان کرمان

واقع این افراد می‌بایست خود را از مغازه‌های بی‌نظیر او خریداری می‌کردند. یکی از خدمات بی‌شمار آقای کاهنی، استخدام جوان‌های بی‌بصاعت محله بود. آنها هر یک به نوبه خود رموز کاسبی را آموخته و بعدها در کار خود موفق شدند.

در اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی مطابق با دهه ۱۹۶۰ میلادی بود که جناب الیاهو زرو بابلی به تهران رفتند و تشکیلات انجمن خیریه (حبرا) بدون سرپرست ماند. جماعت این مقام را به جانب ملارحمین واگذار کردند، لیکن ایشان از پذیرفتن آن عذر خواستند و آقای کاهنی را پیشنهاد فرمودند. در واقع لیاقت‌هایی که آقای کاهنی در آن زمان داشت بهترین گزینه برای ریاست حبرا بود.

اولین اقدام شایسته ایشان تأسیس یک حمام نوساز بود. این حمام به مراتب از لحاظ بهداشتی بهتر از حمام قدیمی به شمار می‌رفت. عواید این حمام خرج هزینه‌های عام‌المنفعه می‌گشت.

سال‌ها قبل از دگرگونی رژیم در ایران، آقای کاهنی با درایت پیش‌بینی کرده بودند که جمعیت یهودی کرمان رو به تقلیل خواهد گذاشت و در نتیجه سرنوشت املاک موقوفه بلا تکلیف خواهند ماند، لذا ایشان با انجمن کلیمیان تهران تماس گرفته و از آنها درخواست همکاری جهت ثبت املاک نامبرده نمود. سرانجام بعد از یک سری مکاتبه در سال ۱۳۴۸ مطابق با ۱۹۶۹ میلادی انجمن کلیمیان تهران یک نماینده ارشد به نام دکتر روح‌الله کهنیم را به کرمان اعزام داشت.<sup>۱</sup>

---

۱ - جهت اطلاع بیشتر به کتاب گنجینه‌های طلائی تألیف دکتر روح‌الله کهنیم رجوع کنید. باید اضافه کنم که ایشان اقداماتی به عمل آوردند. لیکن متأسفانه این املاک همه مصادره



نشسته از راست به چپ: سلیمان میزراحی، موسی کاهنی و همسرش استر کاهنی شخص ایستاده کوروش میزراحی، نویسنده کتاب تاریخ یهودیان کرمان

به‌هرتقدیر، جناب کاهنی به اتفاق خانواده به تهران عزیمت کرده و بعد از اقامت یک دهه که مصادف با دگرگونی رژیم گردید، مجبور شدند بار سفر را بسته و به عزیزان خود در نیویورک بپیوندند.

آن عده افرادی که آقای کاهنی را از نزدیک می‌شناختند، به‌خاطر دارند که او شخصی خیراندیش و بخشنده بود. چنانچه دختری فقیر جهت تدارک جشن عروسی احتیاج به جهیزیه داشت و یا جوانی نیاز به معافی سربازی و یا مرخصی

## تاریخ یهودیان کرمان

از خدمت نظام داشت، جناب کاهنی فوری به کمک او می‌شتافت.  
عمر پر ثمر ایشان در سال ۲۰۰۳ پایان یافت و روانش شاد!  
از اعضای خانواده کاهنی مدتی پیش داود به رحمت ایزدی پیوست! امروزه  
فرزندان ایشان در نیویورک به سر می‌برند!

### حزقیال زرو بابلی (آقای مدیر)

فرزند نورینل حثیم (معروف به نورالله) و از طرف مادری نوه یحزقل آقائی در سال ۱۲۹۷ شمسی در کرمان متولد شد. وی بعد از گذراندن دوره ابتدایی تحصیلات خود در مکتب سنتی، در مدرسه انگلیسی‌ها تحصیلاتش را ادامه داد. بعد از اتمام دوره اول دبیرستان، حزقیال تحصیلات خود را در دانش سرای عالی معلمان ادامه داد و به اخذ دیپلم نائل گشت. او جوانی پرشور و حرارت بود و مانند برادر کوچک‌ترش الیاهو استعداد شایانی در فوتبال داشت. الیاهو دوره تحصیلات دبیرستان تیم فوتبالی به نام اریه تشکیل داد که همه جوانان محله در این تیم شرکت داشتند. هر جوان یهودی که از محوطه محدود محله پای فراتر می‌نهاد و در زمین فوتبال با سایر جوانان شهر مسابقه می‌گذاشت، باعث غرور و سرافرازی الیاهو زروبابلی و خانواده‌اش می‌گشت. تشکیل این تیم فوتبال سبب تقویت روحیه جوانان یهودی کرمان گردید. فعالیت این تیم تا سال‌های قبل از انقلاب ادامه داشت.

یکی از ویژگی‌های اخلاقی او خوش رویی و طبع دوستانه او بود که بدون شک نمایانگر عواطف صادقانه و صمیمیت خالصانه‌اش بود. نظر به این که او صدائی خوش داشت و اهل تقوا و پرهیزکاری بود، مراسم برگزاری تفیلا (نماز روزانه) و قرائت تورات در کنیسا به ایشان محول می‌گشت.

در بخش قبلی اشاره شد که برادر او الیاهو به اتفاق مرحوم داود آبائی و حاخام مُشه زرگری از بانیان دبستان گنج دانش بودند. لذا حزقیال با لیاقت تمام مدیریت این مدرسه را به عهده گرفت و به همین سبب او به آقای مدیر اشتهار یافت. باید یادآور شویم که مدرسه نامبرده تحت نظر اداره آموزش و پرورش کرمان بود. به‌طورکلی در زمینه روابط عمومی و مدیریت، مرحوم زروبابلی لیاقت و استعداد

## تاریخ یهودیان کرمان

خود را بروز می‌داد. حتی یک عده از جوانان محله که نیاز به یک راهنما و یا برادر دلسوز داشتند به او رجوع کرده و آقای مدیر در نهایت بزرگواری به مشکلات عاطفی آنها توجه و رسیدگی مبذول می‌داشت.

همانند اکثریت جامعه، بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، مرحوم زروبابلی به اتفاق خانواده گرامی راه خروج پرمخاطره از مرز پاکستان را در پیش گرفته و سرانجام بعد از گذراندن دوره‌ای سخت و طاقت‌فرسا به اسرائیل مهاجرت کردند.

در حاشیه باید قید نمایم که در زمستان ۲۰۰۰ میلادی این افتخار نصیب نویسنده شد که به ملاقات ایشان در ناحیه گیلو (شهری در اورشلیم) بروم. آن روزها خرابکاران بی‌رحمانه آسایش ساکنان این محله را مختل کرده بودند. آنها از سنگرهای خود، واقع در بام خانه‌های بیت لحم، پنجره‌ها و دیوارهای ساختمانی گیلو را هدف می‌گرفتند. گویی آن قسمت از اورشلیم کارزاری جنگی بود و اثرات خرابی و ضربه گلوله‌ها از بام و پنجره و دیوارها هویدا بود. یکی از فعالان جامعه کرمان در اسرائیل به نام سیمانطوب ساکن بنی‌براک در حومه تل‌آویو یک مجتمع فرهنگی و اجتماعی تشکیل داده بود و هر سال یک برنامه گردهمایی در کنیسانی برپا می‌ساخت. مرحوم مدیر در این مراسم شرکت می‌جست و با صدای پرطنین خود مراسم تفیلا را برگزار می‌کرد. در خاتمه تفیلا همه دوستداران به‌سوی شتافته و از پیشوای روحانی طلب براخا (برکت) می‌نمودند.

او در سال ۱۳۸۶ خورشیدی مطابق با ۲۰۰۷ میلادی دارفانی را وداع گفت، و کلیه دوستداران و آشنایان را عزادار ساخت.

## سلیمان میزراحی

او در یک شب زمستانی، مصادف با عید ایلانوت در سال ۱۲۹۸ خورشیدی مطابق با ۱۹۱۹ میلادی در منزل پدربزرگش استاد یحزقل پا به عرصه حیات نهاد. نام پدرش داود فرزند بنیامین همدانی و مادرش یُوخبد بود. سلیمان دوساله بود که پدرش از طریق بندرعباس عازم هند و سپس اورشلیم شد. بعد از دوسال سیر و سلوک پدر به کرمان برگشت.

او تحصیلات ابتدایی خود را در یک مدرسه دولتی و سپس دوره دبیرستان را در مدرسه انگلیسی‌ها ادامه داد. بعد از پایان دوره تحصیلات در کرمان، پدرعازم تهران گشت و او را در مدرسه دارالفنون ثبت نام کرد. وی در سال ۱۳۱۹ شمسی با مدرک دیپلم فارغ التحصیل گردید. دوره اقامت او در تهران مصادف با تحولات جنگ بین‌المللی دوم و انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضاشاه پهلوی بوده است. یکی از افتخارات او رژه رفتن در حضور رضاشاه در میدان جلالیه تهران بوده است. باید تاکید نمایم که سلیمان در طول زندگی خود همیشه طرفدار رژیم سلطنتی بوده است، به حدی که در دوره فعالیت‌های تبلیغی حزب توده، بارها از او دعوت عضویت کرده بودند و او امتناع ورزید.

یکی از خاطره‌های خوش پدر در مدت اقامت در تهران، شرکت در مجالس شعر و سخن بود. او به یاد داشت که شعرای برجسته‌ای چون پروین اعتصامی و نظام وفا چهره‌های درخشان آن بزم شعرها بودند. خبرهای ناگوار از اوضاع دشوار خانوادگی، سلیمان را بر آن داشت که بعد از اقامت دو ساله در تهران به کرمان مراجعت نماید، او با حرفه عکاسی آشنا گردید و مدتی با اشتغال در این حرفه با حوزه‌های نظام وظیفه همکاری کرد. وی سرانجام در

## تاریخ یهودیان کرمان

اداره آموزش و پرورش کرمان استخدام گردید. یکی از هم کلاسی‌های دوران دبیرستان مرحوم علی موسی‌زاده که رئیس اداره فرهنگ بردسیر بود از پدرم دعوت نمود که به بردسیر واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب کرمان رفته و در آنجا مدارس دخترانه و پسرانه را تأسیس نماید.



سلیمان میرزاحی (پدر نویسنده کتاب تاریخ یهودیان کرمان)



قبل از شروع این مأموریت، سلیمان در سال ۱۳۳۲ شمسی با دختری خویشاوند به نام دیورا، دختر خاخام ایمانوئل و سارا حزانی ازدواج کرد. مادر من دیورا در آن زمان خود به حرفه معلمی در دبیرستان گنج دانش اشتغال داشت. نظر به این که مادرم در یک خانواده مذهبی و کانونی پر از مهر و محبت پرورش یافته بود، آغاز زندگی مشترک در بردسیر قدری برایش دشوار بود. لیکن بعد از مدت زمانی بردباری و تشکیل خانواده خود را با شرایط و اشخاص دور و بر وفق داد. او چون بسیاری زنان اصیل و مهربان و درعین حال کم توقع دوره خویش، خود را فدائی همسر و خانواده می‌پنداشت. نتیجه این وصلت چهار پسر و شش دختر است که امروزه همه فرزندان، من جمله حقیر، در ایالت‌های کالیفرنیا و ماساچوست سکونت گزیده‌ایم.

در ضمن باید از دوره اقامت در بردسیر، یادی از بزرگان آن خطه کرده باشیم. پدر با عباس خان بهادری مالک عمده اراضی آن دیار روابطی دوستانه و صمیمانه داشت و تاروهای واپسین عمر از او به نیکی یاد می‌کرد. خانواده من بعد از ۱۸ سال اقامت در بردسیر، به کرمان مراجعت و در محله دولت‌خانه سکونت گزید. پدر با تاریخ و اتفاقات محله نامبرده آشنایی نسبتاً خوبی داشت و هر وقت با هم از کوچه‌ها گذر می‌کردیم از هر کوی و برزن یک نقل قول و یا حکایت داشت.

یادم هست که روزی با او از کوچه‌ای می‌گذشتم، پدر به دیواری اشاره کرد و گفت که قدیم اینجا برجی بوده است که بر فراز آن دیدبانی قرار داشته است. هر وقت لشکری حمله می‌کرده، آن مأمور دیدبان به اهالی شهر اطلاع می‌داده است. آن طرف‌تر دیوار دیگری را نشان داد و گفت که این دیوار سوراخی داشته به نام کُت داوید (در لهجه کرمانی سوراخ داوید). همان‌طور که اشاره شد، در

## تاریخ یهودیان کرمان

بدو حمله آغامحمدخان قاجار به کرمان، داود نامی (داود پیکر) دست تنها دختر بازمانده خود را گرفته و از این سوراخ به خارج شهر فرار می‌نماید. گویا او به یزد رفته و مدتی آنجا اقامت می‌گزیند. بعد از کُشت و کشتارها به دست سپاهیان و آرام گشتن اوضاع، داود به کرمان مراجعت کرده و یکی از بانیان جامعه یهودی جدید کرمان شد.

زمانی دیگر پدر، خانه پدر بزرگ خود استاد یحزقل را نشانم داد که از رونق افتاده بود و تقریباً متروکه مانده بود. دلیل خالی بودن خانه به سبب مهاجرت وارثین آن منزل بود. پدر روبه روی درب این خانه ایستاد و بعد از لحظه‌ای سکوت شعر معروف خاقانی را زمزمه کرد:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما      بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

زمانی دو سه نفر از همسایه‌های مسلمان ما در محله تصمیم گرفتند که روی یک قطعه زمین در مجاورت کنیسه مسجدی احداث نمایند. پدر به محض این‌که از این تصمیم آگاه شد بسیار نگران شد، زیرا او به خوبی می‌دانست که چنانچه این برنامه عملی گردد، یک عده او باش به بهانه شرکت در مسجد مزاحمت‌های غیر مترقبه‌ای را برای ساکنان محل ایجاد خواهند کرد. به خصوص که در آن ناحیه پاسبان و مأمور انتظامی حضور نداشت. یک روز پدر از مقامات بلند پایه شهر من جمله شهردار دعوت نمود که به محل تشریف آورده و یک گزارش شفاهی از پیش‌بینی‌های خود را به سمع آنها رساند. بدین ترتیب او موفق شد آنها را قانع کرده و جلوی طرح بنای مسجد را بگیرد.

از جمله سایر فعالیت‌های او ممانعت از نقشه شوم زمین‌خواران ارامنی دور و بر قبرستان یهودیان موسوم به تندرستان بود و دفاع از حقوق یک عده که

از داشتن وکیل محروم بودند. باید عرض کنم که پدر نه تنها حامی حقوق هم‌کیشان خود بود، بلکه به هر متقاضی از هر دین و مذهبی پاسخ می‌داد و کمک می‌کرد. او در نوشتن عریضه و یا درخواست‌نامه تجربیات گسترده‌ای داشت. به همین سبب منزل ما همیشه جای میهمان‌های ناخوانده بود. در مجموعه خطاطی‌های او قطعه شعری از سعدی به این مضمون وجود داشت:

قدی که بهر خدمت خلق علم شود      بهتر زقامتی است که در محراب خم  
شود

اینک که پس از گذشت سال‌ها فعالیت‌های پدر را در ذهن خود بررسی می‌نمایم، به این نتیجه می‌رسیم که شعر مذکور درعنفوان جوانی الهام بخش روحیه او بوده است. البته این گونه حسن نیت‌ها و خدمات موجب برانگیختن حسادت و خصومت بعضی‌ها گردید. به‌ویژه با روی کار آمدن جمهوری اسلامی فعالیت‌های سابقه‌دار پدر بهانه‌هایی به دست شاکیان کینه توزداد. آنها فرصتی مناسب را گیر آورده و علیه پدر شکایت کردند و او را به دام انداختند. قضیه دستگیری و زندان شدن و مجازات در این مختصر مقاله نمی‌گنجد. فقط کافست که خدمات مادر بیچاره خود را بستايم. او می‌بایست هر روز با اتوبوس و با پای پیاده خود را به زندان رسانده و به پدر دلداری دهد و از طرفی دیگر با تلاش فراوان درب خانه اشخاص بانفوذ شهر را کوبیده و تقاضای کمک نماید تا بلکه پدرم را عفو نمایند. سرانجام بعد از هفت ماه دوندگی و تلاش پی‌گیر مادرم، پدرم از زندان آزاد گردید.

مدت کوتاهی بعد از این رهایی، پدر و مادر و سایر اعضای خانواده شبانه

## تاریخ یهودیان کرمان

راه زاهدان را در پیش گرفته و با کمک دو سه نفر راهنما عازم مرز پاکستان شدند. آنها سرانجام بعد از تحمل مشقات فراوان در پاکستان و سپس اُتریش، در ماه ژوئن سال ۱۹۸۵ وارد بُستن آمریکا شدند. پدر از بسیاری لحاظ شیفته و فور نعمت در این سرزمین پهناور ینگه دنیا گردید. از فروشگاه‌های پر از کالا تا شاهراه‌های عریض و ساختمان‌های بلند همه برای او تازگی داشت. در شمال ایالت ماساچوست ایالت نیوهمپشیر (New Hampshire) نمره‌های اتوموبیل‌ها مُزین به شعاری بدین مضمون می‌باشد: Live Free or Die آزاد زیستن و الا مرگ

پدر که طعم تلخ دوره زندان و مظالم رژیم جهل و جنون را چشیده بود فریفته معنای این شعار گشت و هر بار که اتوموبیلی با این شعار می‌دید این عبارت را زمزمه می‌کرد.

معدلک، پدر همیشه به فکر دوستان و آشنایان خود در ایران بود. مکاتبات و خطاطی‌های او در این دیار همه گویای درد فراق و تجربه‌های ناخواسته غربت می‌باشد. علاوه بر دوست و آشنایان به‌جامانده در ایران، پدر با افراد برجسته‌ای خارج از ایران باب مکاتبه و آشنایی را آغاز نمود. افرادی چون دوست و همشهری خود آدمیرال احمد مدنی، زنده یاد دکتر موسی بروخیم، استاد سابق دانشگاه تهران و منشه امیر، مفسر سیاسی بخش فارسی رادیو اسرائیل و منوچهر امیدوار و سیاوش آذری و غیره.

زمستان‌های شهر بُستن معمولاً طولانی و سرد می‌باشد. به همین سبب پدر سعی می‌کرد که چند ماهی به لس‌آنجلس آمده و قدری از لحاظ هوا آسوده‌تر باشد. حدود سه دهه پیش شنبه شب‌ها در منزل دکتر مزارعی در شهر فرشتگان برنامه‌های فراموش نشدنی شعر و موسیقی برگزار می‌گردید. اساتید

برجسته‌ای چون عبدالله حکیم فر، حسن شهباز، پرویز خطیبی و یحیی مسجدی در این جلسات حضور می‌یافتند. پدر شیفته این گونه بزم‌ها و گردهمایی‌های فرهنگی بود، وی در فرصت‌های مناسب شعرهای خود را برای حضار می‌خواند. سرانجام بعد از حدود بیست سال اقامت در بُستن، پدر و مادر من به لس‌آنجلس کوچ نموده و برای همیشه در آنجا سکونت گزیدند.

پدر معمولاً هر روز هفته در یکی از خانه‌های سالمندان حضور می‌یافت و دوست و آشنایان جدیدی پیدا می‌کرد. او رفتاری دوستانه داشت و به قول معروف خوش مشرب بود. یادم هست که زمانی در دوره نوجوانی با پدر راه طولانی هزار کیلومتری بین کرمان و تهران را با اتوبوس در جاده‌های پر دست‌انداز کویری طی می‌کردیم که معمولاً یک شبانه‌روز در راه بودیم. گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که راننده بر اثر خستگی مفرط و خواب‌آلودگی هنگام رانندگی کنترل را از دست می‌داد. پدر معمولاً با نحوی با راننده دوست می‌شد و طی ساعت طولانی شب با او همدم گشته، با سرودن شعر و یا قصیده طرف را بیدار نگاه می‌داشت که مبادا بخواب بیفتد.

بعد از چهار سال اقامت در لس‌آنجلس مادرم بر اثر یک بیماری مُهلک جان خود را از دست داد. فُوتِ مادر برای پدرم بسیار گران تمام شد و پدر شدیداً احساس تنهایی می‌کرد. او صاحب ایمانی قوی بود و حتی در سال‌های آخر عمر که از صندلی چرخدار استفاده می‌کرد به منظور شرکت در مراسم نیایش روزهای شبات (شنبه) هرگونه درد را تحمل می‌نمود و خود را به کنیسه می‌رساند.

وی سرانجام در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۷ مطابق با یوم کیپور جان را به جان آفرین تسلیم کرد. یادش گرامی باد.

## دکتر یعقوب الیاهوئی

برادر سوم حاجی بابائی دندانساز شخصی فاضل و شاعر پیشه بود در سال ۱۲۷۲ ش در کرمان به دنیا آمد. او در دوره نوجوانی نزد پزشکان انگلیسی در کرمان مقدمات علم طب را آموخت و حتی مدتی در بیمارستان مرسلین<sup>۱</sup> کار می کرد. به همین سبب او را دکتر یعقوب می نامیدند.

یعقوب از دوران نوجوانی طبع شعری روان داشت. گویا حتی وقتی که به خواستگاری دختر ملا یعقوب رفته بود، تقاضای خود را به صورت شعر بدین مضمون بر در خانه ملا می نویسد:

ملا یعقوب برو شرم از خدا کن      سه تا دختر یکی همراه ما کن  
به هر تقدیر ملا درخواست او را می پذیرد و دخترش به نام نهورای را به عقد او در می آورد. آنها صاحب پنج فرزند می شوند و نهورای هنوز تقریباً جوان بود که دار فانی را وداع می گوید.

دکتر یعقوب اغلب اوقات جهت کسب و کاسبی به دهات می رفت و به آن عده از دهاتی ها که بیمار می شدند و نیازمند بودند کمک می کرد. او اوقات فراغت خود را صرف نوشتن شعر می کرد و تنها جزوه ای که از او به جای مانده به نام سموئیل نامه می باشد.<sup>۲</sup> اثر ادبی او فارسیهود، به زبان فارسی لیکن با

---

۱ - مبلغین مسیحی در شهرهای یزد و کرمان بیمارستان تاسیس نمودند و آنها را بیمارستان مرسلین نامیدند. نظر به این که عیسی مسیح به شفا دادن شهرت داشت و رسول خدا نامیده می شد. کلمه مرسل یا مرسلین نمایانگر نام او می باشد.

۲ - این جزوه در اختیار نوه دکتر یعقوب به نام اویشای بن یکو ساکن اورشلیم می باشد. حدوداً در سال ۲۰۰۲ م کپی چند صفحه از آن را خدمت پروفیسور تنصر بردم و ایشان نوع اشعار را با ارزش تشخیص دادند.

خط عبری نگاشته شده که یک روزی باید کوشش به خرج داد و آن را تدوین نمود.

بعد از استقلال اسرائیل فرزندان دکتر یعقوب با خانواده‌های خود کرمان را ترک گفته و به اسرائیل مهاجرت کردند. در سال ۱۹۵۵ میلادی برادر بزرگ‌تر او خاخام اسحق سوfer که به کرمان آمد، خیلی سعی مبذول داشت تا یعقوب را تشویق به مهاجرت نماید، لیکن او زیر بار نرفت و ترجیح می‌داد که دوران کهولت را در کرمان بگذرانند. با وجود این که دکتر یعقوب در سنین پیری قامتی خمیده داشت لیکن هنوز به دهات سر می‌زد و با دهاتی‌ها مراوده داشت. یک روز پائیزی سال ۱۹۶۱ میلادی تصمیم می‌گیرد که به دهی دور دست مسافرت نماید. او ابتدا به بردسیر واقع در ۶۰ کیلومتری جنوب کرمان رفته و شب را در منزل خواهرزاده خود سلیمان میزراحی به سر برد. <sup>۳</sup> آن شب میزبان خیلی سعی به عمل آورد تا پیرمرد را از ادامه مسافرت باز دارد، لیکن متأسفانه حرف او موثر واقع نشد! دکتر یعقوب شخصی سرسخت بود. ضمناً باید یادآور شوم که در آن زمان یک اتوبوس مسافربری فاصله دوشهر را حدود یک ساعت طی می‌کرد. او از بردسیر سوار بر الاغ به دهی به نام بیدخان واقع در چهار فرسخی جنوب شرقی بردسیر عزیمت می‌کند. گویا به محض ورود به آن ده، کدخدای آنجا به نام مهدی آخوند بنای بد رفتاری با او را آغاز نموده و دکتر یعقوب بیچاره را کتک می‌زند و از ده اخراج می‌نماید. دو سه روز بعد از این قضیه یکی از اهالی آن ده که شاهد این مصیبت بود خبر درگذشت دکتر یعقوب را

---

۳- در آن زمان پدر این نویسنده به شغل دبیری در بردسیر اشتغال داشت و خانواده من در آن جا می‌زیست.

## تاریخ یهودیان کرمان

به بردسیر آورد و به پدرم ابلاغ نمود. از قرار معلوم بعد از آن مشاجره، مضروب دیگر تاب و توان حرکت را نداشته و در همان حوالی جان را به جان آفرین تسلیم نموده. آن شاهد اطمینان خاطر دارد که یکی از آشنایان دکتر یعقوب جسدش را دفن کرده است.<sup>۴</sup>



ایستاده از سمت راست: سلیمان میزراحی، موسی آبائی، ابراهیم صبی، اقدس آبائی، داود آبائی و یعقوب آبائی نشسته از راست به چپ: یوخید، استر، حاخام اسحق سوفر (هر سه فرزندان استاد یحزقل) متتیا آبائی و همسرش استر آبائی کرمان ۱۳۳۴ خورشیدی

آقای میزراحی با دریافت این خبر ناگوار، شکایتی بر علیه مهدی آخوند تسلیم اداره ژاندارمری و دادگاه سیرجان نمود. متأسفانه اقدامات او نتیجه بخش نبود و آن مقامات زحمت رسیدگی و فرستادن مأمور به آن ده را متقبل

---

۴ - پانزده سال بعد از این قضیه مرحوم باروخ، فرزند دکتر یعقوب از اسرائیل به کرمان رفت تا شاید بتواند قبر پدر را در آن ده پیدا نماید لیکن موفق نشد.



نشدند. باید یادآور شویم که با وجود برقراری امنیت و آرامش در بسیاری از شهرهای ایران در دهه ۱۹۶۰ و یا ۱۹۷۰ میلادی، خودکامگی و ظلم و استبداد هنوز در برخی از دهات پابرجا بود. یک یهودی بی‌دفاع به سادگی قربانی جهل و جنون اشخاص ظالم و متعصبی چون مهدی آخوند می‌گشت. سرگذشت نافرجام دکتر یعقوب نموداری از سرنوشت صدها یهودی بیچاره می‌باشد که در طی قرن اخیر قربانی تعصبات غیرانسانی دهات اطراف اصفهان و یزد و کاشان گردیده‌اند.

## حاجی بابائی دندان ساز

در بخش پیش مختصر اشاره‌ای به یک همدانی به نام یحزقل بن الیاهو شد. اتفاقاً نام پدر زوجه یحزقل نیز الیاهو بوده است. بنابراین آن زوجه به تبعیت از رسم قدیم فرزند مذکور خود را بابائی نامیدند. بدین معنا که آن پسر وارث نام مشترک هر دو پدر بزرگ می‌باشد.

بنا به اطلاع مهندس یوخنان صبی، فرزند حاجی بابائی تولد او یقیناً مطابق با سال ۱۸۷۲ میلادی بوده است. بابائی تحصیلات خود را در یک مکتب سنتی طی کرد و سواد خواندن و نوشتن فارسی را کسب نمود.

او در سنین جوانی با دختردایی خود به نام استر ازدواج کرد. در واقع استر دختر ماشیح یکی از بنیانگزاران جامعه بود که درباره او نوشتیم. آنها صاحب دو کودک خردسال به نام‌های داود و سارا بودند که بیچاره استر بر اثر یک ناخوشی بدرود حیات گفت.<sup>۵</sup>

گویا این واقعه تأثرانگیز آنچنان روحیه بابائی را مشوش ساخته بود که برای مدت مدیدی پیاده راه تندرستان (قبرستان) را می‌پیمود و از مزار زن درگذشته‌اش زیارت به عمل می‌آورد. بعد از این واقعه ناگوار، بابائی تصمیم می‌گیرد که برای مدتی به سیر و سلوک بپردازد. وی ابتدا به بغداد رفته و مدت زمانی در خدمت یکی از یهودیان سرشناس آنجا مشغول به کار می‌شود. بعد از اندوختن وجهی به سفر خود ادامه داده و از طریق سوریه به اورشلیم می‌رود.

بابائی در طی اقامت خود در بغداد و اورشلیم با عربی و عبری کاملاً آشنا

---

۵ - مرحومه سارا معروف به بی بی، فرزند استر، مادر بزرگ این نویسنده در سال ۱۹۹۰ میلادی در تهران وفات یافت.

می‌شود. او طبعاً صاحب استعداد بود و به آموختن علاقه وافری داشت. وی بعد از حدود دو سال مسافرت به کرمان بازگشت و به حاجی بابائی معروف گشت. بعد از مدتی از مراجعت، حاجی بابائی به ازدواج دوم تن داد و با دوشیزه کوکب وصلت کرد.<sup>۶</sup>

گویا در دوره کار و فعالیت حاجی بابائی یک لبنانی صاحب حرفه عکاسی و دندانسازی در کرمان می‌زیسته و این شخص قبل از ترک کرمان این دو حرفه را به حاجی بابائی می‌آموزد.<sup>۷</sup>

در مدت کوتاهی خانه و مطب او پاتوق شاگردان گردید. آن عده جوان‌ها که حیران و سرگردان بودند به حاجی بابائی مراجعه کرده و او با حوصله خاصی به آنها دانستنی‌های خود را در دو حرفه نامبرده می‌آموخت.<sup>۸</sup> نسل جوان‌تر به دنبال کار و کسب بودند و حاجی بابائی راهنما و حرفه‌آموز آنها گردید. تعدادی از آنها عکاسی آموخته و در حوزه‌های نظام وظیفه مشغول به کار شدند.<sup>۹</sup>

البته نیازمندی‌های ساکنان محله متفاوت بود. برای نمونه قضیه یک خانواده به این ترتیب بود که پدر خانواده جهت یک کار بازرگانی کرمان را ترک

۶ - مرحومه کوکب صبی ایام آخر عمر خود را در لُس آنجلس سپری کرد و در زمستان ۱۹۹۰ میلادی بدرود حیات گفت.

۷ - البته حاجی بابائی طبعی سخاوتمند داشت و نقش یک مربی و یا استاد را برای کارآموزان مهارت حرفه‌ای در جامعه خود ایفا نمود.

۸ - مرحوم داود آبائی اطلاعات جالبی درباره پدربزرگ خویش حاجی بابائی در اختیار من گذاشت. یادش گرامی باد.

۹ - حتی پدربزرگ من حاجی داود و پدرم و مرحوم عموی من موسی این حرفه را آموخته و مدت زمانی عکاس نظام وظیفه در بم، بافت و جیرفت بودند.

## تاریخ یهودیان کرمان

گفته و به تهران می‌رود. بعد از مدتی زوجه او از غیبت طولانی شوهرنگران گشته و درب خانه حاجی بابائی را می‌کوبد. حاجی بابائی درخواست آن زن را به صورت کتبی به مقامات انجمن کلیمیان تهران گزارش می‌دهد و تقاضای کمک می‌نماید.

زمانی که مدارس دخترانه برای اولین بار در کرمان افتتاح گردید، بسیاری از خانواده‌ها با طرز فکر سنتی مطمئن نبودند که دختران خود را به مدرسه بفرستند. زیرا آنها می‌پنداشتند که جای دختر فقط در چهارچوب خانه باید باشد تا یک روزی به عقد و نکاح درآید. حاجی بابائی با این گونه پدر و مادرها استدلال می‌نمود که چنین طرز فکر اشتباه می‌باشد و دختران نیز حق تحصیل و سوادآموزی دارند.

حاجی بابائی ادیب و فاضل بود، قریحه شاعری داشت و با دو سه تن شاعران دوره خود من جمله فواد کرمانی دوست بود و معاشرت می‌نمود و با افراد سرشناس شهر باب رفاقت داشت، به‌ویژه با متصدیان بیمارستان انگلیسی‌ها (بیمارستان مُرسلین) دوست و آشنا بود.

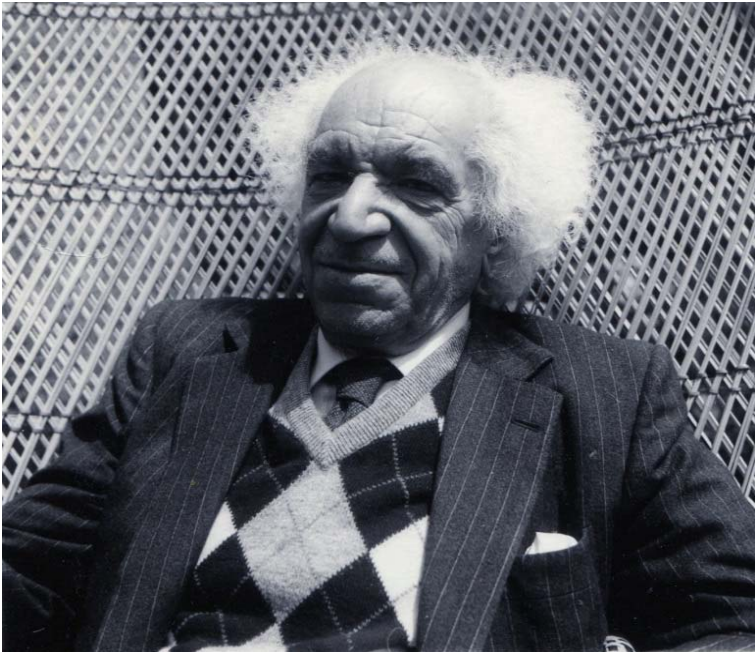
زوجه او کوکب در روابط عمومی تجربیاتی داشت و در بسیاری موارد از موقعیت و شهرت شوهر استفاده می‌کرد و به کمک نیازمندان محله می‌شتافت.

تجربه به آنها آموخته بود که چگونه یک بیماری ولو اندک می‌تواند به‌آسانی به دردی مهلک مُبدل گردد، لذا این زوج انسان دوست و خیرخواه در هر فرصت آشنا و یا همسایه نیازمند خود را در اسرع وقت به بیمارستان رسانده و تقاضای معالجه و مداوا می‌کردند. باید تاکید نمائیم که زوج مورد بحث ما در مدرسانی به نیازمندان اصلاً تبعیض قائل نمی‌شدند و حتی به همسایه‌های زردشتی و مسلمان خود کمک می‌کردند.

### موسی صبی

او یکی از بلند پایه‌ترین وکلای ایرانی در طی سه دهه قبل از انقلاب اسلامی به شمار می‌رفت که شهرت او از مرزهای ایران فراتر رفته و در صحنه بین‌المللی سرشناس بود.

در زندگی‌نامه حاجی بابائی دندانساز اشاره شد که او چقدر به تحصیلات و کسب دانش اهمیت می‌داد. موسی فرزند ذکور دوم حاجی بابائی و مرحومه کوکب خانم، طبعاً در مهدی الهام بخش پرورش یافت و مراحل تحصیل را یکی بعد از دیگری با موفقیت گذراند.



موسی صبی از شخصیت‌های برجسته کلیمیان کرمان ۱۹۸۷ - ۱۹۱۴ میلادی

## تاریخ یهودیان کرمان

او در سال ۱۹۱۴ میلادی در شهر کرمان پا به عرصه حیات نهاد. بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی که شامل مکتب سنتی نیز می‌شد، او در مدرسه انگلیسی‌ها ثبت نام کرد.<sup>۱۰</sup> اولیاء مدرسه هوش و ذکاوت موسی را در سنین نوجوانی تشخیص داده و او را جهت ادامه تحصیل تشویق کردند. در دهه ۱۹۳۰ میلادی انگلیسی‌ها یک کالج در اصفهان سرپرستی می‌کردند که فارغ التحصیلان آن در شرکت نفت استخدام می‌شدند.<sup>۱۱</sup> لذا موسی در این مدرسه تحصیلات خود را ادامه داده و بعد از اخذ دیپلم عازم تهران گشت.

از مختصر زندگینامه موسی چنین به نظر می‌رسد که او از عنفوان جوانی به مطالعه در رشته حقوق علاقه وافری داشته است.<sup>۱۲</sup> لذا او تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق دانشگاه تهران ادامه داد و در سال ۱۹۳۸ فارغ التحصیل شد. بعد اتمام تحصیلات، موسی خدمت نظام وظیفه را در هنگ ژاندارمری با سمت افسری آغاز کرد. بر حسب اتفاق، در آن سال‌ها تعدادی مشاور خارجی در هنگ ژاندارمری ایران خدمت می‌کردند و اداره ژاندارمری به مترجم احتیاج داشت. موسی که با زبان انگلیسی کاملاً آشنایی داشت، خدمات خود را در اختیار کارشناسان قرار داد و در این حرفه تجربیات ارزنده‌ای کسب نمود. در دوره خدمت نظام بود که گاهی اوقات گذر موسی به اداره دادگستری تهران می‌افتاد و حس کنجکاو او را وا می‌داشت که پرونده‌های قضائی مهم روز را از نزدیک

---

۱۰ - از قول مرحوم داود آباتی، موسی صبی در مکتب ملا صیون، فرزند ملا مشه درس می‌خواند.

۱۱ این مدرسه به نام، استوارت مموریال کالج (Stuart Memorial College) را میسیونرها اداره می‌کردند. این همان کالجی است که سلیمان صبی از آن فارغ التحصیل شد.

۱۲ - جای آن دارد که از منیژه خانم دختر والای موسی صبی تشکر نمایم که شمه‌ای از زندگینامه پدر را در اختیار من گذاشته‌اند.

مطالعه نماید. آقای سلیمان میزراحی که آن سال‌ها در تهران به سر می‌برد، می‌دانست که پاتوق پسر دائیش، موسی صبی در اداره دادگستری است. لذا او یک روز به دیدنش می‌رود و متوجه می‌شود که موسی پریشان خاطر به نظر می‌رسد، علت را می‌پرسد، گویا او مشغول مطالعه صورت جلسه محاکمه موسیو حثیم بوده است.

موسی صبی در دوره خدمت نظام وظیفه، سال ۱۹۴۱ میلادی با دوشیزه اقدس فیض ازدواج کرد. نتیجه این وصلت پنج فرزند می‌باشد که دو تن از آنها حمید و فرخنده خانم حرفه پدر را دنبال کردند. بعد از اتمام خدمت نظام وظیفه، موسی صبی یک دفتر وکالت در تهران تأسیس نمود.

یکی از اقدامات برجسته او در آن سال‌های پر جنب و جوش ترجمه لایحه‌ها و مصوبه‌های قانون‌های اساسی ایران<sup>۱۳</sup> به زبان انگلیسی می‌باشد. سابقه کار و تجربیات درخشان او سبب گردید که در سال ۱۹۵۱ میلادی دولت آمریکا او را به‌عنوان مشاور برنامه چهارم در ایران استخدام نماید.

در همان اوائل دهه ۱۹۵۰ میلادی بود که مذاکرات کنسرسیوم نفتی آغاز شد و موسی صبی به سمت مترجم در آنها شرکت جست. سرانجام این مذاکرات ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۴ میلادی بود. در جریان چنین مذاکراتی بود که شرکت‌های بزرگ نفتی با نحوه کار موسی صبی بهتر آشنا گشته و طی سال‌های آینده خدمات و مشورت‌های قانونی او را به کار گرفتند.<sup>۱۴</sup>

۱۳ - منظور از قانون‌های مملکتی که شامل مالیات‌ها و اساس نامه‌های تجاری و کارگری می‌باشد.

۱۴ - از موکل‌های او شرکت‌های بی‌پی، شل، اکسون (Exxon و SHELL و BP) را می‌توان نام برد.

تاریخ یهودیان کرمان



موسی صبی در یونیفورم افسری در شب عروسی با اقدس (فیض) صبی  
۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱ میلادی)



از دیگر کارهای مهم او تألیف کتاب محاکمه آیشمن می‌باشد<sup>۱۵</sup> این محاکمه که در سال ۱۹۶۵ میلادی در اورشلیم برگزار گردید، یکی از بزرگ‌ترین محاکمات تاریخ معاصر به شمار می‌رود. موسی صبی در مقدمه این کتاب با طرزی عالمانه نحوه محاکمه را بررسی می‌نماید و سپس در یادداشتی به نواقص سیستم قضائی ایران و اجرای عدالت می‌پردازد که واقعاً آموزنده است.<sup>۱۶</sup>

موسی صبی شخصی خردمند و صاحب استعداد بود. تبحر او در هنر دیپلماسی موفقیت‌های شایانی را به ارمغان آورد، من جمله آشنایی با رجال مملکت و وزراء، وی با کاردانی دوستی خود را با آنها حفظ می‌نمود. او در عین حال شخصی متواضع، شوخ طبع و ادب پرور بود. آن عده افراد که او را از نزدیک می‌شناختند از مصاحبت و مجالست با او لذت می‌بردند.<sup>۱۷</sup>

به درستی نمی‌دانیم که آیا موسی صبی از قبل بروز اغتشاشات و وقایع سیاسی ناگوار اواخر دهه ۱۹۷۰ در ایران را پیش‌بینی کرده بود یا نه؟ مسلم آن‌که ماندن او در تهران خطری بزرگ در برداشت و او به موقع ایران را ترک گفته و در لندن سکونت گزید. او تا روزهای آخر عمر در دفتر وکالت خانوادگی در لندن به کار مشغول بود و در ماه مه سال ۱۹۸۷ میلادی چشم از جهان فرو بست.

۱۵ - صبی، موسی، محاکمه آدولف آیشمن در دادگاه جنایی اورشلیم، تهران، چاپخانه زندگی. (و)

۱۶ - باید یادآور شویم که در طی سال‌های بعد از انقلاب، نحوه قضاوت در سیستم قضائی کشور بطور مفتضحانه‌ای تنزل یافته است.

۱۷ - در یک گردهمایی با شکوه به مناسبت تجدید چاپ کتاب محاکمه آیشمن که حدود سی سال پیش در لس آنجلس به عمل آمد، آقای سام کرمانیان مطالبی جالب در مورد خصوصیات اخلاقی موسی صبی ایراد فرمودند. نامبرده و پدر بزرگوارشان، مرحوم موسی کرمانیان از دوستان نزدیک صبی بودند.

## راو مشه زرگری<sup>۱۸</sup>

پدرش معروف به حاخام، شخصی متدین و فقیر در دوران جوانی از یزد به کرمان مهاجرت کرد. موسی (مشه) زرگری در سال ۱۳۰۲ شمسی در محله یهودی‌نشین کرمان پا به عرصه حیات نهاد. او تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب سنتی ملا صیون گذراند و بعد از مدتی در مدرسه دولتی احمدی ادامه داد.

مشه زرگری با مرحوم داود آبائی رفیق و هم‌دوره بودند. آنها در طی یک مسافرت به تهران با فعالیت‌های سازمان فرهنگی او تصره‌تورا از نزدیک آشنا شدند. در طی یک مصاحبه با مرحوم داود آبائی در سال ۲۰۰۸ میلادی در لس آنجلس، ایشان اظهار داشتند که دور و بر سال ۱۳۲۹ شمسی وی، داود آبائی به اتفاق مشه زرگری و مرحوم الياهو زروبابلی با اولیاء سازمان او تصره‌تورا در تهران ملاقات داشتند. در طی این ملاقات آنها لزوم تاسیس یک مدرسه را در محله یهودی کرمان مطرح ساخته و تقاضای مساعدت نمودند. سازمان او تصره‌تورا تقاضای آقایان را قبول کرد و به این ترتیب مدرسه گنج دانش در محله تاسیس گردید. مدیریت آن به آقای حزقیاء زروبابلی (آقای مدیر) واگذار شد و مرحوم مشه زرگری شغل معلمی را به عهده گرفت. از تقدیرنامه‌هایی که شاگردان برای او زرگری نوشته‌اند چنین به نظر می‌رسد که او به حرفه تدریس تورا و فقه یهود علاقه خاصی داشته. آنچه مایه شگفتی این

---

۱۸ - برخی از اطلاعات این بخش زندگی‌نامه راو زرگری را مدیون دختر خاله گرامی پوران خانم یعقوبی (مهدی‌زاده) می‌باشم. ایشان جزوه‌ای را در اختیار من گذاشتند که حاوی تقدیرنامه‌ها و عکس‌های یادبود زرگری می‌باشد. این جزوه را می‌توان از موسسه فرهنگی تورت حییم در لس آنجلس تهیه نمود.

نویسنده می‌باشد این است که در آن محیط محدود کرمان آیا چگونه راو زرگری توانست آن‌همه معلومات را کسب نماید؟

به هر تقدیر آنچه که مسلم است او شخصی خودساخته بود و توانا. چه بسا او با کوشش و جهد فراوان از امکانات محدود آن شرایط حداکثر بهره‌برداری در پیشبرد مقاصد کسب نموده است. راو مشه زرگری زمانی تدریس را آغاز نمود که جامعه ما چه در تهران و یا شهرستان‌ها با مشکل کمبود معلم‌های عبری لایق و دوره‌گذرانده بود. او بعد از دو سه سال تدریس در مدرسه گنج دانش پی‌برد که فعالیت‌های او در محیطی بزرگ‌تر چون تهران نتیجه فزون‌تری خواهد داشت. بنابراین ایشان به اتفاق همسر و خانواده کرمان را ترک گفته و به تهران عزیمت کردند. ناگفته نماند زوجه راو زرگری دورا خانم خواهر اقایان زروبابلی بود. واقعا که آن بانوی گرامی همواره در تمام مراحل سخت زندگی یار و غمخوار راو زرگری بوده و همسر خود را در پیشبرد هدف‌های مقدس ترغیب نموده است.

در تهران، درهای فعالیت یکی بعد از دیگری به روی راو زرگری گشوده شد. ایشان در ابتدا شروع به تدریس در مدارس اتحاد و او تصره‌توراه نمودند، سپس اردوهای تابستانی برای محصلان و نوجوانان افتتاح کردند و در خلال چنین برنامه‌های سنگین و ساعات طولانی قیل و قال مدرسه به ترجمه صیدور و تورا به فارسی پرداختند. کار ترجمه کتب مذهبی کاریست بس خطیر و مستلزم تلاش فراوان. ما به درستی نمی‌دانیم راو زرگری چگونه این‌همه رشته فعالیت را برنامه ریزی کرده و به اتمام رسانده است، باید به روان او درود فرستاد.

بعد از انقلاب ۵۷ راو زرگری مجبور شد بار سفر بسته و عازم سرزمین

## تاریخ یهودیان کرمان

موعود گردد. وی در محله گیلو (واقع در حومه اورشلیم) سکنی گزید. گو این‌که بعد از مهاجرت، راو زرگری به طور مداوم شغل تدریس را در مدارس به عهده نداشت، لیکن دست از فعالیت برداشت و حتی به کار ترجمه و حتی تدریس خصوصی ادامه داد. او با اشخاصی مهم چون هاراو عودیا یوسف راو ارشد اورشلیم آشنایی داشت. از تالیفات او می‌توان به کتاب روش زندگی که به هلاخا (فقه یهودی) در زمینه‌های مختلف زندگی پرداخته اشاره کرد.

سرانجام راو زرگری در سال ۲۰۰۸ میلادی از این دنیای فانی رخت بریست. امروزه فرزندان خلف او راو داوید و راو یوسف و راو شلمو زرگری حرفه مقدس پدر را در پیش گرفته و در جامعه یهودیان ایرانی تبار لس آنجلس مشغول به فعالیت می‌باشند.

همچنین به اهتمام راو مشه زرگری یک کنیسا در منطقه گیلو به نام میشکن مشه بنا گردیده است.

## الیاس حزانی

الیاس (الباهو) تنها فرزند ذکور حاخام ایمانوئل و سارا موسوم به بی بی (دختر بابائی دندانساز) در سال ۱۳۱۸ ش در کرمان دیده به جهان گشود.<sup>۱۹</sup>



مکتب ملا مشه خبیصی که پیش از این در همین کتاب از آن صحبت شد تاثیر به سزایی در روحیه حاخام ایمانوئل و مهد خانواده متدینش به جا گذاشت. طبق یک سنت دیرینه یهودیان خطه یزد و کرمان در ایام سلیحوت (ایام نیایش و چله نشینی شبانه، از ابتدای الول تا کیپور)، صبحگاهان به زیارتگاه یا قبرستان شهر رفته و مراسم نیایش به جا می آوردند. حاخام الباهو در اجرای چنین فریضه ای بسیار کوشا بود و حکم پیشاهنگ گروه عابدان را داشت. الباهو حتی در ایام نوجوانی زحمت پیمودن این راه هفت هشت کیلومتری را با پای پیاده بر خود هموار می کرد و بزرگترها را مشایعت می نمود.

به هر تقدیر او بعد از اتمام تحصیلات ابتدائی در دبستان گنج دانش و دبیرستان پهلوی، کرمان را ترک گفت و به تهران عزیمت نمود. در تهران بعد از گذراندن دوره مدیریت در شرکت خلیج مرکزی استخدام گردید. وی با پشتکار فراوان و صداقت بی نظیر لیاقت خود را ثابت کرد و مدیر یک بخش مهم شرکت شد.

در سال ۱۳۵۰ ش بود که الیاس با یک معلم عبری به نام شولامیت

---

<sup>۱۹</sup>- آن شادروان دانی حقیر می باشد. در جایی دیگر باید از خاطرات خود از آن بزرگوار یاد نمایم.

## تاریخ یهودیان کرمان

خاکشور آشنا گشت و این آشنایی به یک پیوند زناشویی سعادت‌آمیز منجر گردید. آنها صاحب چهار کودک خردسال بودند که اغتشاشات در تهران آغاز گردید. آنها در آن شرایط بحرانی به امریکا مهاجرت کرده و در لس‌آنجلس اقامت گزیدند. همانند بسیاری از مهاجران تازه وارد، آقای حزانی با مشکلات فراوانی مواجه بود تا اینکه سرانجام موفق به خریداری و اداره یک پمپ بنزین در حومه شمالی لس‌آنجلس شد و تا سال‌ها به این کسب و کار مشغول بود. با وجود مشغله روزانه و گرفتاری‌های خانوادگی هیچگاه از مطالعه و کسب دانش تورا و نیایش روزانه غفلت نمی‌ورزید. حدود بیست سال پیش آقای حزانی با یک فعال اجتماعی به نام اری باسل<sup>۲۰</sup> آشنا شد. جالب اینکه اری چندان اهل مذهب نبود لیکن شیفته معلومات و سواد آقای حزانی گشت و این دوستی حالت مرید و مراد پیدا کرد.<sup>۲۱</sup> آنها تصمیم گرفتند در یک مرکز سالمندان به نام کرمل در بورلی هیلز یک کنیسا افتتاح نمایند تا ساکنان این مرکز اقلاً دو سه ساعتی از اوقات خود را در روزهای مقدس شبات به نیایش سپری کنند.

تعداد قابل ملاحظه‌ایی از حضار این گردهمایی روزهای شبات، از بازماندگان هولوکاست بودند. این نویسنده به خاطر دارم که سن تعداد انگشت شماری از آنها نزدیک به یک سده بود. بانوان هم در قسمتی از سالن این کنیسا حضور می‌یافتند و در نیایش سهیم می‌گشتند. نظر به اینکه آقای حزانی در خواندن تفیلا به سبک اشکنازی و همچنین قرائت سفر تورا و هفطارا سابقه

---

۲۰- ARY BUSEL

۲۱- آقای اری باسل یک چهره شناخته شده و محبوب در جامعه یهودی ساکن کالیفرنیا می‌باشد.

داشت مسئولیت اجرای مراسم را به عهده می‌گرفت. همانجا بود که حضار او را ربای الیاهو خطاب می‌کردند. صدای پرطنین او تسکین‌دهنده و روح‌انگیز بود.

طی سال‌های اخیر این نویسنده و سایر اعضای خانواده در سه مورد مختلف طعم تلخ سوگواری را تجربه نمودیم. ربای الیاهو موسوم به دانی در جلسه عزاداری ما شرکت می‌جست و با خواندن «پاتح الیاهو» و دل‌داری بار اندوه ما را سبک‌تر می‌ساخت.

اینک دو سال از ژوئن ۲۰۲۱ میلادی می‌گذرد که آن صدا خاموش گشته، لیکن خاطرات پرمهر و محبت‌آمیز او در دل بستگان و مشتاقان همیشه باقی خواهد ماند.



## نسل جدید

آنچه که از شخصیت‌های فوق چه در غالب خدمتگزار و یا شهیر یاد کردیم مربوط به نسل و یا نسل‌های گذشته می‌باشد. در آخرین بخش از این نوشتار شایسته است که از نسل فعلی مختصر شرحی نوشته شود تا بلکه تصویر مناسب‌تری از جامعه یهودیان کرمانی تبار موسوم به کرمانی‌ها ترسیم کرده باشیم. نخست باید تأکید نمایم که امروزه اکثریت کرمانی‌ها در اسرائیل به سر می‌برند. تعدادی هم به صورت پراکنده در شهرهای نیویورک، لس‌آنجلس و سایر نقاط دنیا سکونت گزیده‌اند.

مسلم آنکه بر خلاف سنت پیشینه که پدران مجبور بودند به حرفه‌های کم درآمد روی آورند، نسل جدید در هر کجا به دنبال تحصیلات عالی و یا موقعیت‌های بهتر رفته و در نتیجه در شئون اجتماع مقام‌های شایسته‌تری کسب کرده‌اند. ما آمار دقیق از تعداد و طبقه‌بندی رشته‌های حرفه‌ای کرمانی‌ها در دست نداریم.

طبق اطلاعاتی که ما در دست داریم، از میان شخصیت‌های یهودی کرمانی افراد موفق‌تری در رشته‌های مهندسی، پزشکی، پژوهش‌های علمی و وکالت برخاسته‌اند که سبب مباحثات کل جامعه ایرانی تبار به حساب می‌آیند. در این بخش از کتاب شاید کافی باشد که عجزاً به دو شخصیت برجسته اشاره شود که در کرمان به دنیا آمده‌اند. یکی در اسرائیل پرورش یافته و شهرت علمی او در سطح بین‌المللی شناخته شده است و دیگری در سنین نوجوانی به آمریکا آمد و از وکلای بلند پایه آمریکا محسوب می‌شود.



## اوشالم الیتصور

اوشالم الیتصور<sup>۲۲</sup> فرزند لوی و نوه مُلا شلمو امدادی در ماه مه ۱۹۵۷ میلادی در کرمان دیده به دنیا گشود. در کودکی او را کوروش می‌نامیدند و دو سال بیشتر نداشت که به‌اتفاق خانواده به اسرائیل مهاجرت کرد.

از زندگی‌نامه او چنین به نظر می‌رسد که او در دوره نوجوانی به پژوهش در رشته فیزیک علاقه زیادی نشان داده است. او شانزده سال بیشتر نداشت که تحصیلات دبیرستانی را رها کرده و در یک آزمایشگاه در انستیتو علمی وایزمن مشغول به کار گشت. طی این تجربه علمی، اوشالم به رشته کوآتم مکانیک علاقه‌مند گشت و استعداد خود را بروز داد، سپس تحصیلات آکادمیکش را در این رشته دنبال کرد و به درجه دکترا در فیزیک مفتخر گشت.

از سال‌ها پیش فیزیکدانان با مشکلاتی در مطالعات کوآتم مکانیک مواجه بوده‌اند. یکی از این مشکلات تعیین روش معینی در اندازه‌گیری فوتون‌ها و تست بمب بوده است. اوشالم به‌اتفاق یک همکار فیزیکدان به نام وایدمن<sup>۲۳</sup> در سال ۱۹۹۳ یک فرضیه ارائه دادند که طبق آن حل مشکل نامبرده عملی گشت. متخصصان آزمایشگاهی بعدها این فرضیه را با موفقیت در آزمایشگاه آزموده و روش آن امروزه مورد استفاده کارشناسان مربوطه می‌باشد. او در مقام یک سخنران برجسته چه در دانشگاه‌های اسرائیل و یا کنفرانس‌های فیزیک بین‌المللی فعالانه شرکت جسته است. علاوه بر رشته فیزیک، اوشالم در مطالعات فلسفی نیز شهرت دارد. او چند مقاله و رساله

22- Elitzur Avshalam

23- Vaidman

## تاریخ یهودیان کرمان

من جمله کتابی به نام در اندرون مقدسگاه‌ها<sup>۲۴</sup> به طبع رسانده است. این کتاب یک تجزیه تحلیل کتاب مقدس از دید روانشناسی می‌باشد. اوشالم در سخنرانی‌های خود، در هر فرصت حضار را در امر پژوهش و توسعه دانش تشویق می‌نماید!

به همین سبب او یک موسسه علمی تحقیقاتی به نام ایار<sup>۲۵</sup> بنیانگذاری کرده است، که آن عده افراد مخترع و یا پژوهشگر که احتیاج به راهنمایی و یا مشورت دارند می‌توانند از خدمات این مؤسسه بهره‌مند گردند! ه

همانند جایزه نوبل، جایزه نتوتیک (The Noetic Medal Of Consciousness And Broiin Research) معمولاً هر سال به برجسته‌ترین دانشمند در انگلستان اهداء می‌گردد. اوشالم الیتصور در سال ۲۰۱۰ مفتخر به دریافت این جایزه گردید! نام انگلیسی این موسسه The Israeli Institute Of Advanced Research می‌باشد!

## دکتر زهره میزراحی

دکتر زهره میزراحی هفتمین فرزند خانواده سلیمان و دوبرا میزراحی می‌باشد. او در پائیز سال ۱۳۴۲ خورشیدی در شهر کرمان پا به عرصه وجود نهاد.<sup>۲۶</sup> آن عده از خوانندگان این سطور که از طرفی با سبک نویسندگی من آشنا هستند و از طرفی دیگر شاهد فعالیت‌های بشردوستانه خواهرم بوده‌اند، می‌دانند که خود ستایی در کار نیست.

زهره تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان گنج دانش و سپس دوره اول دبیرستان را در کرمان گذرانده است. با شروع اغتشاشات سال ۱۳۵۷، او تصمیم گرفت ایران را ترک گفته و به سایر اعضای خانواده در بُستن پیوندد. بعد از اتمام تحصیلات دانشگاهی در بُستن، او جهت مطالعه در رشته حقوق به تگزاس رفت و با موفقیت کامل از دانشگاه هوستون فارغ‌التحصیل گردید. او سپس در لس‌آنجلس سکونت گزید و در رشته وکالت امور مهاجرتی مشغول به کار گشت. آغاز کار او در سال ۱۹۹۰ میلادی مصادف با ورود هزاران تبعه ایرانی بود که از لحاظ داشتن ویزای اقامت دائم بلا تکلیف و سرگردان بودند. در آن سال‌های سرنوشت ساز، دست یک مهاجر تازه‌وارد از چاره کوتاه بود و می‌بایست در به‌در دنبال یک وکیل درستکار و دلسوز بگردد.

---

۲۶ - سبب مباحث این حقیر است که نخستین فرزند این خانواده می‌باشم. ضمناً باید اضافه نمایم که این نویسنده در انتخاب شخصیت‌ها و شرح زندگینامه‌های آنها نهایت کوشش را به کار برده‌ام تا بی‌طرفانه و منصفانه قضاوت نمایم.

## تاریخ یهودیان کرمان



با پشتکار فراوان و فعالیت خستگی ناپذیر، دکتر زهره میزراحی در مدت زمان کوتاهی توانست لیاقت خود را جهت حل مشکلات مهاجرتی ثابت نماید و اعتماد متقاضیان ویزا را به خود جلب نماید. تجربیات بی نظیر او در امور قضائی توأم با نحوه استدلال با مقامات دادگاه‌های مهاجرت معمولاً مُمثّر

ثمر واقع گشته و منجر به برنده شدن درخواست موکل می‌گردد. بی‌سبب نیست که امروزه تعدادی از موکلان او افرادی هستند که از مراجعه به سایرین مایوس گشته و سرانجام مجبور شده‌اند که پرونده خود را در دست وکیلی معتبر قرار دهند.

بعد از فاجعه یازده سپتامبر اداره مهاجرت آمریکا یک سری محدودیت‌ها و قوانین خشک را بر علیه سایر ملیت‌ها به‌ویژه اتباع کشورهای خاورمیانه به وجود آورد. در نتیجه آن عده شهروندان که کوچک‌ترین مسئله قضائی داشتند قربانی مجازات شدید گشته و در معرض خطر اخراج از آمریکا قرار می‌گرفتند. در چنان اوضاع بحرانی، فقط یک وکیل فداکار و دلسوز حاضر می‌شود که اقدام نموده و موکل خود را از چنگ مأموران بازداشتگاه‌های اداره مهاجرت خلاصی بخشد.

تلاش‌های او جهت معرفی فرهنگ ایرانیان به مقامات قضائی و دولتی آمریکا، زهره را ترغیب نمود که یک سری فعالیت در سازمان شرف<sup>۲۷</sup> لس‌آنجلس از سر گیرد. او از سال ۲۰۰۸ تا کنون به‌عنوان مشاور ارشد امنیتی در این سازمان خدمت می‌نماید.

امروزه دکتر زهره میزراحی یک عضو برجسته هیئت وکلای پاسیفیک و هم‌چنین انجمن وکلای ایرانی به‌شمار می‌رود!<sup>۲۸</sup> او نیز داوطلبانه در دو سه سازمان غیرانتفاعی فعالیت دارد، در روابط عمومی و تشکیل سخنرانی‌های آموزشی نقش مهمی را ایفا می‌نماید.

27 - SHERIFF

28 The Society of Pacific Lawyers, The Society of Iranian Lawyers in Los Angeles.

## تاریخ یهودیان کرمان

طی مراسم باشکوهی که در تاریخ هشتم مارس ۲۰۱۵ در لس آنجلس از طرف سازمان بانوان یهود ایران برگزار گردید، از دو شخصیت برجسته دکتر زهره میزراحی و فرنوش رام با تقدیم لوح افتخار تجلیل به عمل آمد.

## منابع

Albert T. Olmstead, *History of Persian Empire*

Bernard Lewis, *The Jews of Islam*

Lord Curzon, *Persia*

M. Yamauchi, *Persia and the Bible*

Percy Sykes, *The Thousand Miles in Persia*

Richard N. Frye, *The Golden Age of Persia*

Roubene Abrahamian, *Dialectes Des Israelites & De Hamadan Et D  
Ispahan*

Vera B. Moreen, *Iranian Jewry`s Hour of Peril and Heroism*

سه جلد پژوهشنامه پادیاوند، پروفیسور آمنون نتصر

تاریخ کرمان، احمدعلی خان وزیری کرمانی

## زندگی نامه نویسنده



کوروش میزراحی در ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۳۳ شمسی در کرمان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان آقا خان بردسیر سپس دوره دبیرستان را در دبیرستان عماد کرمان در رشته ریاضی به پایان رساند. او در سال ۱۳۵۳ شمسی بعد از گذراندن امتحان اعزام دانشجویان به امریکا آمد و

تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه نورث ایسترن (North Eastern) شهر بستن در رشته مهندسی الکترونیک ادامه داد. بعد از اخذ لیسانس در این رشته مشغول به کار در چند شرکت بزرگ کامپیوتری در ایالت ماساچوست شد.

در ضمن او فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خود را با سازمان‌های یهودی آمریکایی آغاز کرد. این فعالیت‌ها شامل تهیه گزارش‌ها و مقالات درباره اوضاع یهودیان ایران در جهت اطلاع رسانی به گروه‌های مختلف بوده است، همچنین تهیه و تنظیم چندین مقاله در طی سال‌های اخیر برای ماهنامه شوفار (نیویورک) چشم‌انداز (لس آنجلس) و هفته‌نامه پیام (نیویورک) بوده است. یکی از افتخارات او در رشته ورزش اتمام موفقیت آمیز سه ماراتون در مسابقات سالانه دو بستن می‌باشد.

او امروزه ساکن جنوب کالیفرنیا می‌باشد و اوقات خود را صرف مطالعه و

نویسندگی می‌نماید.





کرمان، قبرستان کلیمیان، در حضور رهبران جامعه یهود کرمان و  
با حضور یوسف کهن (نماینده وقت مجلس کلیمیان)



از سمت راست ایستاده: متتیا آقائی، اوراهام آقائی، موسی ذکریائی و حاجی ابراهیم شرافتنخواه  
از سمت چپ نشسته: حاجی گنده (تاجر مشهدی)، یحزقل آقائی (پدر متتیا و اوراهام)، موسیو داود  
(پدرزن حاجی ابراهیم) کرمان ۱۹۱۹ میلادی

# The Jews of Kerman

by:  
Kurosh Mizrahi



*Kerman, the land  
of ancient glory  
Where history  
tells a thousand stories  
A city of carpets, gardens and fire  
temples  
Where the sun shines bright  
and the wind gently ripples  
Kerman, the land of culture and art  
Where people are warm and kind at  
heart  
A city of mosques, bazaars and  
citadels  
Where the mountains stand  
tall and the desert  
dwells*

Designed by: Morekhtay Amin Shamoelian